

همگام با جنبش

مجموعه مقالات

هاتف رحمانی

1384

نگاهی به (چه باید کرد ؟) م.چشمه

شرایط پر التهاب کنونی جامعه ایران افراد بسیاری را به صحنه حضور کشانده است . همه با سعی در پاسخ ((چه باید کرد؟)) مطالب و راهکارهایی را پیشنهاد می نمایند . سنجه ی این ((چه باید کرد ها)) در حوزه نقدی آگاهانه و صادق شاید راه گشای حل بسیار از گره هایی باشد که تاریخ تلنباری دیرینه ای دارند .

یکی از آخرین این ((چه باید کردها؟)) نوشته م .چشمه است که در سایت اخبار روز انعکاس یافته است . مواضع نویسنده درمسائلی که بدان پرداخته است قابل توجه و تاملند . اشاره ای هرچند کوتاه به برخی نکات این نوشته شاید خالی از لطف نباشد .

1- نویسنده محترم به درستی پس از احصای شرایط کنونی نتیجه می گیرد که درشرایط کنونی آنچه که امروز میتوان بعنوان یک اقدام عملی و عاجل پیشنهاد نمود، ایجاد جبهه واحدی است که کلیه نیروهای ترقی خواه را با مرام های متفاوت بدور یک رشته مبارزات عملی ، و در این مرحله مسالمت آمیز، بمنظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در درون خود گرد آورد. ایشان نیروهای شرکت کننده در این جبهه واحد را سه طیف و یا نحله فکری مهم که میبایست در این جبهه شرکت داشته باشند عبارت می دانند از: یکم ، جریانات چپ. دوم، جریانات مذهبی آزادیخواه ، از جمله بدنه اصلی جبهه دوم خرداد و نیروهای ملی- مذهبی و سوم ، جریانات جمهوریخواه ملی و طرفداران مشروطه سلطنتی.

حال ببینیم نظر ایشان در مورد سه نیروی تشکیل دهند جبهه واحد چیست ؟ نیروهای چپ طیف وسیعی را در داخل و خارج تشکیل میدهند. اشکالات و انحرافات سیاسی این طیف را میتوان چنین خلاصه کرد: جناحهایی از چپها بخاطر جزم اندیشی و عدم استقلال فکری ، در گذشته همواره بصورت آلت دست سیاست خارجی ابر قدرت سابق در آمده بودند و در اوایل انقلاب اسلامی نیز خمینی و رژیم او را "ضد امپریالیست"

و مترقی ارزیابی نموده، در صدد سازش و همکاری با او بر آمدند؛ و البته بخاطر این اشتباه بهای سنگینی نیز پرداختند یعنی این طیف ول معطلند و البته چند سطر پیش تر هم ایشان حکمشان را در مورد برخی از این طیف چنین فورموله کرده اند در مورد ایران معاصر، بدلالی که بحث آن از حوصله این مقاله خارج است سازمانهای مترقی، تجدد گرا، منسجم و گسترده وجود نداشته و کماکان وجود ندارند. دو سازمان سیاسی مهم یعنی حزب توده و سازمان مجاهدین خلق که هر یک در دورههای گذشته شانس نزدیک شدن به چنین تشکیلاتی را داشتند، بخاطر مشی سیاسی نادرست و انحرافات عمیق رهبری، یکی عملاً متلاشی و دیگری با طرح ادعاهای باورنکردنی و مضحک خود را از بدنه جنبش آزادیخواهانه جدا کرده است. نویسنده محترم درحالیکه حزب توده ایران را عملاً متلاشی می نامد و تلاشی آن را هم ناشی از مشی سیاسی نادرست و انحرافات عمیق رهبری می شمارد تاوان پرداختی را هم که بالغ بر ده هزار زندانی و بیش از سیصد اعدامی است به گردن رهبری و مشی نادرست می اندازد. شگفتا از این تحلیل. نویسنده محترم شعاری را که بعنوان آخرین دستاورد یافته هایش در تغییرات اجتماعی موثر می داند آگاهانه و یا نا آگاهانه فراموش می کند که طرح این شعار متعلق به حزب توده ایران انهم نه امسال و پارسال و بعد از دوم خرداد بلکه بیش از یازده سال قبل است. شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری برای طرد رژیم ولایت فقیه همانیست که از ابتدا هم با مخالفت و مقاومت های بسیار همراه بود ولی گذشت زمان حقانیت و درستی آن را بر همگان آشکار کرده است. بگذریم!

طرح یک سنوال بد نیست ایا به زعم آقای نویسنده همه گروه هایی که در تور سرکوب و قهر رژیم گرفتار شدند همانند حزب توده ایران دارای مشی نادرست و انحرافات عمیق در رهبری بودند؟

دیگر آنکه نقش نیروی سرکوبگر در این میان چه بوده است؟ ایا فقط برای اینکه مشی نادرست این نیروها را اصلاح کند به سرکوب و انهدام آنها دست زده است؟ ایا شما روش بهتری برای دفاع از دیکتاتوری عریان قهر و سرکوب و جنایت سراغ دارید

؟ به راستی که خود سردمداران رژیم هم چنین بی پروا قادر به دفاع از عملکرد خود نیستند و حتی آقایان محترم اصلاح طلب هم علیرغم گذشت پنج سال از دوم خرداد جسارت نزدیکی به تاریخ و شرایط حاکم بر سرکوب ها را نداشته اند و به عنوان سال های مقدس ترجیح داده اند سکوت نمایند.

حزب توده ایران در انقلاب 57 از موضع تعمیق انقلاب و فرارویاندن انقلاب سیاسی به انقلاب اجتماعی تعریف مشخصی از جبهه خلق داشت و بر اساس همین تعریف سیاست های ویژه ای را هم تدوین و به اجرای آنها می پرداخت. حزب توده ایران هیچگاه از تمامیت رژیم دفاع نمی کرد و درست در همان زمان و شرایط پس از پیروزی انقلاب با صداقت تمام به طرح نظر گاه های خویش می پرداخت و سهم عمده و اساسی در افشالیبرال ها، بورژوازی بازار و همپالگیهایش از قبیل احمد توکلی ها و عسگر اولادی ها داشت. تمام مواضع حزب توده ایران گویای واضح جهت گیری طبقاتی و انقلابی حزب بود. حزب در همان زمان از کسانی حمایت و پشتیبانی میکرد که امروز از خواب جستگانی که صابون دیدن واقعیت های اجتماعی به دور از اراده گرایی به تنش خورده است پس از گذشت بیست سال از آنها حمایت و آنها را رکنی از جبهه واحد ضد استبدادی معرفی می کنند. حمایت حزب توده ایران از آنان زمانی بود که هنوز دستی الوده به جنایات رژیم نداشتند و از موضع دموکرات های انقلابی خواهان تعمیق انقلاب و حفظ دستاوردهای آن در مقابل یورش بورژوازی بازار بودند. و امروز نیز درگیرند و شاید یادآوری این نکته خالی از لطف نباشد که در فردای پیروزی آقای خاتمی هم حزب توده ایران صریحاً اعلام کرد که هرگونه تغییرات و اصلاح بنیادی در چهارچوب رژیم ولایت فقیه انجام گرفتنی نیست.

و اما طیف دیگر از نگاه آقایان خانم چشمه طیف اصلاح طلب که کماکان خود را دوم خردادی مینامد، آشکارا تمایلات متفاوتی را نشان میدهد، و در گذشته و حال نظرات منسجم و پایداری نداشته است. جناح راست آن یعنی مجمع روحانیون مبارز بر رهبری خاتمی و کروبی امروز عملاً در اردوگاه خامنه ای-رفسنجانی خیمه زده است. جناح

دیگری از آنان یعنی کارگزاران و برخی روشنفکران از جمله آقای شمس الواعظین، کماکان دل در گرو آقای رفسنجانی و "مدل چینی" او دارند. اما جناحهای میانه رو و چپ اصلاح طلبان چندی است با طرفداری از تز سکولاریسم و یا بزعم آنان سکولاریزاسیون و فاصله گرفتن از مواضع و عملکرد ارتجاعی و خونبار خود در اوایل انقلاب، اکنون کاندیدای بالقوه مهمی برای شرکت در این جبهه و احاد میباشند. وجالب آنکه در سطرهای قبل از این طیف چنین یاد شده است: خاتمی و سایر رهبران دوم خردادی در دوران پنج سال گذشته با پی بردن باینکه هرگونه اصلاحات بنیادی رژیم اسلامی را با خطر فروپاشی روبرو میکند و در نتیجه خود آنانرا نیز با خطر روبرو میکند، در عمل به وعده های خود به مردم پشت کردند و با استفاده از شیوه های "گفتار درمانی" در صدد آرام کردن مردم و منحرف کردن اذهان آنان از توجه به ارکان و مبانی استبدادی و مرتجعانه رژیم ولایت فقیه برآمدند. آقای خاتمی که اکنون مدتهاست نقش بیمقدار مشاطه گری مافیای حاکم را بازی میکند، از همان آغاز در میان نا باوری عمومی از جلادی مانند لاجوردی با حرارت تقدیر کرد، تغییر قانون اساسی را خانمانه خواند، از پیگیری قتلهای زنجیره باز ایستاد و در سرکوب جنبش دانشجویی با جناح تمامیت خواه هم نوانی کرد، در مقابل "حکم حکومتی" بستن مطبوعات و قلع و قمع روزنامه نگاران عکس العملی نشان نداد، و بالاخره با مشاهده کلیه تباهیها و جنایات جناح طالبانی حتی با نادیده گرفتن قانون اساسی خود رژیم در مقابل جامعه سکوت نمود؛ سکوتی مرگبار که در فرهنگ ما به علامت رضایت شناخته شده است. راستی آیا این چنین طیفی قابلیت حداقل ریسک را برای مشارکت در سرنگونی رژیم ولایت فقیه دارد؟

و اما طیف سوم: طیف طرفداران سلطنت در ایران عمدتا به دو جناح تقسیم میشوند. یکم، جناحی که آرزوی بازگشت به "دوران طلایی" گذشته و استقرار سلطنت استبدادی را در سر میپروراند. پایگاه اجتماعی اینان اساسا ثروتمندان و برخی از بوروکراتهای رژیم گذشته میباشد. دوم، جناحی که خود را مشروطه خواه میداند و

باطنا به این نتیجه رسیده است که سلطنت استبدادی پهلوی زمینه ساز و عامل اصلی روی کار آمدن رژیم ملایان است؛ لیکن هنوز شهادت انتقاد از خود و انتقاد صریح از استبداد سلطنتی را نداشته است. این جناح خواهان تعیین رژیم آینده ایران توسط یک فرزند دوم است، و اعلام میکند که نتیجه این فرزند دوم هر چه باشد بدان گردن خواهد نهاد. طرح چنین موضعی در صورتی که جنبه تبلیغاتی نداشته باشد البته مثبت است.

آقای رضا پهلوی در واقع فعلا مابین این دو جناح قرار گرفته است و سعی بر آن دارد که هر دو جناح را راضی نگاه دارد. ایشان دانما عنوان میکنند که نیابست به گذشته بازگشت. اما از آنجا که گذشته چراغ راه آینده است، موضع گیری ایشان بر علیه سیاستهای استبدادی هر دو پادشاه پهلوی بدون شک با استقبال قشر روشنفکر و سایر مبارزین روبرو خواهد شد و به تشکیل جبهه واحد ضد استبداد ملایان کمک شایانی خواهد نمود. این انتقاد البته به معنای نفی پاره ای از دست آوردهای اقتصادی- اجتماعی دوران پهلوی از قبیل ایجاد دانشگاه، اصلاحات ارضی، پیشرفت در زمینه حقوق زنان و غیره نیست. آقای چشمه درگیر تناقضات بیشمار است. دلش! میخواهد همه باهم رژیم را سرنگون کنند حال چه فرقی می کند که کی باشد. آقای چشمه فراموش کرده اند که مردم ایران یکبار با مشت و دندان رژیم اقتدارگرا و توتالیتر و تمامیت خواه پهلوی را به زانو درآورده و به زباله دان تاریخ انداخته اند. و امروز هم در مبارزه پیشاروی به باز تولید شرایط نا معاصری که دران به سر می برند چه از نوع سلطنتی و چه از نوع اسلامی ان تمایلی ندارند. گذشت 24 سال از تجربه عظیم انقلاب و بازشناخت نیروهای درگیر در معادلات قدرت این همه سالها نتایج مبارکی به بار آورده است که فقط کمی تیز هوشی و دل سپردگی به ازادی و عدالت اجتماعی می تواند عینیت این نتایج را در روند مبارزه روزمره اشکار سازد!

تناقض اصلی در تحلیل م. چشمه عدم باور به این نکته باریکتر از پوست که انحصار طلبی، تمامیت خواهی و استبداد نه ناشی از تمایلات ذهنی افراد درگیر معادله قدرت بل نتیجه محتوم وضعیت طبقاتی ای است که در آن به سر می برند.

اما در مورد اجرای جبهه واحد ضد استبداد مذهبی (که اگر مثلا استبداد غیر مذهبی بود حرفی نیست؟) م. چشمه پیشنهاد می کنند که: نگارنده معتقد است که در شرایط حساس کنونی، کلیه مبارزین و سازمانهای سیاسی، بویژه آنان که در این زمینه تجربه دارند، میبایست در جهت پاسخگویی به سوال فوق قدم بردارند. نکات زیر نظراتی است در این زمینه که با جمع بندی از مبارزات یکی دو سال گذشته مردم ایران از جمله، تظاهرات چهارشنبه سوری، فوتبال، و سومین سالگرد سرکوب جنبش دانشجویی عنوان شده اند:

ارتجاع طالبانی روز به روز حلقه اختناق را در ایران تنگتر میکند، و ما فاصله زیادی با توقیف کردن کلیه روزنامه های اصلاح طلب و منحل کردن مابقی سازمانهای اصلاح طلب نداریم. در چنین شرایطی اجبارا وزنه مبارزات مخفی سنگین تر خواهد شد. تصور اینکه یک تشکیلات مخفی سرتاسری و مرتبط بتواند با ساختار هرمی عمودی در زیر چتر اختناق رژیم فعالیت کند و رهبری آن از آسیب نیروهای سرکوبگر مصون بماند غیر واقع بینانه بنظر می آید. فاشیسم مذهبی در ایران ایجاب میکند که ساختار تشکیلاتی در ایران عمدتا دارای هسته های کوچک، بصورت افقی، غیر مرتبط، پراکنده و گسترده باشد و بخشی از رهبری آن نیز در خارج از کشور، مصون از دسترسی ارتجاع و وظیفه ارتباط با سلولها و هسته های پراکنده را از طریق

رادیو، فاکس، اینترنت و تلویزیون ماهواره ای بعهده گیرد. جامعه ایران در حال حاضر تشنه آگاهی سیاسی است. درست در چنین دورانی است که اگر روشنفکران مترقی بتوانند مکانیزم های صحیح ارتباطی و تشکیلاتی با مردم را بمنظور ارتقاء آگاهی سیاسی آنان پیدا کنند به سر چشمه عظیمی نقب زده اند و سیلی که در نتیجه کاربرد چنین مکانیزمی براه خواهد افتاد، بدون شک طومار ارتجاع را در هم خواهد

نوردید. وظیفه هسته ها و سلولهای کوچک که با رهبری سیاسی از طریق ارتباطات مدرن فوق الذکر در تماس اند، حول دو محور دور میزند: یکم، ارتقاء آگاهی سیاسی خود این هسته ها، و دوم، بردن این آگاهی سیاسی بدرون توده های پیرامون خود، متشکل کردن آنان و بسیج آنان برای دست زدن به مبارزه علیه رژیم. در شرایط اختناق آخوندی، مبارزات گسترده و توزیع شده، بصورتی که ارتجاع نتواند نیروهای سرکوبگر خود را برای سرکوب آنان در یک مکان بسیج کند، شاید شانس بیشتری داشته باشند.

بی رودر بایستی باید گفت که دل آقای چشمه برای دوش فنگ کردن و پافنگ کردن در خانه های تیمی لک زده است. ارزیوشان مبارکشان باشد. مردم اتفاقا در طی دو سال گذشته شیوه های نوینی از مبارزه را به نمایش گذاشته اند که تانگردی آشنا زین پرده رازی نشنوی. آقای چشمه بحران عمیق تر از انست که به یاد پادگان های دو یا سه نفره باشیم. فقط در بسیج میلیونی مردم در راستای خواسته های مشخص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که میتوان دم از سرنگونی مسالمت امیز زد. اطلاعات کارکنته رژیم که در 24 سال گذشته کاری جز پاییدن محافل و مجالس مردم نداشته است فقط در مقابل سازمان دهی توده ای حول خواست های مشخص است که قادر به سرکوب همه جانبه نیست. شرایط جدید امکانات جدیدی پیش روی مبارزان پیگیر راه آزادی و عدالت اجتماعی قرار داده است با کشاندن افراد هیجان زده به خانه های تیمی بی محافظت توده ای و قراردادن آنها در مقابل جلادان نظام اسلامی اب به اسباب رژیم نریزید.

با احترام: هاتف رحمانی

تحقیر و ترور شخصیت ، سنگ بنای استراتژی جمهوری اسلامی

هر نظامی در سیاست های کلان خویش از تاکتیک ها و استراتژی های مختلفی بهره می برد که در بزنگاه های تاریخی می توانند در اصلاح پذیری و یا عدم اصلاح پذیری نظام در مواجهه با بحران های ادواری پیش رو کارایی و یا عدم کارایی خویش را نشان دهند.

جمهوری اسلامی ایران بعنوان نظامی بر آمده از آرمان های انقلاب 57 از اولین روز های موجودیت خویش با خیانت به آرمان های انقلاب از استراتژی ویژه ای بهره برده است که مطابق آن در هر شرایط تاکتیک های دوره ای خود را سازمان داده است.

سنگ بنای این استراتژی مبتنی است بر سیاست تحقیر و ترور شخصیت. از همان فردای پیروزی انقلاب در عرصه های اجتماعی با بسیج عقب افتاده ترین نیروهای اجتماعی که نسبت به عواقب سیاست های اعلام شده شناختی نداشتند اقدامات تحقیر آمیز نظام شروع شد. اجباری کردن حجاب تحت عنوان مقدس دینی ، به فقرا بردن نیروهای کارآمد وطن پرستی که با سیاست های حاکم همخوانی نداشتند تحت عنوان باز سازی و پاکسازی نیروی اداری، انواع پاکسازی ها در کادر های علمی ، آموزشی ، فرهنگی و سایر مراجع اصیل اجتماعی و خانه نشین کردن دلسوزان واقعی مردم و انقلاب تحت عنوان غیر مکتبی و غیر متعهد و تاراندن نیروی عظیم جوانان تحت عنوان انقلاب فرهنگی و...

به موازات نیرو گرفتن بورژوازی بازار در اس هرم حاکمیت این برخوردهای تحقیری و ترور شخصیت با خلق های ستم دیده و گروه های سیاسی نیز آغاز شد. عناد در برابر خواسته های انسانی و بحق مردم زحمتکش کردستان ، آذربایجان ، و ترکمن و

قلع و قمع همراه بالشگر کشی های برادر کشانه از اولین طلیعه های این اقدامات تحقیر آمیز اجتماعی بود. نقض تمام حقوق اولیه شهروندی اعم از آزادیهای اجتماعی و حقوق اجتماعی ، به بند و زنجیر کشیدن نیروهایی که در راستای اهداف انقلاب بهمن خواهان دگرگونی بنیادی و فرا رویی انقلاب سیاسی به انقلابی اجتماعی بودند و مسلط کردن مستی اوباش تحت حمایت اسلحه و با عنوان حزب الله به جان و مال و آبروی مردم ، سر مطلع تمام اقداماتی بود که در دوساله اول انقلاب با تکیه بر نیروهای عقب افتاده شهری و روستایی که شناختی از محتوای ارتجاعی پیش نهاده های مذهبی بعنوان آماج انقلاب نداشتند به ثمر نشست.

با تسلط کامل بورژوازی انگل بازار و کسب هژمونی طبقاتی و اجتماعی و همراه کردن اقشار میانی و خورده بورژوازی فریب خورده شهر و روستا با پندار های مذهبی عرصه بر تمام نیروها تنگ و حاکمیت بلامنازع استراتژی تحقیر جامه عمل پوشید. سیاست تحقیر و ترور شخصیت بعنوان بازمانده ای از دوران ستمشاهی و تیم های باز جویی ساواک و ثابتی و همپالگهایش نقش مسلط پیدا کرد. روزی که آیت الله شریعتمداری بعنوان روحانی و مرجع تقلید با نفوذ مردم پای سیمای جمهوری اسلامی به گناهان ناکرده اعتراف کرد و آبروی هفتاد ساله خویش را فدیه جمهوری نوپای اسلامی کرد بانگ هشدار باشی بود که این نظام به هیچ کس رحم نخواهد کرد. بدنبال او (نوژه ای) هارا آوردند و بعد قطب زاده و بعد سیل پایان ناپذیری از معترفین گروه های مختلف سیاسی که به انواع و اقسام گناهان و خیانت هایی اعتراف کردند که چیزی بیش از خودزنی و ترور شخصیت خویش نبود. برای تحقق این تحقیر و ترور شخصیت به هیچ داروی روان گردانی نیاز نداشتند چراکه سیل بی وقفه شلاق ها که تحت عنوان تعزیر اسلامی از سوی حاکمان بی مروت شرع صادر می شد گوشت از استخوان هر تنابنده ای می کند و پیر و جوان و زن و مرد را به اعتراف به آنچه که مورد نیاز دستگاه جور و ستم بود وادار می کرد .

تمام این رفتارهای سبعانه تحت عنوان اثبات حقانیت اسلام به کار گرفته می شد و آنکه مقاومتی داشت بیش از توان عادی آدمها یا زیر شکنجه های جانفرسا جان می باخت و یا با رگبار مسلسل ها در شب های تاریک زندان ها از شر این جمهوری می رست . (نگارنده خود شاهد پنج سال تحقیر پایان ناپذیر در زندان های جمهوری اسلامی بوده و خاطرات دهشتناکی از آن سال هارا یک جان و روح خویش کرده است و علاوه بر آن شاهدان بسیاری بر این تحقیر و ترور شخصیت گواهی داده اند)
مردان و زنانی را هم که توان به بند و زندان کشیدنشان را نداشتند با افترا و تهمت و انزوای اجتماعی مواجه با تحقیر و ترور شخصیت می کردند از آن جمله اند مهندس بازرگان ، دکتر سبحانی ، دکتر اریانپور ، شاملو ، زرین کوب و ...

به نظر نگارنده سر بر آوردن نیروهای اصلاح طلب داخل حاکمیت ثمرهء درخت تناور تحقیر و ترور شخصیت در جمهوری اسلامیست . اینان که با هزاران عشق و امید برای تحقق ایده الهای دینیشان دل در گرو جمهوری گذاشته بودند در اندک زمانی پس از وزش سموم نفس گیر حاکمیت بورژوازی بازار تحت عنوان حکومت دینی وبا مشاهده اینکه بر آنهایی که بله قربان گوی دست آموز این حکومت نیستند چه می رود دریافتند که با خواسته هایشان در جنگ قرار گرفته اند . عرصه بر آنها هم تنگ شد کسانیکه تا همین دیروز شریک جرم همینانی بودند که امروزه دست بالا را در حاکمیت یافته بودند . زمزمه های اعتراض شروع شد و نتیجه نهایی به پبله خریدنی بود که با خوابی هشت ساله همراه گشت .

در روند روبه گسترش نارضایی از بهشت دروغین حاکمیت ، حرکات اعتراضی شکل می گرفت و پبله گزیدگان در بزنگاه سال 75 با احساس نسیم تغییرات سر از لاک خویش بر آوردند و سعی کردند در همراهی با خواسته های عریان شده مردم مبنی بر

آزادی های فردی و اجتماعی بار دیگر حضور خویش را در صحنه اجتماعی که تا حدی دستپخت خودشان بود به هم رسانند . عصاره حاکمیت استراتژی تحقیر و ترور شخصیت ، شعار همیشه حاکم جمهوری اسلامی “ خودی ” و غیر خودی است که آئینه تمام نمایی از تحقیر عظیم اجتماعیست که در تار و پود این نظام بافته است .

رو در رویی اصلاح طلبان و حاکمیت مبتنی بر تحقیر به فراخور تعمیق اصلاح طلبی شدت یافته است . و امروز در نقطه عطفی بسر می برد که بازار داغ خودزنی و تحقیر و ترور شخصیت عیدی ها و گرانپایه ها مضحکه ای روی حوضی را می ماند . سیاست تحقیر به ضد خود تبدیل شده است . تحقیر شدگان مورد همدردی گروه های مختلف اجتماعی قرار می گیرند . میزان آگاهی نسبت به انواع کاربرد این شیوه ها افزایش یافته و کاربران آن را مشتی رسوا و متجاوز می شناسند که قادر به امضا پای هیچ حقانیتی برای هیچ کس و هیچ چیز از جمله اسلام نیستند .

اکنون سنوال مبرم و اساسی اینست که آیا این نظام با این بافت استراتژیک خویش مبنی بر استمرار تحقیر و ترور شخصیت همه آحاد جامعه از زنان و جوانان و هنرمندان و سیاستمداران گرفته تا اکثریت همه اقشار اجتماعی به هر قیمت اصلاح پذیر است یا نه ؟

آیا این نظام توان رعایت حقوق بشر را دارد یا نه ؟

آیا این نظام قادر به پذیرش تکثر اجتماعی هست یا نه ؟

آیا این نظام قادر به پاسخگویی خواسته های بر حق خلق های میهن کثیر المله ما ایران هست یا نه ؟

آیا این حکومت می تواند آزادی بیان ، اندیشه و اجتماعات مردمی را دوام آورد یا نه ؟

آیا گردانندگان نظام توان پاسخ گویی به حداقل خواسته های زحمتکششان مبنی بر

تشکل ، حق اعتصاب ، و فعالیت مستقل صنفی و سیاسی را دارند یا نه ؟

و مهمتر از همه آیا این ارکان بافته از خون و زخم توده های ستم کشیده این مرز و بوم یارای تحمل و اطاعت از رای اکثریت جامعه را داراست یا نه ؟ نگاهی به سرشت تاریخی این نظام گویای نامعاصر بودن آن و کج تابیش در برابر تمام خواسته های معقول و منطقی توده هاست و پاسخ تمام پرسش ها نه بزرگیست که به لحاظ تجربی و تاریخی پیش دیدگان همه خود نمایی می کند . هرگونه نادیده انگاشتن این واقعیت بزرگ اجتماعی و تاریخی ثمری جز خواب خرگوشی نخواهد داشت .

بر اصلاح طلبان دولتی است که برای تعیین تکلیف خویش دست از مامشات با استراتژی مبتنی بر تحقیر که امروز دامنگیر خودشان نیز گشته است بر داشته وهم گام با تمام نیروهای خواهان تغییرات بنیادی روبه سوی مردم به بسیج نیروهای موثر در ایجاد وسیع ترین تغییرات بنیادی بکوشند . در غیر این صورت راه به هیچ کوره دهی از رهایی نبرده و همه روزه شاهد درهم شکستن چهره ی دیگری از یارانشان در مقابل چشمان وقیح دوربین جمهوری تحقیر و ترور اسلامی خواهند بود . به قول خود مذهبیان فاعبروا یا اولابصار .

هاتف رحمانی

لقمه گلوگیر.....؟

وقتی که در 13 ابان 81 قاضی مرتضوی جوان حکم بازداشت عباس عبدی را در سالگرد به اصطلاح انقلاب دوم صادر کرد همه آگاهان مسائل سیاسی ایران ان را حرکتی نمادین در بریدن سر اصلاح طلبان حکومتی ارزیابی کردند. عبدی لقمه "گلو گیری" بود که در استانه ششمین سال چالش اصلاح طلبان حکومتی و محافظه کاران اقتدارگرا حکم به دستگیریش صادر می شد . هردوگروه نگرانی خویش را از این فرایند پنهان نمی کردند و برای اولین بار در طی سال های گذشته مجبور به اتخاذ سیاستی همگون یعنی صبر و انتظار و احتیاط شدند . هردوگروه به علت پیش بینی ناپذیری رفتار عبدی و سیر حوادث پرونده از جنجال و غوغا سالاری به شدت پرهیز داشتند. پنجاه روز به سرعت گذشت تا روز دادگاهی سرهم بندی شده برای عبدی فرارسد. علیرغم پیش درآمدهایی که سیمای لاریجانی در باب رفتار شبیه برانگیز عبدی منتشر کرده بود جریان دادگاه عبدی شوک بزرگی در اردوی هردو جبهه بود. محافظه کاران با دفاعیه عبدی عملا در موقعیت آچمز قرار گرفتند و برای تسلی خاطر ادعا کردند که رفتار عبدی پایان رادیکالیسم است . موضوعی که خود گویندگانش بیش از هرکسی به قلبی و دروغ بودن این ادعا اذعان دارند. و اصلاح طلبان با سرگیجه ی ناشی از شوک رفتار عبدی دادگاه را سیاسی و عبدی را شکنجه شده وانمود کردند. اگر چه در هردو ادعا باری از حقیقت نهفته است ولی همه حقیقت نیست. دفاع سهل و ممتنع عبدی از کیفرخواستی که توجهی به ان نشان نداد بیانگر حکایت های ناگفته ایست که شاید زمان بازگوینده ی آنها باشد .

دفاعیه سهل و ممتنع عبدی در سه حوزه تاثیر انی داشت .

اول اینکه دادگاه را از ان جدیتی که ترتیب دهندگانش با ادعاهایی چون جاسوسی ، فروش اطلاعات به غیر ، نگهداری اسناد محرمانه و... رویش سرمایه گذاری کرده بودند خارج وبه مضحکه ای فرمایشی تبدیل کرد.

دوم اینکه امکان هرگونه موج سواری احتمالی را برای جبهه مشارکت و سایر دوم خرداد‌ها از بین برد و عملاً از تکرار سرنوشت دکتر آجاری جلوگیری کرد.

سوم اینکه هزاران پرسش بی پاسخ را که فقط با شکنجه شدن عبدی قابل توجیه نیست در ذهن هواداران مشارکت و اصلاحات برانگیخت.

برای ناظر بیرون از اطلاعات درونی دوطیف حاکمیت این سوال اول است که چرا عبدی چنین کرد؟

اگر از فرض احتمال اعتراف گیری که در هر پرونده ای در جمهوری اسلامی حرف اول را می زند بگذریم و به آنچه که عبدی در نامه دفاعیه اش عنوان کرده است متمرکز شویم فرض های زیر قابل بررسی و تدقیق است .

- 1- اطلاعات دادگاه از فعالیت های پنهان عبدی و یارانش انقدر مستند و واقعی بوده است که امکان هرگونه بند بازی را سلب می نموده است .
- 2- دادگاه راز مگویی از زندگی خصوصی عبدی در اختیار داشته و او را وادار به چنین بر خوردی کرده است. شاه بیت اعترافات عبدی نادرستی طرح شعار خروج از حاکمیت ، و طرح فراندن ساختار شکن در وحله اول و هر نوع فراندنی در مرحله بعد است که در شرایط کنونی از فتح قندهار هم برای اقتدارگرایان گرانبها تر است .
- 3- عبدی به فراخور “ شرایط حساس کنونی ” دست به انتحار سیاسی زده است.
- 4- عبدی در جمع بست عملکردها و تعادل نیروها در خلوت انفرادی به “ تجربه جدید ” ی رسیده است .
- 5 - معامله و گفتگویی پنهان از چشم اجتماع در مورد پرونده صورت گرفته است . در بررسی مورد اول ، کیفرخواست حرفی برای گفتن ندارد . کیفرخواست به طرح کلیاتی پرداخته است که یا از نظر قانونی جرم نیستند و یا انچنان وجهی برای محکومیت شخص را دارا نمی باشند. دفاع سهل و ممتنع عبدی با تخفیف جاسوسی به اشتباه پذیری کار های پژوهشی و اعتراف به این سهل انگاری ها در کار پژوهش

عملاً به بی اثری کیفرخواست انجامید. در واقع در این قسمت اعترافات عبدی اعترافیه است که اعتراف نیست .

مورد دوم بدلیل پوشیده بودن حوزه ای کاملاً دور از دسترس ماست و در نتیجه قضاوتی هم نمی توان کرد. اما مورد سوم اینست که عبدی با درک “ حساسیت کنونی ” نیروهای اصلاح طلب ، با انفرادی کردن مواضع و اقرار به اشتباه بودن آنها با جوانمردی از زیر ضربه قرارگرفتن دوستان و حزب متبوعش جلو گیری کرده است .

و چهارم اینکه عبدی با درک قدرت اقتدارگرایان و نا توانی اصلاح طلبان به جمع بندی جدیدی دست یافته است . از جمله اینکه در شرایط ناپایدار کنونی عملی کردن هریک از خواسته های پیشینی عبدی مثل خروج از حاکمیت ، طرح فراندن و ... در عمل به مفهوم فروپاشی نظام و بند نبودن سنگی روی سنگ جمهوری اسلامی خواهد بود .

این همان راهیست که گنجی در مانیفستش بدان پرداخته است. گزینه عبدی در شرایط کنونی ادامه همین جمهوری به هر قیمت و دوری از مانیفست گنجی است که بدنه اصلی جنبش اصلاح طلبی حکومتی را به شدت به سوی خویش جلب کرده است .

و اما فرض پنجم. بهتر است کمی در این باره بیشتر بیندیشیم. از ماه ها قبل از دستگیری عبدی باند رفسنجانی و شرکا برای قبضه قدرت بعنوان تنها الترناتیو خیز برداشته است. حرکات معنی دار کارگزاران بعد از خواب زمستانی در ماه های اخیر ، به میدان آمدن روشنفکر های شرمگینی چون صادق زیبا کلام برای توجیه تنوریک قدرت رفسنجانی، و اعاده حیثیت رفسنجانی توسط سیمای لاریجانی و روزنامه های گوش به فرمانی چون ابرار و همشهری با پرداختن به زندگی شخصی ایشان و آچمز کردن رهبری در جریان حکم آجاری همه حکایت از جانگیری مجدد خط رفسنجانیست . شعار اصلی این گروه مبتنی است بر جذب نیروهای بینابینی هردو جناح و طرد و منزوی کردن افراطیون در هردو جناح برای حفظ اقتدار نظام. به میدان آمدن دوباره لباس شخصی ها و افرادی چون ده نمکی و الله کرم در پاسخ به همین فشار رفسنجانیست که گمان می کنند سرشان بی کلاه خواهد ماند. عبدی بعنوان پیشتاز

مبارزه برای اتحاد

انگار باید به کند ذهنی تاریخی گروه ها و احزاب و سازمان های چپ و دموکرات ایرانی به مثابه امری بدیهی نگریست؟! ده ها گروه ، سازمان و حزب سیاسی چپ و دموکرات در طول بیست سال همه از اتحاد ، وحدت ، تشکل و تمرکز مبارزه صحبت کرده اند . و حاصل چیزی جز تشتت بیش از پیش ، غلیان انشعابات ، رودر رویی فزاینده و افتراق وجدایی بیشتر نیست .

ایراد کار کجاست ؟ چرا مدعیان بشریت مترقی حتی در چهارچوب چند نفری خویش قادر به گرد هم ایی و نزدیکی نیستند؟ چرا جستجوگران کیمیای آزادی برای مام میهن این آزادی را نمی توانند برای خویش فراهم آورند؟ چرا تلاشگران مدعی بر هم زدن چرخ استثمار و نامردمی در مردمیت خویش برای اوای مشترک حیران مانده اند؟ و چرا امروز که اتحاد و تشکل هرچه بیشتر را برای ایجاد عمیق ترین تغییر در بافت مظلوم جامعه ایرانی مبرمترین وظیفه موعظه می کنند خود حتی از یک کنفرانس بین گروهی و سازمانی برای شنیدن خویش درمانده اند؟

پاسخ به این چراها و ده ها چرا دیگر به تنهایی از عهده این قلم بر نمی آید . لازم به توضیح است که نگارنده نیز بخشی از همین گروه ها بوده و عقوبت اعتقادش را با شلاق و داغ و درفش و زندان به جان خریده است . لذا این ایراد بر دیگران نیست و خود خویش را نیز متهم این وجیزه می داند و قصد دامن کشیدن از این ناتوانی را ندارد . مشکل اصلی این گروه ها ، سازمان ها و احزاب در اینست که به هر دلیلی موجه و یا غیر موجه از ایشخور اصلی خویش یعنی مردم و گستره اعضا و هواداران داخلی دور افتاده اند و چونان جزیره ای متروک هر یک در غربت خویش به سامان خود خویش پرداخته اند . تلاش برای بقا و حفظ آنچه در پیرامونشان حضور دارد آنها را وادار به مبارزه در بسته ترین گارد کرده و از نشاط واقعی هوای آزاد محرومشان ساخته است . آنها یا بهتر ما نتوانسته ایم این واقعیت سترگ دوران کنونی میهن خود را درک کنیم که اتحاد واقعی در صفوف مردم واقعی این مرز و بوم در حال تجربه و اتفاق و سامان

افشاگری در مورد رفسنجانی طبیعی است که در این راستا شکار ارزشمندی باشد . این فرض محتملیست که عبدی در مذاکرات پنهان خویش با بازجویان به چنین سازشی تن داده باشد که برای حفظ آنچه که عبدی ادعای زحمت سی ساله اش را می کند در آخرین دقیق بحرانی وضعیت نظام ، اصلاح طلبان میانه رو به همکاری با رفسنجانی روی آورند و با استمرار حضور در حاکمیت به تحقق خواسته هایشان مرور زمانی دهند . شواهد بسیاری خارج از دادگاه عبدی هم بر این روند گواهی می کند .

پیام های دادگاه عبدی :

دادگاه عبدی بعنوان یکی از افراد موثر اصلاح طلبان حکومتی پیام های روشنی دارد .

1- عبدی با اقرارهای خویش به درستی نتایج نظر سنجی اش صحنه می گذارد .

2- عبدی با روشنی تمام نیات باطنی اصلاح طلبان را افشا و اعلام می کند که اصلاح طلبان حکومتی در راند آخر بازی هم دست از مرده ریگ جمهوری اسلامی بر نخواهند داشت .

3- عبدی با صراحت اعلام می کند که جنبش اصلاح طلبی از نبود یک التر ناتویو مردمی در رنج است .

4- رفتار عبدی ایینه تمام نمای این واقعیت است که رادیکالیسم جنبش به عامل وحشت اصلاح طلبان حکومتی تبدیل شده است .

5- عملکرد عبدی هیچ منافاتی با بیانیه پایانی کنگره فوق العاده جبهه مشارکت ایران اسلامی ندارد .

6- کل جریان حاکم بر روند دستگیری و دادگاه عبدی یاد آور این نکته است که هر گونه غفلت اصلاح طلبان واقعی از رفسنجانی و عدم افشا باند او تزریق سم مهلک بر قراری آرامش گورستانی در ایران است .

هاتف رحمانی

است. بی آنکه مرز بندی های گاه با عرض معذرت احمقانه ای را که فقط به درد موزه های تاریخ سیاسی می آید را در بر داشته باشد. این اتفاق خجسته یعنی اتحاد مردم، زنده، شاداب، انسانی و بزرگ در کثیر اجتماع ایران در یک هارمونی مردم اوج گیرنده در حال تجلیست. سنگ مایه این اتحاد را شعار های اساسی بر خاسته از شرایط این زمانی جامعه ما تشکیل می دهد. گروه های سیاسی ما از درک مسئله بسیار ساده ای عاجزند که تومار سنت های مبارزاتی جامعه ایرانی را درهم پیچیده است. وان اینکه با افزایش آگاهی ها

تعمیق شناخت، ارتقا سطح دانش عمومی و غلظت نیروی معقول جوانی در حرکت مردم شیوه های جدیدی از مبارزه شکل گرفته است و یا در حال تکمیل و شکل گیری نهاییست که تاکنون کم سابقه بوده است. اکثریت مردم ایران انگار به جبر زمان و شرایط سبعانه حاکم اموخته اند که از کوره در نروند و گره هارا به دندان نیاندازند. اموخته اند که خشونت های تحمیلی را به لبخند حوصله خنثی کنند. اموخته اند که با میدان دادن به مدعیان آنها را در طی زمان و ادار به افشا چهره دروغین خویش بنمایند. و سنگ محکی از انتظارات عمیق اجتماعی را پیش پای همه گذاشته اند تا از مومن های جعلی مدعیان دروغگورا به سه شماره بر ملا کنند. زمانه دیگر شده است و ما بر سندان ذهنیاتی می کوبیم که امید معجزه ایش نیست. امروز مردم ما اتحادشان را نه بر نفی که بر اقبات دارند بنیان می گذارند و از همین روست که حرکت اصلاحیشان به خزعل هیچ ماجراجویی تبدیل نشده است. آیا ضرورت ذکر مثال هم براستی هست؟

این نکات کلیدی یعنی عدم ارتباط ارگانیک با مردم و نیروی مادی حامی هر نیروی سیاسی و عدم شناخت و بها ندادن به تغییرات بنیادی در کنش ها و وواتاب های عملی مردم در مبارزه اجتماعی با آنچه که نا معاصر و ناحق می پندارند و سر در گریبان سازمان خویش نهادن به بهانه ی حفظ جزیره متروک مرکزیت و طیف اطراف عملا به پادزهر هر شعار و حرکتی برای اتحاد و تشکل اجتماعی تبدیل شده است. چیزی که

تمام فریاد هارا به اوازی در خلا برگردانده است. البته به این سیاهه می توان دگماتیسم، خود پر تر بینی گروهی، سکتاریسم سیاسی و اجتماعی، خویش حق پنداری مفرط، ماجراجویی و اتکا به معجزه نیروی بیگانه و... را نیز افزود که برای گریز از اطناب کلام از آنها در می گذریم. مخلص کلام اینکه عدم درک درست از شرایط مشخص کنونی و نیروهای کنشگر این شرایط امر عام گفتگو و عمل مشترک هیچ گروهی به تنهایی قادر به حل این معضلات نیست. انگار دیالکتیک شرایط کنونی اینست: مبارزه برای اتحاد و اتحاد برای مبارزه
رفقا تا دیر نشده است برای پاک کردن شائبه بدیهی بودن کند ذهنی تاریخیمان
بکوشیم.

هاتف رحمانی

1381-11-22

شورا آری یانه (قسمت اول)

شورا ها مردمی ترین نهاد اجتماعی هستند . بنیانی ترین هسته های مشارکت وسیع مردمی می تواند در شوراها تحقق پیدا کند . نیروهای چپ و دموکرات در طول تمام موجودیت شان بر استقرار و حضور شوراها پای فشرده اند. یکی از اماج های اصلی مبارزات یکصد ساله اخیر در جامعه ایرانی استقرار و استواری نظام شورایی برای جذب حداکثر مشارکت مردمی بوده است . امر شورا برای اولین بار در جامعه ایرانی به تاسی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران طی انتخابات 1378 جامعه موجودیت پوشید . چهار سال گذشته است . چهارسالی پر از فراز و نشیب ، بی تجربگی ، سیاسیگری ناشیانه و .. کارنامه ای نه چندان درخشان از اولین دوره تشکیل شورا هارا به قضاوت عام آورده است . ونهم اسفند سال هشادویک انتخابات دومین دوره گزینش شوراییان بر گذار خواهد شد .

لازم به یاد اوربست که امر شوراهم در جامعه بحران زده کنونی از شمول سایر عرصه های اجتماعی درگیر در این بحران خارج نیست . دوگانگی در حاکمیت ، پادر هوا ماندن اصلاح طلبان حکومتی به دلیل مماشات ، یورش جناح راست حاکمیت برای گرفتن آخرین نفس اصلاح طلبان خودی و البته تعمیق روز افزون امر اصلاحات و روی اوری هر چه بیشتر مردم به نوعی رادیکالیسم اجتماعی در سنجش شعارها و اعمال مدعیان . مبارزه ادامه دارد و هر روز عمق و ابعاد بیشتری پیدا می کند . شاهد این مدعا را شاید بتوان میثاق نامه رضا پهلوی دانست که به درستی دریافته است این جنبش و مردم شرکت کننده دران همچنان دل بسته و پیگیر اماج های انقلاب بهمن هستند و به چیزی کمتر از ان برای رهایی از وضعیت فعلی رضایت نخواهند داد .
تبیین طبقاتی شورا ها

شوراها نهادهایی هستند که با جمعیتی حدود 180 هزار نفری با رای مستقیم مردم برای دوره ای چهار ساله انتخاب می شوند . هرچه نیروهایی که در این عرصه پیروز میدان می شوند از نیروهایی باشند که دل بستگی بیشتری به امر اصلاحات

و خواسته های مردم داشته باشند به همان اندازه ضمن حفظ رادیکالیسم داخلی به گسترش رادیکالیسم در سطح اجتماعی نیز دامن خواهند زد . اگر تلاش آنها برای اجرای خواست مردم به نتیجه برسد مردم را در تجربه عینی برای تحقق گام بعدی خواسته ها مصمم تر خواهد نمود و اگر تلاش آنها چه به دلیل ضعف درونی و ناپیگیری طبقاتی در جامعه عمل پوشاندن به خواست مردم و چه بدلیل عدم اختیارات و یا کارشکنی های سایر عوامل و نیروهای حکومتی و یا سیاسی ناتوان از پاسخ انتخاب کنندگان باشند باز گامی به پیش بوده و آخرین توهمات اصلاح پذیری نظام را به زیر سنوال خواهد برد. مجلس ششم نمونه روشنی از این گونه انتخاب هاست که نقش بسیار در خور و عمیقی در شناساندن چهره باز دارنده ولایت فقیه و سایر نهادی انتصابیش در برابر خواسته های بحق مردم ایفا کرده است . راز ماندگاری مجلس ششم در طول جغرافی مبارزاتی مردم ایران نه از باب تصویب لوایح کار آمد و انقلابی ونه از جمع آمد نیروهای اصلاح طلب پیگیر بل از ان جهت خواهد بود که علیرغم تمام مماشات و محافظه کاری ها ی بسیاری از نمایندگان حاضر دران در مجموع در خدمت جریان اصلاح طلبی بوده و به افشا بیش از پیش چهره ضد مردمی ولایت فقیه و دست نشاندگانش چون قوه قضاییه ، شورای نگهبان و مجمع به اصطلاح تشخیص مصلحت کوشیده است و به زدودن توهم توده ها مبنی بر قدرت باز سازی و اصلاح پذیری نظام کمک کرده است . شورا هاهم از این امر مستثنی نیستند یا درکنار مردمند و امر خواسته های مردم را پیش می برند و یا زانده ای از سیستم بوروکراتیک نظامند که باز هم به افشا بیشتر ماهیت ضد مردمی عملکردها گواهی خواهند داد . علاوه بر همه این موارد شوراها نهاد جدید التاسیسی هستند که نزدیک به دویست هزار نیروی اجتماعی را از پایین ترین سطوح واحد های اجتماعی (روستا) تا عالیترین سازمان اجتماعی (کلان شهر ها) با امر مدیریت و کار جمعی آشنا کرده و به عنوان اولین حلقه اتصال نهادهای مردمی به بدنه دولت ایفای نقش می کنند .ومی

توانند آموزش اهرم قدرتمند فشار های اصیل خواسته های مردم به سازمان دولت و نظام باشند .

مواضع نیروها در بر خورد باشورا

نیروهای داخل نظام از نظر بر خورد با شورا بنا به مواضع سیاسی و طبقاتیشان دارای سه طیف قابل تشخیص هستند اول نیروهای اصلاح طلب پیگیر دوم نیروهای بینابینی طیف اصلاح طلب و سوم نیروهای راست و محافظه کار ستون فقرات گروه اول را حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی تشکیل می دهند . گروه دوم شامل سازمان هایی چون همبستگی ، خانه کارگر ، مجمع روحانیون مبارز و کارگزاران است و سومین گروه هم در بر گیرنده کل طیف راست حاکمیت است . از نظر سیاسی نیروهای ملی - مذهبی ها و نهضت آزادی را هم باید در شمار طیف اول قرار داد . دوگروه اول خواهان حداکثر مشارکت مردم در انتخابات شورا ها هستند و هر یک به اولویت مواضع خویش پا فشاری می کنند . اما گروه سوم یعنی طیف گسترده ولی کم جمعیت محافظه کاران تمایل علنی برای حضور گسترده در انتخابات را ندارند و این مواضع آنها کاملاً قابل درک است . اینها در وحله اول به عدم رای اوری نیروهایشان باور دارند و در وحله بعد دل خوشی از حضور گسترده مردم و ابراز رای آنها ندارند . به اضافه اینکه محتاطانه در پی اغتنام فرصتند تا عدم شرکت مردم را به پیراهن عثمانی برای عدم اقبال مردم به اصلاح طلبان رقیب تبدیل نمایند . گمان می کنم تنها توجه به رفتار های جناح راست کفایت تا شرکت در انتخابات شورا هارا توجیه نماید .

در قسمت آینده به توضیح بیشتر ضرورت حضور در پای صندوق های رای شورا ها و همچنین به بررسی مواضع گروه های اپوزیسیون پرداخته خواهد شد .

هاتف رحمانی

شورا آری یا نه؟

(قسمت دوم)

نقطه عزیمت تحریم کنندگان از اینجا آغاز می شود که (در شرایطی که رویکرد عمومی مردم گذراز

هر دو جناح و کلیت نظام است و جناح اصلاح طلب تلاش میکند که این روند را به مسیرتلاشهای باصطلاح قانونی سوق داده و در خدمت اهداف سیاسی خویش قرار دهد، و حتی بخشی از جناح طالبانی رژیم از بیم کثرت تحریم کنندگان و درجه انزوا و شکست قطعی از احتمال عدم شرکت خود سخن به میان می آورد و باتوجه به اینکه مساله اصلی اکنون، شکل گیری و بروی صحنه آمدن یک جنبش مستقل سیاسی-اجتماعی با سیما و مطالبات مشخص، در برابر کلیت نظام حاکم برای بزرگشدن این نظام است؛ شرکت در انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا نمیتواند در خدمت پیشبرد مبارزات مردم قرار گیرد.) و یا (شکی نیست که اصلاح طلبان حکومتی که از انتخاب ناگزیر شما در چند انتخابات گذشته سود برده اند و اکنون خود در محاصره سرکوب ولایت فقیه گرفتار آمده اند بار دیگر دعوت به رونق بازار انتخاب های ناگزیری نمایند که حاصل تا کنونی ان ها در عمل عقب نشینی های جبونانه نیروهای منتفع از رای شما در مقابل باند های سرکوب و جنایت و عدم پای بندی حتی به وعده های توخالی خود بوده است)

ستون فقرات این تفکر در عمل چیزی جز انحلال طلبی نیست. انفعال در مبارزه درگیر روزمره توده ها و امید بستن به جنبشی که خود نیز هیچ دورنمایی از ان نمی توانند ترسیم کنند. فراموش کردن این نکته بدیهی که هیچ جنبشی در خلا واراده گرایانه قابل تحقق نیست و چشم بستن به این نکته اصلی که هرگونه ایجاد خط فاصله بین جنبش مطلوب و جنبش موجود عملا ریختن آب به آسیاب نیروهای فرادست حکومتی است آفت بزرگ این تفکر است. این تفکر علیرغم فریاد تکیه و توجه به مبارزات مردم عملا خود را در چهارچوب کنش های بقول خودشان باند های حکومتی محصور

نگه می دارد. این بینش فاقد توان جمع بست تجربیات تاریخی سیر مبارزه در ایران است. تجربه تلخ تاریخی حاکمیت که هر گونه حرکت در جهت منفعل کردن کنش طبیعی و مطابق باسطح رشد نیروهای موثر اجتماعی مردم عملا کند کردن موتور محرک تغییرات و تجهیز بیشتر طبقات ارتجاعی بوده است. تنها و تنها با در صحنه بودن مردم و درگیری هرروزه انها با مسایل مطرح روز است که سبب انباشت تجربه، درس آموزی و ارتقا شناخت انها می شود. این طرز تفکر روشنفکران و انقلابیون را عامل تغییرات عمیق اجتماعی به حساب می آورد حتی اگر در تنوری خلاف ان را مدعی باشد و از پذیرش نقش تعیین کننده مردم به عنوان قهرمان واقعی تحولات ژرف اجتماعی و سیاسی سر یاز می زند. انها با بزرگ نمایی مدعی هستند که بخشی از جناح طالبانی رژیم از بیم کثرت تحریم کنندگان و درجه انزوا و شکست قطعی از احتمال عدم شرکت خود سخن به میان می آورد و فراموش می کنند که بنا به تجربه چندین باره انتخابات مختلف کثرت تحریم کنندگان حداقل تا کنون نقش در خوری در سر نوشت انتخابات نداشته است. این یک پوئن به نفع خود بیشتر نیست و اتفاقا از نقاط ضعف بیانیه است چرا که با ابتدایی ترین واقعیت موجود هم خوانی ندارد و بوی عدم صداقت ان اظهر من الشمس است. واقعیت مطلب اینست که جناح طالبانی در اثر کنش هجومی مردم در نفی باندهای مافیایی راست و نه تنها از ترس اصلاح طلبان حکومتی حاضر به حضور در این رقابت ها نیست و شاید در دل به این همه نیروی تحریم کننده درود می فرستد که دانسته یا ندانسته با به انفعال کشیدن توده های هوادار خود اب به آسیاب تنوری های انها می ریزد تا انها به راحتی به انکار جنبش اصلاح طلبی مردم برخاسته و قدرت تهاجمی خویش را برای سرکوب بقایای به اصطلاح باند های اصلاح طلبان حکومتی (بخوان تمام توان کنونی جنبش مردم) آماده تر نماید.

ضعف دیگر این بینش در اینست که قادر به ارزیابی کارکرد دوگانه نهادها و نیروهای اجتماعی در شرایط رشد بحران و ارتقا سطح درگیری ها و شفافیت خواسته های عمومی جنبش نیست .

راقم این سطور هم صدا با اعلامیه دهندگان معتقد است که جمهوری اسلامی فاقد توان لازم برای اصلاح خویش است . اما از انجاییکه قصد اصلاح و انقلاب به تنهایی را ندارد و معتقد است که اصلاح و انقلابی جر با حضور سترگ مردم شدنی نیست لذا امید و ارادت تا با درک همگانی از عدم اصلاح پذیری نظام در تجربه و آموزش روز مره ، نیروی خواهان تغییرات عمیق دموکراتیک و باز سازی اجتماعی خود به تشخیص و امادگی خویش به میدان درآید .

و در آخر اینکه فرض می کنیم که این انتخابات نبرد بین جناح های حکومتیست . آیا در همین فرض هم اگر افرادی که در 5 سال گذشته با پرداخت هزینه های گزاف مشعل اصلاح طلبی را روشن نگه داشته اند مثل تاج زاده انتخاب شوند به نفع مردم و جنبش است یا افرادی همچون محمد نبی حبیبی عضو مرکزی متلفه؟ و یا اینکه آیا نیروهای متمرکز در شوراها در تمام شرایط متغیر اجتماعی کارکردی یگانه خواهند داشت؟ و حدوث بحران ها و رخ داد های ناشی از رویارویی مردم با حکومت در عملکرد آنها بی تاثیر خواهد بود ؟

رفقا نگران مشروعیت نظام نیاشید. این نظام حداقل 20 سال بدون مشروعیت حکومت کرده است و انتخابات شورا ها هم با ویا بدون حضور ما بر گذار خواهد شد . ارتجاع جهانی بدلیل تامین منافع خویش از چرب و شیرین جمهوری اسلامی همیشه حدی از مشروعیت را برایش تامین خواهد کرد . پس بیایید حداقل از توان روشنگری خویش برای تبیین واقعی شورا در اذهان مردم از این فرصت پیش آمده استفاده کنیم . بیایید حداقل از این زمان اندک راهی برای نزدیکی به مردم باز کنیم . دست و پای خود را

پیشاپیش نبندیم و حلقه تکتازی را به ارتجاع وا نگذاریم . نطفه جنبش مطلوب در دل جنبش موجود نهفته است . برای ارتقا و رشد این جنبش بکوشیم .

81/12/4

هاتف رحمانی

پروسه بغرنج تحولاتی که به نتایج ۹ اسفند انجامید

چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۱ - ۱۲ مارس ۲۰۰۳

اولین زمزمه ها بعد از نشست خرم اباد دانشجویان تحکیم به گوش رسید که خواهان تغییر گفتمان حاکم بر جامعه و عبور از مشی سیاسی اصلاح طلبان مبنی بر "آرامش فعال" بود.

جناح راست بورژوازی ایران شاید با پیش بینی عواقب این زمزمه ها در دو جبهه کاملاً جدا به امر پیش برد سیاست های ضد اصلاحی خویش پرداخت. از یکسو با فشار بر جنبش دانشجویی و تشکیلات آنها و ایجاد انشعاب و تحمیل انزوا بر آن عملاً سبب کم اثری و حذف نیروی فعال دانشجویان شد. و از سوی دیگر با تقلیل اختلافات خود با اصلاح طلبان حکومتی به حد جنگ های حیدری - نعمتی قدرت مداران دو جناح و سرگرم کردن نیروی آنها در جبهه جانبی عملاً تمام نیروی آنها را معطوف به توجیه در مقابل خویش ساخت. حاصل این تاکتیک در وحله اول پراکنده کردن نیروی هوادار جبهه اصلاحات و مایوس کردن آنها از جمله موثرترین حامی آنها روزنامه نگاران اصلاح طلب از جبهه اصلاحات حکومتی بود. توقیف تمام بلندگوهای اصلاح طلبان برنامه تکمیلی بورژوازی تمامت گرای ایران برای قربانی کردن کامل اصلاح طلبان در پای تعریف از جنگ حیدری - نعمتی تحمیلی بود.

تهاجم راست نتایج میمونی برای این جناح به ارمغان آورد. فروپاشی درونی اصلاح طلبان، سلب صلاحیت مردمی از آنها در چشم مردمی که چشم انتظار گام های اساسی در جهت تحقق شعارها و وعده های ابراز شده اصلاح طلبان بودند و تحمیل ممانعت بیشتر برای رهایی از اتهام بر اندازی نظام به اصلاح طلبان حکومتی حاصل این تاکتیک جناح راست بود.

اکبر گنجی با اشراف به مشروطه خواهی اصلاح طلبان حکومتی به نقد آن پرداخت و با طرح شعار جمهوری تمام عیار به یاری آنها آمد ولی دغدغه بند نبودن سنگ روی

سنگ نظام در اصلاح طلبان آنها را وادار به ناشنیدگی فریاد گنجی کرد. بار دیگر علوی تبار از میان خودشان صلا در انداخت که: (جنبش مردمسالاری خواهی در ایران هنوز در گام اول گذر به مردمسالاری قرار دارد. تلاش برای محدود و پاسخگو کردن بخش غیرمردمسالار حاکمیت هنوز به نتیجه نرسیده است. محدوده قدرت مردمسالاران به رسمیت شناخته نشده و هر از چندگاه شاهد خیزش برای یگانه کردن حاکمیت به نفع اقتدارگرایی هستیم. تلاش اصلاح طلبان این بود که با حضور در حاکمیت و تثبیت محدوده دو بخش حاکمیت و تنظیم مناسبات آنها به صورت مسالمت آمیز و قانونی گام نخست به سوی مردمسالاری را بردارند. بکارگیری این راهکار به چند فرض مقدماتی استوار بود. نخستین فرض چنین راهکاری اخلاقی بودن آن است. حضور در حاکمیت هنگامی اخلاقی است که حضور ما موجب فریب خوردن مردم نشوند و آنها را دچار توهم مردمسالارانه بودن کل ساختارها و سازوکارهای موجود ننماید. به علاوه اگر حضور در حاکمیتی و قرار گرفتن در کنار حاکمان غیرمردمسالار ما را ناگزیر از تایید و یا حتی سکوت در مورد رفتارها و عملکردهای غیر انسانی آنها کند، دیگر چنان حضوری در درون حاکمیت اخلاقی نخواهد بود. در کنار کسانی که به منافع بی توجه اند و حقوق اولیه انسانها را به راحتی نقض می کنند چه توجیه اخلاقی می تواند داشته باشد اگر ناگزیر از سکوت در برابر آنها باشیم؟) (سایت امروز - مقالات) و در همین راستا از ائتلاف های تازه سخن راند «به گمان من گسترش جبهه دوم خرداد و شکل دادن به ائتلاف های تازه این روزها هم "ضرورت" بیشتری دارد و هم "امکان" بیشتری.» و افزود «تجربه به ما ثابت کرده است که حل مسائل و مشکلات یک ملت توسط همه افراد آن ملت ممکن است. هیچ بخشی از جامعه ما به تنهایی نمی تواند مسائل مبتلا به این جامعه را بررسی و حل کند. طی کردن فرایند دشوار گذار به مردم سالاری نیازمند مشارکت همه عقول جامعه ماست و به علاوه مسئولیت پذیری همه ما را طلب می کند.» و در توضیح «همه عقول» افزود «سه نیروی شناخته شده در عرصه سیاسی ایران فعال هستند که در مجموع در یک

طرف درگیری های سیاسی قرار می گیرند. این نیروهای اصلاح طلب و مردم سالاری خواه عبارتند از، جبهه دوم خرداد، نیروهای ملی - مذهبی و نیروهای جمهوری خواه. در درون این سه جریان بخش هایی وجود دارد که ائتلاف آنها می تواند نقش تعیین کننده ای در ترسیم چهره آینده کشور داشته باشد. در جبهه دوم خرداد یک بخش پیشرو وجود دارد که مردم سالاری را با تمامی لوازم و پیامدهای آن پذیرفته است. و به همین دلیل هم بیشترین حملات و فشارهای اقتدارگرایان را تحمل می کند. این بخش را می توان در میان روشنفکران دینی و روزنامه نگاران، اعضای جبهه مشارکت ایران اسلامی، اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و فعالان دفتر تحکیم وحدت جستجو کرد.» و در تعیین هدف ائتلاف خاطر نشان کرد «هدف چنین ائتلافی قاعدتا باید تحقق کامل مردمسالاری سیاسی در کشور باشد. البته مردم سالاری به مفهوم واقعا موجود آن یعنی یک تعریف حداقلی از مردم سالاری به همان معنایی که در بسیاری از کشورهای جهان وجود دارد. نظام سیاسی با مشخصاتی چون جامعه مدنی گسترده و توسعه یافته، حکومت شفاف و پاسخگو، انتخابات منصفانه و آزاد و رعایت آزادی ها و حقوق اساسی انسان ها.» (مجله افتاب شماره ۲۰)

علوی تبار که در احیا نظریات گنجی تلاش می کرد هم ناشنوده ماند و راس الخطاب گفته هایش که عبور از مرز قرون وسطایی خودی و غیر خودی بود در سیاست های اصلاح طلبان مماشات گر بازتابی نیافت.

طرح پرونده نظرسنجی و برخورد منفعلانه جبهه مشارکت و سعی دیگر اصلاح طلبان برای رهایی از ترکش این پرونده و نیروی گریز از مرکز شتاب گیرنده در میان گروه های جبهه دوم خرداد برای هویت یابی فردی شاید تیر خلاصی بود که به شقیقه اشفته اصلاح طلبان شلیک شد.

اصلاح طلبان در ادامه سیاست ارامش فعال خویش دل به دو لایحه ای سپردند که رییس جمهور خاتمی تقدیم مجلس کرد. دو لایحه ای که جوانمردی آنها از بدو تولد

در اذهان عمومی اظهر من الشمس بود. ناکارآمدی مجلس اصلاحات به اندازه کافی اصلاح ناپذیری نظام را برای مردم روشن کرده بود. نقش افشاگرانه فشارهای وارده بر مجلس اصلاحات حتی در غیرسیاسی ترین اذهان عامه هم نیروی باز دارنده اعمال ولایت فقیه را در ساز و کار تحقق خواسته های بحق مردم روشن کرده بود. بدلیل فرو پاشی انسجام درونی جبهه دوم خرداد شعارهای عبور از خاتمی و نظریه خروج از حاکمیت هم در نطفه خفه شد. نتیجه تمام این پروسه استحاله روز افزون جبهه دوم خرداد برای مماشات بیشتر در راستای رهایی از انسداد حاکم بر روابط نیروهای اجتماعی بود. اشتباه استراتژیک رهبران جبهه دوم خرداد هم به دلیل ترس طبقاتی و ناپیگیری در اجرای شعارهای دموکراتیک مردم و هم بدلیل اسارت در بازی طراحی شده از جانب محافظه کاران در این بود که نیروی لایزال حمایت کننده اصلاحات یعنی مردم را محل وثوق و مراجعه خویش نکردند. در نبود حمایت و مشارکت مردمی در رینگ توهم خودساخته به نبردی کاغذین با حریف زیرک و کارکشته نشستند و البته نتیجه از پیش روشن بود.

با چنین پیش زمینه ای بود که انتخابات شوراها در دستور کار قرار گرفت. اصلاح طلبان که دست بالا را در برگزاری این انتخابات داشتند به عنوان ترفندی برای مقابله با عدم مشارکت مردم علیرغم میل حاکمان واقعی نظام به تایید صلاحیت نیروهای پرداختند که به گمان آنها می توانستند تنور انتخابات را گرمتر کنند و چنین بود که باردیگر بعد از گذشت ۲۰ سال صلاحیت نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی مورد تایید قرار گرفت. استقبال ناچیز اولیه از ثبت نام در کاندیداتوری شوراها خبرهای خوشایندی برای اصلاح طلبان نداشت و کار به التماس و درخواست کشیده شد. و سر انجام هم با کاهش شرکت کنندگان در کاندیداتوری شوراها مردم می بایست از میان ۱۱۵ نفر ۱۰۰ نفر را انتخاب می کردند.

همزمان با اوج تنش های موجود در جبهه اصلاح طلبان نیروهای فرصت طلب کارگزاران که در کمین فرصت بودند ندای استقلال و برخاستن از خواب زمستانی سر

دادند و این اشاره رفسنجانی بود که لحظه فرود آوردن ضربه برای نابودی رادیکالیسم اصلاح طلبی را درست تشخیص داده بود. و از سوی دیگر نیروی سنتی مخالف محافظه کاران یعنی روحانیون مبارز هم با اطلاع از تمهیدات اندیشیده حریف در اچمز کردن اصلاح طلبان رادیکال صلاح را در این دید که تناسب نزدیکی هایش با جبهه دوم خرداد را دستخوش تغییری اساسی نماید. انحلال شورای شهر و سیل اتهاماتی که از درون جبهه دوم خرداد بر خاست تیشه اصلی را به ریشه ائتلاف دوم خرداد وارد کرد و بدینسان بعد از ۵ سال جبهه دوم خرداد مجبور به باز تعریف خویش گشت و تقسیم نیروها براساس منافع کوتاه و بلند طرفین عملی شد.

از شگفتی زمانه این را هم لازم است بعنوان معترضه یادآوری کنیم که به موازات درگیری دو ساله محافظه کاران و اصلاح طلبان حکومتی بخشی از محافظه کاران که در تشکل هایی چون حزب عدالت و توسعه گرد آمده بودند با استفاده از خلا کار پیگیر سیاسی به سازمان دهی و تجمیع نیروهای خویش پرداختند. این حزب با رهبری فاطمه هاشمی رفسنجانی و نوبخت نماینده میانه رو رشت در مجلس شورای اسلامی با اغتنام فرصت توانست مقبولیت خود را در بخش هایی از نیروهای محافظه کار میانه رو در میان دانشگاهیان و تکنوکرات های مذهبی جا بیندازند. نیروهایی که در معادلات سیاسی دو طرف اصلی منازعه به حسابی آورده نمی شدند و حتی موقوفه اسلامی هم از پذیرش آنها در ائتلاف خویش سر باز می زد توانست با عنوان ابادگران در انتخابات شوراها در کلان شهر تهران و در غیاب مردم تمام نمایندگانش را به شورا بفرستد. حزبی که تالی سنتی کارگزاران سازندگی و گوش بفرمان رفسنجانیست. ترس از عدم حضور مردم جبهه دوم خرداد را بشدت آزار می داد. ایجاد جو کاذب از سوی هوچیان این جبهه هم بیشتر به سوت زدن ترسو در گورستان می مانست. اما آنچه که رخ داد شوک ناگهانی بود که تمامیت این جبهه را وادار به سنکوب سیاسی کرد. این بار فقط جابجا شدن نیروهای دو طرف نبود که شگفتی می آفرید بل پیام مستتر در لابلای عمل مردم بود که عرق مرگ بر چهره هردو نیروها می نشاند. نه

به انتخابات شوراها از سوی مردم - علیرغم باور منطقی برای حفظ جایگاه شوراها بعنوان مردمی ترین نهاد اجتماعی و با وجود شرکت و دعوت بخشی از نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی و علیرغم دعوت بخشی از نیروهای اپوزیسیون جمهوری خواه برای شرکت در انتخابات و انهم بقولی ازادترین انتخابات جمهوری اسلامی - شگفتی همگان را بر انگیخت. اصلاح طلبان حکومتی حتی قادر به بسیج حداقل نیروی خویش هم برای شرکت در انتخابات نشده بودند. رای ۱۶ هزار نفره برای نماینده اول پیشروترین عضو جبهه دوم خرداد یعنی جبهه مشارکت مفهومی جز ترد تمامی سیاست های آن نداشت. دو سال مماشات و اهمال در حاکمیت برای حفظ بقا و دوری از خواسته های دموکراتیک و بنیادی مردم و ناشنیده ماندن اماج اصلی این خواسته یعنی طرد سیستم قرون وسطایی ولایت فقیه و سعی در حاکمیت مردم سالاری اصیل و جامعه مدنی گسترده باز تاب طبیعی خویش را در ارا مردم و عدم شرکت آنها یافت. بهزاد نبوی در یک جمع بندی فرافکنانه بواقع درست گفته است که: «همین که ما نتوانستیم مردم را به صحنه بیاوریم بزرگترین شکست است. خوب است من به این نکته اشاره کنم که چیزهایی که زمانی وسیله ای بود برای جلب ارا در این دوره هیچ کارایی نداشت. مثل بازداشت ها، ورود اپوزیسیون به صحنه انتخابات و... اما هیچ کدام از اینها مشارکت مردم را بیشتر نکرد. توجه کنید که این اولین انتخاباتی بود که اپوزیسیون به این صورت در آن شرکت می کرد. به همین دلیل من معتقدم مردم مایوس شده اند. چون فکر می کنند هر گروهی وارد صحنه شود کاری نمی تواند بکند. وگرنه اگر فقط از ما نا امید بودند به علت حضور جریاناتی که تا به حال در انتخابات حضور نداشتند باید وارد صحنه می شدند. اما این کار را نکردند. چون گفتند از اینها هم کاری بر نمی آید و یعنی در واقع نمی گذارند اینها هم که به قولی اصلاح طلب حکومتی نیستند کاری انجام دهند.» (یاس نو ۸۱/۱۲/۱۵) آقای نبوی با مماشات تمام عمدا فراموش می کند که اماج اصلی تغییر مورد نظر مردم یعنی حاکمیت استبدادی ولایت فقیه را نشانه رود. انتخابات شوراها نشان داد که علیرغم

رای ۴۸ در صدی مردم، اما ج اصلی تغییرات مورد نظر مردم طرد تمامیت رژیم استبدادی ولایت فقیه است و به چیزی کمتر از ان رضایت نخواهند داد.
۸۱/۱۲/۱۶ هاتف رحمانی

سه وظیفه مبرم

با فروپاشی عراق و سقوط بغداد همسایگان جدیدی در مرزهای ایران قرار خواهند گرفت. امریکا و انگلیس با چهره فاتحانه خویش و نخوت یکه تازی در دیکته خواسته هایشان به دنیا همسایگان جدید ایران خواهند بود. هر حکومتی هم که از بومیان عراقی بر سر کار آید حداقل در کوتاه مدت ماهیتی جز مجری نیات و خواسته های فاتحین امپریالیست را نخواهد داشت. اولین چالش های بین ایران و امپریالیسم همسایه همچنان که از هم اکنون شواهد نشان می دهد عبارت خواهد بود از اتهام ایران مبنی برداشتن سلاح های کشتار جمعی، حاکمیت دیکتاتوری و عدم وجود دموکراسی، عدم رعایت حقوق بشر و تاثیرات فرایند نوسانات بازار نفت . این وجه دولتی برخورد هاست. اما درکنار این چالش ها، تلاش های اصلاح طلبانه مردم ایران قرار دارد که با هردو نیروی موجود دارای مسائل مشخصی است . از یک سو با عنایت به استقلال طلبی و حفظ هویت جمعی ایرانی با قدر قدرتی امریکا و انگلیس برای سلب هویت ملی در گیر خواهد بود ، و از سوی دیگر بنا به ماهیت آزادی خواهانه و مردم سالار خویش با جبهه ارتجاع داخلی به نبرد خواهد پرداخت . در شرایط کنونی ایران سه نیرو به مثابه سه گرایش عمده دارای تاثیرات مشخصی در آینده ایران خواهند بود .

نیروهای راست به سرکردگی مافیای سرمایه داران هم پیوند با بورواژی دلال و طفیلی ایران

نیروهای خورده بورژوازی سنتی متشکل از سران نظامی ارتش ، سپاه و بسیج و باندهای مختلف حزب الله

نیروهای دموکرات متشکل از زحمتکشان شهر و روستا و اقشارمیانی جامعه

یک : نیروهای راست دارای طیف های گوناگونیست که منافع مشترکی در حفظ اقتدار دیکتاتوری و استبداد ولایت فقیهی یا شاه الهی آنها را به هم پیوند می زند . این نیرو بنا به ماهیت طبقاتی و علقه های اشکار و نهان خویش با سرمایه جهانی ، در

نهایت سعی در سازش و کنار آمدن با امپریالیسم امریکا و انگلیس را حتی به قیمت چشم پوشی از نظام جمهوری اسلامی، و یا هر خواسته دیگری که در سر می پروراند، خواهد داشت. این نیرو با تکیه بر قدرت مافیایی اش در حلقه اول با سعی در ایجاد موج رادیکالیسم اسلامی (از نوع حماس و غیره) تلاش خواهد کرد تا هرچه برگ های بیشتری برای میز مذاکره در اختیار داشته باشد. این نیرو با برخورداری از رانت های حکومتی و داشتن نیرو های مرجع قادر است در سازمان دهی و باز تولید خویش مانور های زیادی را انجام دهد. این نیرو علیرغم پراکندگی، در مواقع ضرور برای حفظ منافع دراز مدت خویش قادر به ایجاد صف واحد قدرت و تشکیلات می باشد. طرف اصلی درگیری نیروهای مردمی در مبارزه برای کسب آزادی و دموکراسی همین نیرو و نهادهای در اختیار آن خواهد بود.

دو: نیروی خورده بورژوازی سنتی با دبدبه مبارزه با استکبار، شرایط را برای رو در رویی نهایی با استکبار مناسب دیده و به تلاش برای ایجاد صف واحد رادیکالیسم پان اسلامیستی در کشور و منطقه خواهد افزود. این نیرو با فریب خوردگی از داشتن ارتش 20 میلیونی و امکانات وسیع نظامی - سیاسی ظاهرا سازمان یافته در قالب بسیج و باند های اخلال گر انصار و امثالهم، با توهم ایجاد ویتنام های جدید برای استکبار، قادر است عمیق ترین ضربه هارا تحت عنوان مبارزه با استکبار به جنبش دموکراسی و آزادیخواهانه کشور و منطقه وارد نماید. در تمام سال های دهه های آخر قرن، نیروهای خورده بورژوازی سنتی در منطقه آلت دست برنامه های توسعه طلبانه امپریالیسم در رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دموکرات های خواهان تغییرات بنیادی بوده و از رانت های فرا ملیتی امپریالیسم در جهت سازمان دهی و گستره عمل خویش استفاده کرده است. این نیرو از این واقعیت چشم می پوشد که در شرایط کنونی جهان، تحقق هر نوع ویتنامی دیگر، غیر ممکن و از موارد نادر است. در شرایط کنونی، این نیرو در داخل هم به دلیل اتصال به بخشی از نیرو ها و امکانات حکومتی و داشتن نیروی مرجع رهبری کننده دارای توان

و امکانات بسیاری برای تشکل و باز تولید خویش است. غلظت میانگین سنی جامعه به سود جوانی، مدد کار ماجراجویی های این نیرو می باشد. برای هیچ یک از دو نیروی سرمایه مافیایی هم پیوند با بورژوازی دلال، و خورده بورژوازی سنتی، دموکراسی و آزادی های اجتماعی، دغدغه اصلی نبوده بلکه عملا در خدمت استبداد و اختناق سیاسی و اجتماعی عمل می کنند. تمام تلاش نیروهای راست ایران در هل دادن خورده بورژوازی سنتی به حداکثر رادیکالیسم برای روز مباداست تا با وجه المصلحه قرار دادن آن، فرصت امتیاز گیری را، بر سر میز مذاکره، برای خویش فراهم آورد.

سه: نیروهای دموکرات (خلق) متشکل از زحمتکشان یدی و فکری شهر و روستا، روشنفکران، زنان، دانشجویان به همراه بخش های دموکرات از طبقات میانی و سرمایه داران ملی نیروی اصلی تحولات اجتماعی شرایط کنونی را تشکیل می دهند. این نیروها در اثر استمرار سیستم سرهنگی نظام های شاهنشاهی و ولایت فقیهی در طی دهه ها، فاقد سازمان دهی و فاقد هرگونه برخورداری از رانت های حکومتی و دولتیست. بیشترین تلفات اجتماعی ناشی از ادامه دیکتاتوری و استبداد را متحمل شده است. سهم این نیرو در تولید ثروت اجتماعی بیشترین، و سهم بر خورداری اش از درآمد های اجتماعی در حداقل ممکن است. همواره مورد تاراج شاه و شیخ بوده و بنیان این نیروها متشکل از زحمتکشان شهر و روستا پیگیر ترین نیروی اجتماعی در تحقق عدالت اجتماعی و آزادی و مردم سالاریست. این نیروها در پیوند با نیروهای مبارز خلق های گوناگون ایرانی موتور محرک اصلی هرگونه اصلاحات بنیادی اجتماعیست. این نیروها حتی بعد از تحولات خرداد 76 به علت ساختار بسته حاکمیت سیاسی و اجتماعی موفق به ایجاد سازمان های پایه ای - مدنی - خود نگریدند. نیروهای مرجع این طبقات همیشه در معرض شدید ترین فشارها و تعقیب و گریزهای سیاسی و اجتماعی بوده و در شرایط ضعف مفرط تشکیلاتی به سر می برند. طبیعی است که اقشار دموکرات طبقات میانی و سرمایه داران ملی ممکن است در شرایط

سه وظیفه مبرم (2)

در پایان قسمت اول این نوشته متذکر شدیم که:

در شرایط کنونی برای حل معضلات پیش رو، هم با امپریالیسم در جهت صیانت از استقلال ملی، و هم با ارتجاع داخلی برای رسیدن به آزادی های اجتماعی، تامین مردم سالاری و تحقق عدالت اجتماعی، سه وظیفه همعرض زیر از اهمیت حیاتی برخوردار است.

1 - حداکثر تلاش برای فشرده کردن صفوف مبارزه در میان نیروهای سیاسی، گسترش و سازمان دهی مدنی، ایجاد تشکل های وسیع توده ای در جهت گسترش و تعمیق اصلاحات بنیادی

2 - حداکثر تلاش برای منزوی کردن دیکتاتوری و استبداد سرمایه داری مافیایی و تشدید مبارزه اجتماعی با نهادهای پاسدار حاکمیت سلطه ولایتی همراه با توضیح امواج های تغییرات بنیادی به سود آزادی ورهایی، بدون قالب بندی ویژه، یا مطلق کردن شکل خاصی از شیوه های مبارزه

3 - پیوند هرچه بیشتر با جنبش مردم اوج یابنده صلح و عدالت اجتماعی جهانی در جهت ایجاد حداکثر حمایت برای جنبش دموکراتیک اصلاح طلبانه داخلی. بخش اول این وظیفه خود در بر گیرنده کار در سه حوزه متفاوت، اما هم پیوند، به قرار زیر است:

1 - ایجاد حداکثر همگرایی و اتحاد عمل در بین احزاب، گروه ها و نیروهای سیاسی

2 - سازمان دهی و گسترش نهاد های مدنی

3 - ایجاد تشکل های وسیع صنفی - سیاسی توده ای، نظیر سندیکاها، پشتیبانی

فعال از تشکل های موجود و تعمیق و ارتقا سطح کمی و کیفی آنها

1 - نیروهای سیاسی

تعمیق یا آرامش جنبش کنش های متفاوتی داشته باشند. که نباید از نظر مبارزان پیشرو در تنظیم اتحاد ها مخفی بماند.

در چنین شرایط بغرنجی از جغرافیای سیاسی - اجتماعی ایران و جهان بر تمام نیروهای پیگیر چپ و دموکرات

واجب است که از خویش سوال کنند: چه باید کرد؟

به نظر نگارنده در شرایط کنونی برای حل معضلات پیش رو، هم با امپریالیسم در جهت صیانت از استقلال ملی، و هم با ارتجاع داخلی برای رسیدن به آزادی های اجتماعی، تامین مردم سالاری و تحقق عدالت اجتماعی، سه وظیفه همعرض زیر از اهمیت حیاتی برخوردار است.

حداکثر تلاش برای فشرده کردن صفوف مبارزه در میان نیروهای سیاسی، گسترش و سازمان دهی مدنی، ایجاد تشکل های وسیع توده ای در جهت گسترش و تعمیق اصلاحات بنیادی

حداکثر تلاش برای منزوی کردن دیکتاتوری و استبداد سرمایه داری مافیایی و تشدید مبارزه اجتماعی با نهادهای پاسدار حاکمیت سلطه ولایتی همراه با توضیح امواج های تغییرات بنیادی به سود آزادی ورهایی، بدون قالب بندی ویژه، یا مطلق کردن شکل خاصی از شیوه های مبارزه.

پیوند هرچه بیشتر با جنبش مردم اوج یابنده صلح و عدالت اجتماعی جهانی در جهت ایجاد حداکثر حمایت برای جنبش دموکراتیک اصلاح طلبانه داخلی. جزییات بیشتری در شرح این وظایف در ادامه به نظر خواهد رسید.

هاتف رحمانی 82/1/19

در اکثر نوشته های مربوط به اتحاد نیروها اغلب تصاویر به شکلی ارائه می شود که گویا جنبش اصلاحی ایران از نبود نیروی کافی در رنج است . این نمود از طرفی واقعیت ناست و از طرفی بازتاب واقعیتی دیگر است . جنبش اصلاح طلبی ایران دارای نیروی بالقوه بزرگ است که به لحاظ برخی ملاحظات تاریخی - اجتماعی قادر به نمود بالفعل خویش نیست . پراکندگی نیروهای سیاسی ، عدم وجود پایگاه توده ای ، حکومت طولانی ساله ارتجاع و استبداد و اثرات جانکاه شکست و ... و برخی کوتاه بینی ها و سکتاریسم گروهی مانع اصلی نمود واقعی توان جنبش اصلاح طلبی ایران است . در باب اتحاد از سال ها پیش طرح و برنامه و شعارهای مختلف و متفاوتی ارائه شده است . از ایجاد جبهه واحد ضد دیکتاتوری برای صلح ، آزادی و عدالت اجتماعی برای طرد رژیم ولایت فقیه حزب توده ایران که شاید قدیمی ترین این شعارهاست بگیر تا اتحاد عمل برای دموکراسی ، جبهه جمهوریخواهان ، منشور 81 ، پارلمان در تبعید و این آخری پارلمان آزاد .

بحث اصلی من در این نوشتار ها بر نیروهای چپ و دموکرات استوار است و فعلا کاری به سایر نیروها از جمله مشروطه طلبان ندارم که باشد تا وقت دگر !

این واقعیت بزرگ است که نیروهای سیاسی به لحاظ احاطه بر پایگاه های توده ای ضعیفند و مجبورند بر خلاف معمول ، در خلایق دست به انتخاب ، اتحاد عمل و یا هر نوع سازمانی که برای امر اتحاد نیروها ضروریست ، بزنند که تقریبا همه در ناپایداری قدرتی قرار دارند . اکثر نیروهای سیاسی ایران دارای پایگاه اینترنتی ، نشریه ارگان ، انتشارات کما بیش منظم و حتی رادیو می باشند . در تمام نیروهای هم خانواده هم می توان نکات پذیرفته مشترک بسیاری را به عیان دید . نکاتی همچون رعایت حقوق بشر ، استقرار دموکراسی ، تعمیق جنبش مردمی ، طرفداری از عدالت اجتماعی ، طرد نهادهای انتصابی و در نهایت خواست برچیده شدن سیستم ولایت فقیه کاملا قابل مشاهده و پیر رنگند . امروز لازم است از نهایت مدنیتی که مدعیان آن را یدک می کشیم استفاده کرده و با اراده ای استوار در جهت هماهنگی هرچه بیشتر در

جهت تحقق همین خواسته های حداقلی مشترک ، گام بر داریم . اگر نقدی به نیرویی یا سازمانی داریم با حفظ مواضع ، اولویت را به کار جمعی برای تحقق خواسته های ملی و مردمی بدهیم و دوشادوش هم ، ضمن پیکار برای رهایی و پیروزی جنبش اصلاحات میهن ، و استقرار دموکراسی ، بپذیریم که در شرایط وجود آزادی های عمومی برای بیان اندیشه ها ، فرصت و امکان بیشتری برای روشن کردن حقایق خواهیم داشت .

حلقه زدن بر گرد محور برنامه ای عملی برای تحقق آماج های مرحله ای خیزش مردم ، در شرایط کنونی خواستار حداکثر مدارا ، نرمش اصولی و پیگیری از سوی نیروهای اصیل سیاسی ایران ، هم در داخل کشور و هم در خارج کشور است .

نگارنده پیشنهاد می کند : 1 - از بین برنامه های کا رپایه ای که ارائه شده اند با بحث و تبادل نظر ، یکی پس از تکمیل و تدقیق بعنوان پلاتفرم عمومی جنبش انتخاب و مورد عمل همه شرکت کنندگان قرار گیرد .

2 - کلیه امکانات همه نیروها در جهت توضیح و عمومیت دادن به این پلاتفرم سازمان دهی شود .

3 - برای پیش برد برنامه مورد وثوق ، ابزار های لازم ، از قبیل رادیو فراگیر ، سایت اینترنتی ویژه ، و حتی در صورت امکان ، راه اندازی کانال تلویزیونی خاص ، با تکیه بر همکاری همه نیروها تدارک دیده شود .

4 - افراد زبده ای از بین تمام نیروهای شرکت کننده در این جنبش ، برای ترویج و تبلیغ برنامه ، هول محور های پذیرفته شده ، به دور از سکتاریسم ، گروه گرایی و اعمال اراده های شخصی یا حزبی و سازمانی انتخاب و امر شورای تحریریه و سیاستگذاری را به عهده بگیرند .

تذکر: این باهمایی ناقص مبارزه گروهی ، حزبی ، و به معنای حل شدن همه در این مجموعه نبوده بل سبب پیدایی شرایط و محیط جدیدی برای دیالوگ و گفتگوی سازنده ای خواهد گردید . چه بسا بسیاری از سوئ تفاهماتی که زاینده کج فهمی ها ،

رسوبات استبداد ، استیلا طلبی و خود بر تر بیتی هاست ، در یک گفتگوی متقابل متکی بر حسن نیت در اندک زمانی زایل گشته و سبب وحدت گروه های هم خانواده را فراهم آورد .

5 - کار فعالانه سیاستگذاری برای ارتباطات ، گفتگو ، تبلیغ و ترویج اصول مورد توافق با خرد جمعی همه شرکت کنندگان آغاز و با جلب حمایت وسیع مردمی روز بروز گسترده تر و منسجم تر گردد .

می بینید دوستان ، نیروی بسیار ارزشمندی ، در اثر تعلل و عدم دریافت صحیح ما ، از ضرورت های عاجل نقطه عطف کنونی ، به هدر می رود . بیا باید با کمی تفکر به منافع ملی عموم مردم ، و با عمل به وظیفه مدنی خود ، هرچه زود تر از دام این عقربت تفرقه وجدایی رهایی یابیم . فراموش نکنیم در ایران امروز هیچ نیرویی به تنهایی قادر به عبور از دشواری های تنیده در تار و پود اجتماع ما نیست .

2 - نهاد های مدنی

ضعف عمومی حاکم بر نیروهای سیاسی دامنگیر نهاد های مدنی نیز هست . ولی همان بالقوگی در این نهادها هم نقطه امید بخش و روشن این جنبش است . سازمان های مختلف زنان ، دانشجویان ، معلمان ، استادان ، مهندسان ، و کلا وسایر اقشار اجتماعی ایران در صورت بر آمدن از خواب زمستانی وحشت دیکتاتوری ، همان بدنه شور آفرینی ست که فردار را رنگ می زند . تشکل نیروهای سیاسی بر محور برنامه ای عمومی همان رگ حیاتیست که در تن این جنبش ها خون وارد خواهد کرد . به تحرک و داشتن مردم برای گردهمایی در نهاد های مدنی و توضیح ضرورت تاخیر نا پذیر آن برای آزادی ، استقلال و تامین عدالت اجتماعی ، از سوی نهاد موجهی که قادر به بازتاب تمام سلايق اجتماعی است امری حیاتی و اجتناب ناپذیر است .

هواداران نیروی متشکل سیاسی می توانند با درک شعارها و برنامه اعلام شده نقش موتور محرک این جنبش را بعده بگیرند .

3 - سازمان های صنفی

تشکل های صنفی میهن ما دارای تاریخی دراز مدتند . در شرایط اجتماعی عقب مانده تر از امروز ، زحمتکشان ما از آزمون سخت درک منافع صنفی خویش سر بلند بیرون آمده اند . به گواهی تاریخ معاصر ، هرکجا و هرگاه که کوچکترین رخنه ای در باروی استبداد و دیکتاتوری در جامعه ما پیدا شده است ، تشکل های صنفی ، اولین شکوفه های دانایی را عرضه کرده اند . سندیکا ها ، اجتماعات کارگری ، و تاریخ پر از رنج و خون آنها ، گواه روشن این واقعیتند . در صورت پیدایی نیروی سیاسی متشکل فراگیر ، اولین رخنه ها در دیوار شرارت ارتجاع ایجاد خواهد شد و اولین رخنه ، برای بر انگختن دلاوری تاریخی زحمتکشان ، در مقابله با دیو استبداد و فروریزی این دیوار به جنبش در خواهد آمد . باور کنیم دوستان ، برای تغییرات بنیادی و برای دست یابی به حداقل های انسانی در جامعه ایرانی یک دنیا کار روی دستمان مانده است . پس متحد عمل کنیم

سه وظیفه مبرم (3)

هاتف رحمانی

1381/2/12

توضیح مختصر: در بخش اول ابن نوشتار، یاد آور شدیم که در شرایط کنونی، دوخطر عمده محل تحقق حاکمیت ملی است. یکی سازش نیروی مافیایی کلان سرمایه داران دلال حاکم، "نیروهای راست دارای طیف های گوناگونیست که منافع مشترکی در حفظ اقتدار دیکتاتوری و استبداد ولایت فقیهی یا شاه الهی آن ها را به هم پیوند می زند. این نیرو بنا به ماهیت طبقاتی و علقه های آشکار و نهان خویش با سرمایه جهانی، در نهایت سعی در سازش و کنار آمدن با امپریالیسم آمریکا و انگلیس را حتی به قیمت چشم پوشی از نظام جمهوری اسلامی، ویا هر خواسته دیگری که در سر می پروراند، خواهد داشت." و دوم گسترش رادیکالیسم خورده بورژوازی سنتی متشکل از سران ارتش و سپاه و بسیج. "این نیرو با فریب خوردگی از داشتن ارتش 20 میلیونی و امکانات وسیع نظامی - سیاسی ظاهرا سازمان یافته در قالب بسیج و باندهای اخلاص گر انصار و امثالهم، با توهم ایجاد ویتنام های جدید برای استکبار، قادر است عمیق ترین ضربه ها را تحت عنوان مبارزه با استکبار به جنبش دموکراسی و آزادیخواهانه کشور و منطقه وارد نماید."

روند رخداد های دوهفته گذشته درستی سمت گیری این تحلیل را به اثبات رسانید. این یاد آوری از آن جهت لازم آمد که خطیر بودن لحظه های گذرنده را در سر نوشت میهنمان ایران بیشتر دریابیم، و شتاب بیشتری به امر سازماندهی تشکل نیروها بدهیم.

و اما بحث در محور دوم سه وظیفه مبرم، که در نوشتار نخست، چنین جمع بندی شده بود:

"حداکثر تلاش برای منزوی کردن دیکتاتوری و استبداد سرمایه داری مافیایی و تشدید مبارزه اجتماعی با نهادهای پاسدار حاکمیت سلطه ولایتی همراه باتوضیح آماج

های تغییرات بنیادی به سود آزادی و رهایی، بدون قالب بندی ویژه، یا مطلق کردن شکل خاصی از شیوه های مبارزه."

مردم ایران با استمرار روزانه تجاوزات رژیم حاکم، به حقوق اجتماعی و حقوق شهروندی عامه، و دستگیری و زندانی کردن روشنفکران، روزنامه نگاران، نویسندگان، و دانشجویان رودررویند. بیکاری و بیکاری پنهان، اخراج دسته جمعی کارگران و زحمتکشانشان تحت عنوان تعدیل نیرو، و گسترش هر دم فزاینده فقر و فحشا بیداد می کند. حلقه اختاپوسی باندهای جنایتکار مواد مخدر، فروپاشی اجتماعی و سقوط اخلاقی، هر روز دامنه وسیع تری می یابد. روند دامنه نزول خواری در مقابل افرادی که زندگی مالی خود را در اثر بحران ها، در آستانه فروپاشی می بینند اوج می گیرد. افزایش بی حساب چک های برگشتی و رشکستگان خورده پای تجارت و صنعت، به معضل همه گیری در جامعه تبدیل گشته است. هزاران زندانی چک، که حتی صدای دوستاقتبانان رژیم جنایت را در آورده است، و هزاران فراری تحت تعقیب چک های بی محل که گناهی جز اسارت در چنبره اقتصاد مافیایی رژیم، برای تامین معاش خانواده خویش ندارند، سبب آسیب های عظیم اجتماعی، برای میلیون ها دختر و پسر نو جوان و جوان آنان، و ستم و تحقیر های تشدید یابنده ای در سرنوشت زنان این خانواده ها گردیده است. این در حالیست که رانت خواران حاکم، آقازاده ها و اعوان و انصار آنها، با تکیه بر پول های باد آورده، یورش به هر آنچه انسانی و شریف را با حدت و شدت پیگیری، و با زیر پا گذاشتن تمام هنجارهای اخلاقی - اجتماعی، عملا به مقبولیت نوعی لجام گسیختگی اخلاقی، در تامین خواسته هایشان دامن می زنند. تنگی معیشت کارمندان جزئی ادارات، مشکلات بزرگ کارگران، معلمان، دبیران و استادان که از شریف ترین زحمتکشانشان عرصه اجتماعی هستند، و گاهی روزانه به سه شغل می پردازند، همه و همه دامن گیر وسیع ترین افشار و طبقات اجتماعی جامعه ایرانیست. نمی توان دلی برای عدالت و

مهرورزی داشت واز کنار این همه مصایب اجتماعی تحمیلی رژیم خودکامه ، بی تفاوت گذشت .

پاسخگویی وحل این معضلات عظیم اجتماعی ،اختصاص به یک حزب ، فرقه ، سازمان ، گروه ،ویا شخصیت خاصی ندارد . توان تمام نیروها ، احزاب ، فرقه ها ، سازمان ها ، گروه ها وشخصیت هارا در یک راستای هماهنگ ، برای حل وپاسخگویی بدانها، باید بسیج نمود .هرگوشه از این مشکلات برشمرده ،می تواند پلانفرمی عملی برای هماهنگی و اتحاد عمل همه نیروها ، صرفنظر از گرایشات ایدئولوژیک وسیاسی وسازمانی آنها ، باشد . جستجوی شعارهای مشترک ، پیدا کردن راهکارهایی اجرایی ، واقدام به هدایت نیروها در یک راستای هدفمند ،وظیفه عاجل همه نیروهای چپ ودموکرات در شرایط کنونیست . هرگونه اقدام گسترده اجتماعی برای طرح وحل این معضلات ، نیازمند حداقلی از همدلی وتصمیم مشترک واراده جمعی خردورزانه ، در راه ایجاد سازمان یا تشکلی برای اتحاد وهمصدایی کلیه نیروهای خواهان آزادی ، استقلال وعدالت اجتماعیت.هریک از این مشکلات برشمرده ، در صورت تحقق اتحاد نیروها ، می تواند به اهرمی برای افشا وطرده چهره ضد مردمی ومستبد وخودکامه نظام جمهوری اسلامی تبدیل گردد. خصلت فراگیری معضلات پیش گفته ، توان آن را دارد که در صورت سازماندهی مناسب ، وبازشکافی آن برای مردم ،وجلب اعتماد مردمی به نیروی متحد ، به خیزشی همگانی برای فشار هرچه بیشتر به رژیم ، ودر آخر،به نقطه پایانی بر استمرار ننگین دیکتاتوری ولی فقیه ، فرا روید . دراین راه می توان با تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی ، وبا اجماع نیروهای شرکت کننده در اتحاد ، وبا تکیه به خرد وابتکار جمعی ، به راه های نوینی از مبارزه دست یافت .

برای دوری از درازای سخن به محور سوم بحث که در نوشتار اول بصورت : “ پیوند هرچه بیشتر با جنبش مردم اوج یابنده صلح و عدالت اجتماعی جهانی در جهت

ایجاد حداکثر حمایت برای جنبش دموکراتیک اصلاح طلبانه داخلی. ” جمع بندی شده بود پرداخته می شود .

جهان کنونی ما، پس از فرو پاشی سوسیالیسم موجود ، ورهایی از سیستم دوقطبی ،سیر بغرنجی از سازمان یابی جدید را به تجربه نشسته است . مسایل مطرح جهانی چون ، سلطه بلا منازع نئو لیبرالیسم ،جهانی شدن ، حفظ محیط زیست ، مبارزه با تروریسم در انواع مختلف آن اعم از دولتی وغیردولتی ، باز تعریف منافع کشورهای امپریالیستی در مناطق مختلف کره خاکی ،یورش سرمایه به دستاوردهای تاریخی مبارزات مردم در تامین اجتماعی ، بویژه در اروپا، امر حاکمیت دموکراسی و سرنگونی رژیم های توتالیتر در تمام نقاط جهان ، و... آماج های نوینی از تشکل پذیری گروه های مختلف اجتماعی را سبب گشته است . پیدایش وقوام قدرتمند سازمان های غیر دولتی (ان . جی . او) ، گسترش سازمان های صلح ،سازمان های مدافع حقوق بشر ، سازمان پزشکان وروزنامه نگاران بدون مرز،همبستگی جهانی جنبش دانشجویی در نیل به آماج های صلح وآزادی ، اوجگیری مبارزات سازمان های دموکرات زنان در دنیا ،همبستگی روز افزون اتحادیه ها وسندیکاهای کارگری با مبارزات جهانی ، گسترش تاثیر گذار رسانه های مستقل از باندهای قدرت امپریالیستی ، نزدیکی روز افزون احزاب وسازمانهای سیاسی جهان در مبارزه مشترک برای اهداف مشترک جهانی ، گسترش مبارزات گروه های مختلف اجتماعی در کشور های توسعه نیافته برای آزادی ورهایی از سلطه، همه وهمه حاکی از گسترش دامنه مبارزه مشترک جهانی برای رهایی وآزادی است . علاوه بر این ها تیز بینی اجتماعی در بهره گیری از تضاد های مقطعی امپریالیست ها، واغتنام فرصت به سود جنبش اجتماعی ایران هم امروزه بیش از پیش بستر آماده ای دارد . به این فهرست باید تشکل های بین دولت ها چون اتحادیه اروپا ، سازمان کشورهای غیر متعهد ، سازمان کشورهای اسلامی ، اتحادیه عرب وسایر سازمان های منطقه ای وفرا منطقه ای را برای ارتباطی سازنده افزود . نیروی متحدی که قادر به جلب

بانگ افلاس اصلاح طلبان دولتی

از زبان آقای حجاریان

• اگر هنوز اندکی صداقت اصلاح طلبانه در شما و یارانتان موجود است یکبار ریسک اعلان دشمن حقیقی مردم را به صدای رسا بپذیرید و اعلام کنید که سرچشمه تمام انسدادها و بن بست هایی که در مهلکه آن گرفتار شده اید چیزی نیست جز حاکمیت متحجرانه و لایت فقیه

یکشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۲ - ۱۸ مه ۲۰۰۳

این شاید اولین باریست که نوشتاری را با تشنج و نا آرامی می نویسم.

خواندن مصاحبه ای از آقای حجاریان در یاس نو شماره 59 روز شنبه 27/81 چنان آشفته ام کرد که ناگزیر دست به قلم بردم. لب کلام آقای حجاریان در این مصاحبه، خالی کردن شانه، احاله امور شکست اصلاح طلبی به دوش دیگران، و در یک کلام نشان دادن ماهیت شعارهای پوچ و بی محتوا یی است که اصلاح طلبان نه از سر توان اجرایی بل برای خلع سلاح رقیب و پیش بردن مقاصد موضعیشان دستاویز حرکت هایشان کرده اند. و امروز در بزنگاه ضرورت حرکتی که، باید جنبش اصلاح طلبی رادر نقطه عطفی جدید یاری نماید با شانه بالا انداختنی، مردم و تمام جنبش را به سخره گرفته اند. برای اینکه پر بیراه نرفته باشم خواهش می کنم همراهیم کنید.

آقای حجاریان معتقد است که شعار “ فشار از پایین و چانه زنی از بالا” جواب نداده است. چرا؟ “ زیرا ما مردم را سازماندهی اساسی نکردیم. ما جنبش اجتماعی برآمده از دوم خرداد را که پتانسیل قوی ای داشت سازماندهی نکردیم و به همین لحاظ برای چانه زنی در بالا فشار افکار عمومی را به دنبال خود نداشتیم.” پرسیدنی ست که آقای حجاریان شما که خود مطرح کننده این شعار بودید آیا از ابتدا سازماندهی را جزو ضروریات این شعار می

اعتماد عمومی ایرانیان برای ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه ایران شده باشد ، قادر است با کمک ویاری این سازمان های بین المللی و اجتماعی جهانی به تامین های وسیعی از مشروعیت خویش نایل آید.

حمایت گسترده این نهادها و سازمان های بین المللی از نیروی متحد ایرانی برای تحقق خواسته های بحق مردم در راستای صلح، آزادی ، استقلال و عدالت اجتماعی ، میتواند همان اهرم فشاری باشد که حتی علیرغم حمایت غارتگران از رژیم دیکتاتوری ایران ، به رسوایی و انروای روز افزون آن بینجامد .

دوستان و رفقای عزیز ! هیچ یک از این آماج های عملی مبارزه مردم ایران ، نافی استقلال سازمانی ، ایدئولوژیک و سیاسی هیچ گروه و سازمانی نیست . وجوه بی نهایت مشترک اهداف برنامه ای اعلام شده از جانب تک تک نیروهای مبارز ایرانی موید همین نکته است . بیایید با پشت سر گذاشتن تعلل ، خود محوربینی ، مصالح سازمانی ، هژمونی طلبی ، به عنوان عضوی از اعضا جامعه بزرگ و متکثر ایرانی ، به وظیفه خطیر تاریخی - اجتماعی خویش جامعه عمل بپوشانیم . این وظیفه ای تاخیر ناپذیر و کار عاجل و الزامی همین روز های پر شتاب تاریخ پر از رنج و خسران میهن عزیزمان ایرانست .

دانستید یا نه؟ اگر می دانستید چرا اقدامی انجام ندادید؟ آقای حجاریان می گویند “جنبش دوم خرداد بی سر بود” و ادامه می دهند “آن موقع چه زمانی بود و اصلاح طلبان چه کسانی بودند؟ جز عده قلیلی و یک روزنامه کم تیراژ مثل سلام و البته یک دو هفته نامه به اسم عصرما” و در پاسخ خبرنگار که می گوید “اما پتانسیل جامعه بال بود” پاسخ می دهند که “بله، اما رهبرانی که سازماندهی کنند مهم است. بعد از آن هم که انواع و اقسام مشکلات پیش آمد. در عین حال دولت نیز نیاز به وزیر و کادر داشت و ما کسی را نداشتیم. مجلس هم همینطور. ما نماینده نداشتیم.”

من برآستی دنبال این تقلیل گرایی آقای حجاریان می گردم. محض اطلاع ایشان یادآور می شوم که بعد از دوم خرداد پتانسیل آزاد شده جامعه برای ایفای هر نقشی که به گسست بیشتر از نظام پیشینی می انجامید آ مادگی داشت. در آن مقطع ایشان و هم پالگیهاشان چه کردند؟

شعار ایران برای ایرانیان سر دادند اما در عمل تبدیل شد ایران برای همبستگان ما. نوع سخیف تری از تقسیم بندی “خودی” و “غیر خودی” را رواج دادند. تمام خواسته های برحق و عدالت طلبانه مردم را در مسلخ مصلحت قدرت نوچنگ آمده قربانی کردند. با بی اعتمادی کامل به نهادهای برآمده از دل حرکت خود جوش مردم، آنهارا در استانه ساخت و پاخت با اقتدارگرایی که از آنها به درستی لولویی ساخته بودند قربانی کردند. حرکت های روزنامه نگاران، هنرمندان، نویسندگان، دانشجویان، زنان و کارگرانی را که حکایت دهه ها ظلم و جنایت حاکمیت ضد بشری جمهوری اسلامی را بازتاب می دادند بی یاور گذاشته و حتی در مواردی با تفرقه افکنی (مثل جنبش کارگری)، بی اعتنائی (مثل حرکت زنان) و انکار (مثل کانون نویسندگان و جنبش دانشجویان) آنها را به دم تیغ اقتدارگرایی وانهاند. آقای حجاریان شعار روزنامه جنجالی خود را “دانستن حق مردم است” گذاشت، اما عملا

این شعار را به جاده یکطرفه ای تبدیل کرد که مردم تنها حق دانستن “انچه من می گویم” را دارد. به همین خاطر تمام برنامه ها و افشاگری ها، مثل جریان قتل های زنجیره ای در محاصره مصالح آقایان زنده بگور شد. هزاران مبارز اجتماعی، صد ها سندیکالیست برجسته، ده ها هنرمند و نویسنده مردمی که در صورت اعتماد می توانستند مددکاران صدیق و راستین جنبش اصلاح طلبی باشند در سایه مماشات و “خودی” و “غیر خودی” کردن آقایان خلع سلاح شدند. تا آن حد از بی اعتمادی تکیه کردند که حتی موفق به سازماندهی اعضا زحمتکشی که با هزاران آرزو به تشکیلات آقایان رغبت نشان داده بودند نشدند. آقای حجاریان امروز پس از باختن قافیه، با وضع تئوری های صدمن یک غارش از نوع فشار از پایین و چانه زنی از بالا و آرامش فعال و پس از قربانی کردن قوی ترین و منسجمترین و آگاهانه ترین جنبش یکصد ساله اخیر مردم ایران برآحتی به ریش همه می خندد و با دلخوشی می گوید “عیبی ندارد. ما همیشه خودمان بیشترین انتقاد را از خودمان داریم.”

دستتان درد نکند آقای حجاریان. شما به مشروعه خویش رسیده اید و امروز هم حاشیه امنی را برای خود متصور می بینید و مردم هم مثل همیشه در تئوری و عمل شما محلی از اعراب ندارند. “گور پدرشان که شم ارا بعنوان سر برگزیدند!!!” اما خواهش می کنم دلخوش نباشید که “مردم نمی گویند خاتمی و نمایندگان مجلس جنایتکار بودند” با روندی که در پیش است و عدم صداقتی که شما و امثال شما در پیشاروی جنبش اصلاحی مردم از خود نشان می دهید و به ریش مبارک همه می خندید، همین فردا فریاد عدالت خواهانه مردم بر خواهد خاست تا نقش جنایتکارانه شما را در بزک کردن مشروطه ولایتی تان بر سر هر کوی و برزن برملا کند. اگر هنوز اندکی صداقت اصلاح طلبانه در شما و یارانتان موجود است برای تظهير چهره آلوده خودتان هم که

شده یکبار ریسک اعلان دشمن حقیقی مردم را به صدای رسا بپذیرید و اعلام کنید که سرچشمه تمام انسدادها و بن بست هایی که در مهلکه آن گرفتار شده اید چیزی نیست جز حاکمیت متحجرانه و لاییت فقیه. شاید اولین گام اساسی برای رهایی از افلاس کامل را برداشته باشید.

81/2/27 هاتف رحمانی

چرا بیانیه “ برای اتحاد جمهوریخواهان ایران ” را امضا کردم؟
نگاهی به نقاط قوت و ضعف بیانیه

چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۸۲ - ۲۸ مه ۲۰۰۳

بعد از انتشار متن “ برای اتحاد ... ” و امضا آن توسط نگارنده، دوستان دور و نزدیک، آشنا و نا آشنا، با نامه های الکترونیک پر مهر خویش، در نفی و اثبات اصل امضا بیانیه، مطالبی را یاد آور شدند. با سپاس بیکران از محبت های بی شایبه این عزیزان، در زیر سعی خواهم کرد در چرایی امضا بیانیه، مطالبی را بیان کنم.

1 - برای اولین بار تعدادی از هم وطنان اهل سیاست با گرایش ها و تفکرات مختلف، و دور نماهای متفاوت برای آینده مورد انتظارشان برای میهن بلا گرفته از داغ ارتجاع و جهل قرون وسطایی، موفق شده اند پای بیانیه ای را امضا بگذارند، که صرفنظر از هر قضاوت محتوایی، بیانگر درک ضرورت شرایط خاص ایران، در نیاز به پایه گذاری اتحادی وسیع برای برون رفت از وضعیت بحرانی آن است.

2 - اصول اعلام شده در “ برای اتحاد ... ” بر خلاف تمام پلاتفرم های اعلام شده در تاریخ معاصر ایران، نه اصولی جزمی و یکبار برای همیشه، که پیشنهادیست برای بحث و تکمیل و ارتقا از جانب خرد جمعی شرکت کنندگان در اتحاد.

3 - بیانیه “ برای اتحاد ... ” داعیه بدیل (آلترناتیو) جمهوری اسلامی نبوده و رسیدن به این مرحله را حتما به روند آتی و تمایل

وسیع شرکت کنندگان در "اتحاد" برای ایفای نقش بدیل - در صورت داشتن قدرت لازم - موکول کرده است.

4 - بیانیه " برای اتحاد ... " با مشخص کردن خواسته ها و تاکید خویش مبنی بر استقرار جمهوری پارلمانی، گام اساسی در شفافیت و مرز بندی نیروها، که از آشفتگی فراوانی رنج می برد برداشته است.

5 - بیانیه با سعی خویش در بیان "آنچه می خواهیم"، عملاً به خلایی که در انقلاب 57 حاکم بود، یعنی روشن نبودن خواسته های پس از پیروزی انقلاب، پاسخ داده و آیینی ای روشن پیش پای امضا کنندگانش گذاشته است.

6 - بیانیه به نوعی جمع بستنی از تجربه صد ساله مبارزات دموکراتیک ایران است. پیام بیش از یک قرن تلاش ایرانی برای آزادی و دموکراسی و استقلال جز این نیست که باید وسیع ترین نیروهای آگاه را برای تحقق این ارمان ها، بسیج کنیم . آنچه که در بالا شمرده شد، بیان نقاط قوت بیانیه است. اما در عین حال بیانیه به دید نگارنده دارای کاستی هایی هم هست که بطور مختصر بدان ها اشاره می شود.

1 - در مقدمه بیانیه، از زنان و جوانان بحق از موثرین نیروها در جنبش اصلاحی یاد شده است. پرسیدنیست آیا نقش نیروی عظیم زحمتکش شهر و روستا، در این فورمول بندی کجاست؟

2 - بیانیه از پرداختن به تجاوز امریکا به افغانستان و عراق ظفره رفته و آن را مسکوت گذاشته است. سنوآلی که مطرح است، نه از باب ستیز کورکورانه با امپریالیسم، که از منظر استقلال طلبی، اینست که موضع بیانیه در این باب چیست؟

3 - بیانیه از تمامیت ارضی ایران گفتگو می کند. درست. اما در پرداختن به مسئله ملی، به جای کاربرد کلمه خلق و ملت، از لفظ اقوام استفاده می کند. آیا تمامیت ارضی ایران جز با اتحاد داوطلبانه خلق های ساکن در جغرافیای ایران قابل حصول است؟ (بند 3 و 6 و 7)

4 - نیروهای مسلح، تعیین جایگاه آن و شکل دموکراتیک آن، از دغدغه های اصلی نیروی سیاسی جدیدست. بیانیه در این مورد هم کاملاً سکوت کرده و کوچکترین اشاره ای هم بدان نکرده است.

5 - ولایت فقیه باز تاب منافع مادی نیرو هائیست که در حاکمیت ایران نقش اول را دارند. مبارزه با ولایت فقیه بدون در آماج قرار دادن این نیرو، مبارزه ای ابر و بی آینده خواهد بود. بیانیه در این مورد هم کاملاً سکوت کرده است. در بیان این مطلب، تحلیل صرفاً طبقاتی مد نظر نیست. بلکه بیشتر ناظر بر برنامه کاربردی جمهوری خواهان است تا در ترسیم دورنمای مبارزات خویش آماج های مشخصی را، برای غلبه بر بحران کنونی مد نظر قرار دهند. مبارزه با ولایت فقیه جدای از مبارزه با مافیای مالی انگل حامی او نیست.

6 - بیانیه با بستن دست مبارزین در چهارچوب تعریف ویژه از مبارزه سیاسی مسالمت آمیز، عملاً دست جنبش را در شرایطی که نوع دیگری از اعمال قهر اجتماعی به دلیل تحمیلات ارتجاع، ضرورت پیدا می کند از پیش می بندد.

7 - بیانیه در تعریف نهادهای ناظر بر اجرای برنامه های پیش نهادی خویش هم عملاً ساکت است و راه را برای پا گرفتن انواع قدرت های سایه تحت نظام جمهوری پارلمانی باز می گذارد.

با امید به اینکه در وقتی فراخ تر به تبیین دقیق تر آنچه در بیانیه جمهوریخواهان آمده است پرداخته شود، اعتقاد دارم که حتما خواسته های برنامه ای همه گروه های اجتماعی، سیاسی و ملی مردم ما در حاکمیت یک نظام جمهوری پارلمانی، قابل دسترس تر و سهل الوصول تر است. تحکیم آزادی های اجتماعی، همان بستر حیات بخشی است که به رشد و ارتقا همه جانبه مردم یاری کرده و امکانات گروه های سیاسی و اجتماعی را برای ارایه و اعلام برنامه هایشان گسترده تر و عینی تر می سازد. در عین حال معتقدم برای تعمیق، تکمیل و فراگیرتر کردن این حرکت، شرکت فعال همه نیروهای جمهوریخواه، بویژه نیروهای چپ دموکرات ضرورتی است مبرم.

هاتف رحمانی

81/3/5

نگاهی به گفتگو های سران سیاسی - نظامی رژیم

پیرامون مصاحبه های هاشمی رفسنجانی و محسن رضایی در مورد جنگ ایران و عراق

از نکات جالب این گفتگوها شکستن کاسه کوزه ها بر سر امام راحلشان است.

رضایی تا آنجا پیش می رود که صراحتا اعلام می کند سخنان امام شعارهای

فربیکارانه بود. اما آن دغلکاری ها تا امروز هم ادامه یافته است

هاتف رحمانی

جمعه ۱۸ مهر ۱۳۸۲ - ۱۰ اکتبر ۲۰۰۳

جمهوری اسلامی ایران در تمام طول عمر منحوس خویش، همواره برای اثبات درستی سیاست هایش، از انسان های شریفی که زیر شدید ترین فشارهای روحی و جسمی مجاله شده اند، تحت عنوان توابع و یا نادمین ضد انقلاب سود برده است. 20 سال پیش در همین راستا مردی از سیمای جمهوری اسلامی ایران به انکار خویش بر آمد و برای تایید سیاست های خانانان این رژیم به نفی خویش و مواضع سازمان مطبوع خود پرداخت. در آن زمان ایران در شرایط پس از فتح خرمشهر قرار داشت. افراد و گروه ها و احزاب مختلف از جمله حزب توده ایران ادامه جنگ را خیانت بار و بیهوده ارزیابی می کردند. سازمان های بین المللی در پی خاموش کردن شعله های جنگی بودند که هستی دو ملت ایران و عراق را به باد فنا می داد. کشورهای عربی از جمله عربستان و کویت برای جبران خسارات وارده اعلام آمادگی کرده بودند. اما مردان سیاسی - نظامی جمهوری اسلامی بر طبل جنگ و ستیز احمقانه ای می کوبیدند که در شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" متجلی شده بود. برای خاموش کردن اعتراضات سازمان یافته به ادامه جنگ خائمانسوز، یورش به احزاب و سازمان های مبارز در دستور کار قرار گرفت و در اندک مدتی بیش از 50 هزار نفر از رهبران، کادرها، اعضا و هواداران سازمان ها را به بند و زنجیر کشیدند. موج توابع سازی با

توسل به شیوه های قرون وسطایی به راه افتاد. پیچ توبه ساختند و از این میان تعدادی از انسان های در هم شکسته را برای مضحکه های تلویزیونی در جهت تایید سیاست ایران بر بادده مردان سیاست و نظامیگری مورد استفاده قرار دادند.

جوانشیر یکی از این قربانیان رژیم جمهوری اسلامی بود که در 20 سال پیش با انکار خویش و رد مواضع حزب توده ایران و ادار شد که بگوید "در این مورد یعنی جنگ} می دانید که ما تا قبل از پیروزی خرمشهر از جنگ دفاع می کردیم. ولی بعد از آزاد سازی خرمشهر، رفته رفته با تغییر سیاست شوروی {بخوان نظر نویسنده ی مقاله شو تلویزیونی} سیاست ما هم تغییر کرد و آرام آرام شروع کردیم به توجیه این سیاست، یعنی اینکه جنگ باید به تدریج خاتمه یابد و صلح بر قرار شود... ما در اعلامیه ها ... اینطور بررسی می کردیم که گویا مسئله جنگ حل شده است و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران هم خودش مایل است که صلح کند. تحلیل ما هم این بود که دیگر مردم از جنگ خسته شده اند و مانند گذشته در جبهه ها شرکت نمی کنند. و در نتیجه این جنگ دارد به ضد خودش تبدیل می شود و هر چه جمهوری اسلامی ایران در این مورد پیش می رود موقعیت صدام بیشتر تحکیم می شود" (کتاب اعترافات سران حزب توده ایران ص 33) (1)

زمان گذشت. جنگ ادامه یافت و جوانشیر و رفقای دیگرش همراه با کثیری از بهترین فرزندان این سرزمین از کرد و ترک و بلوچ و فارس و ترکمن و... در تابستان سال 1367 و در جریان فاجعه ملی کشتار زندانیان به دست سیاست مردان جمهوری اسلامی راهی گلستان خاوران گشتند.

اما افکار عمومی ایران هنوز بعد از بیست سال تشنه روشن شدن حقایق جنگ است. موج هر دم اوج یابنده ای در میان مردم هنوز در جستجوی کشف نکات واقعی و شناخت مسئولین و مسببین خیانت بزرگ ادامه جنگ پس از پیروزی خرمشهر است. در این راستا روز به روز بازیگران و دست اندر کاران این فاجعه بیشتر از پیش از سوی افکار عمومی یا وجدان جامعه در معرض داوری و پرسش قرار می گیرند.

در این نوشتار نگاه کوتاهی به گفتگوی دو تن از دست اندرکاران درجه اول این فاجعه یعنی هاشمی رفسنجانی در همشهری 82/7/1 و محسن رضایی در همشهری 8 82/7/1 می اندازیم.

رفسنجانی به عنوان مرد اول سیاست در آن روزها و محسن رضایی به عنوان مرد اول نظامی، هر دو اعتراف می کنند که عملیات آزادسازی خرمشهر مقطعی تعیین کننده در سرنوشت جنگ و جمهوری اسلامی ایران بوده است. در آن مقطع امر صلح و چگونگی دست یابی بدان در ذهن حاکمان به مسئله روز حاکمیت تبدیل گشته بوده است. یعنی در واقع رخ دادهای واقعی آن ها را به ناگزیری اتخاذ تصمیم وا می داشته است. رفسنجانی با زیرکی همیشگی اش گناه ادامه جنگ را به گردن امام اش می اندازد و می گوید سیاست "هم باید دفع تجاوز کرد و هم برای ملت عراق آزادی آورد" سیاست امام بوده است و شرح مبسوطی از شناخت امام از جامعه دیکتاتورزده عراق بیان می کند. و در طی مسیر گفتگو خود را تافته جدا بافته ای نمایانده و می گوید من طرحی داشتم که "اگر ما شرق دجله را تصرف و از هور عبور کنیم و جاده بصره را ببندیم بر سرزمین های نفت خیز عراق مسلط شویم" می توانستیم در سیاست به چانه زنی برای احقاق حق بپردازیم. او معتقد است که این طرح "مورد تصویب امام قرار نگرفت و رد هم نشد."

محسن رضایی در پاسخ ادعای رفسنجانی می گوید "با توجه به شناخت دقیقی که من از نزدیک با حضرت امام و به ویژه اطلاعاتی که پیش از جنگ، آغاز جنگ و پایان جنگ دارم چنین ادعایی غیردقیق است" و در مورد ادعای دیگر رفسنجانی مبنی بر داشتن طرحی ویژه که "نه تصویب شد و نه رد" رضایی توضیح می دهد که "نه، این حرف آقای هاشمی همان استراتژی سیاسی است که پس از آزادی خرمشهر در دستور کار دولت و مسئولان تا پایان جنگ به آن عمل شد."

آقای رفسنجانی در همین مصاحبه با متهم کردن سران نظامی، استراتژی نظامی پیشنهادی را در آن مقطع پرهزینه، غیر قابل اجرا و زمان بر می داند و محسن

رضایی در پاسخ استراتژی سیاسی را از پیش شکست خورده دانسته و می گوید "ناکامی این استراتژی سیاسی دو بعد داشت. 1 - صدام و نیروی مقابل با استراتژی سیاسی تسلیم نمی شدند و آرایش، اراده و برنامه آنها را از این طریق نمی شد از بین برد. 2 - ما در انجام عملیات ها مشکلاتی داشتیم و مسائلی بود که اجازه نمی داد ما به موفقیت دست پیدا کنیم." رضایی در واقع با بیانات خویش سعی دارد توپ را به میدان سیاستمداران انداخته و خود از مهلکه بگریزد. واقعیت اما در جای دیگریست. دست اندرکاران سیاسی و نظامی جنگ در آن موقعیت خطیر به جنگ قدرتی می اندیشیدند که در بخشی از اعترافات جوانشیر بدان اشاره شده است. "در آن زمان ما می خواستیم به مردم اینطور تلقین کنیم که در حاکمیت دو نوع گرایش وجود دارد. یکی گرایش راست و دیگری گرایش چپ. که گرایش راست در حاکمیت روز به روز در حال تقویت شدن است" همان ص 30

و در جای دیگر از اعترافاتش گوش زد می کند " ... ما در اعلامیه های حزب می نوشتیم که امریکا بدین طریق وارد می شود. ابتدا روی پوشیده و پنهان خواهد آمد ولی رفته رفته علنی و اشکار خواهد شد." همان ص 30

منازعه اصلی در آن مقطع تلاش در پیروزی یکی از گرایش ها بر دیگری بود و امروز آقایان در پرده بیان حقایق جنگ هنوز در پی پاشیدن خاک به چشم مردمند و از گرفتن ژست های نوین برای فریبکاری نمی پرهیزند. این تیغ کشیدن ها مفهومی جز انسداد کامل سران سیاسی و نظامی رژیم ندارد. و هدفی جز در باغ سبز نشان دادن به دشمن خارجی را دنبال نمی کند. رفسنجانی بطور شماتیک به این موضوع می پردازد. "همکاری های امریکا با ما در آن مقطع بسیار محدود بود. در حدی که اگر ما در لبنان کمک می کردیم و یک گروگان آزاد می شد امریکا هم به ما تعدادی موشک تاو می داد که برای ما مفید بود. چون ما در مقابل تانک های عراقی وسیله ای مثل تاو نداشتیم. اگر تاو در دست سربازان ما بود تانک ها نمی توانستند از 4 کیلومتری جلوتر بیایند. در فاو هم گرفتن تعدادی از این موشک ها موثر بود. موشک

های ضد هوایی "هاک" بسیار مهم بودند. فضای عمومی جبهه، جاهای حساس، جزیره خارک و دیگر نقاط حساس را با این موشک ها حفظ می کردیم. یا لامپ های رادار ما سوخته و از کار افتاده بود که به ما لامپ دادند. البته مشروط به شرایطی بود. صحبت از یک کشتی اسلحه هم بود. ضمناً همیشه ناخالصی هایی در رفتار امریکایی ها دیده می شد و در همه معاملات حسن نیت آن ها زیر سوال بود. امام و سران سه قوه هم در جریان بودند. اما همه شک داشتیم، تا اینکه در نشریه الشراع به اصطلاح افشاگری کردند. امام به این نتیجه رسیدند که دیگر با این ها نمی توانیم کار کنیم. دستور دادند به مردم همه چیز را بگویند که من گفتم.

خبر نگار می پرسد: یعنی ترجیح دادید رابطه با امریکا به صورت پنهانی ادامه پیدا کند و بعد که علنی شد تصمیم گرفتید ارتباط را قطع کنید؟ و رفسنجانی پاسخ می دهد: بله. ما به این ها اعتماد نداشتیم. مثلاً مک فارلین که به ایران آمده بود بنا بود مقدار قابل توجهی سلاح هم بیاورد. اما چند کانتینر قطعات مورد نیاز ما را با هواپیما آوردند. تعدادی موشک هاک اسرائیلی هم آوردند که مدتها در قروود گاه ماند و آن ها مجبور شدند پس بگیرند. خیلی اعتماد نداشتیم. شروع یک حرکت بود. ضمن اینکه تامین سلاح مهم بود." تمام این حرف ها تایید موضعی است که از سوی نیروهای انقلابی از جمله حزب توده ایران مبنی بر سازش با امریکا و یا بازگشت امریکا مطرح شده بود. در عین اینکه اعلام پیامی است از جانب رفسنجانی به نیروهای خارجی که بابا ما در اوج شعارهای ضد امریکایی با شما کار کردیم امروز که دیگر هیچ!!!

از نکات جالب این گفتگوها شکستن کاسه کوزه ها بر سر امام راحلشان است. رضایی تا آنجا پیش می رود که صراحتاً اعلام می کند که "آن ها (دنیا) می دانستند که این حرف امام و رزمنده هاست {جنگ جنگ تا پیروزی} که در حد یک شعار است. آنچه که آن ها در عمل می دیدند "جنگ جنگ تا یک عملیات" بود." و این اوج اعتراف به مردم فریبی رژیمی است که آقایان رفسنجانی و رضایی از سر آمدان

عرصه سیاست و نظامیگری آن بوده و هستند. این آقایان با فراموشی آگاهانه حتی کلامی از شرایط آن روز ایران و جهان بر زبان نمی رانند. این دغلکاری تا امروز هم ادامه دارد و همین گفتگوها تبلور همین دغلکاری و مردم فریبی است. آن ها گمان می کنند که با انداختن بخشی از بار خطاها به دوش دیگری و نشان دادن خط زرد سازش به نیروهای امپریالیستی و یادآوری توان مهار جنبش اعتراضی در زمان گذشته قادر خواهند بود سدی در برابر موج هردم اوج یابنده نارضایتی ها و اعتراضات مردمی ایجاد نموده و چوونان سال های 61 به بعد چند صباحی دیگر به حاکمیت ظلم و جنایت خویش ادامه دهند. آن ها از یاد برده اند که دیر یا زود بعنوان سران رژیم باید پاسخگوی جنایاتی باشند که در موارد زیر مرتکب شده اند:

1- در ادامه جنگ خانمانسوز ایران و عراق، اسباب نابودی خیل عظیمی از جوانان برومند، متلاشی شدن بنیان های اقتصادی، و عقب ماندگی شدید کشور در همه عرصه های زیست ایرانی گردیده اند.

2- در عرصه بر خورد ها، زندانی کردن ها، تحقیر و ترور شخصیت افراد، سلب حقوق شهروندی، تعقیب به خاطر اندیشه و دگراندیشی، شکنجه ها و کشتارها و قتل عام فاجعه ملی و بلایا و مصائبی که بر سر هزاران شهروند ایرانی آورده اند.

3- با طرح و پیگیری شعارهای احمقانه و ایران بر باد دهی چون (جنگ جنگ تا پیروزی) و یا (راه قدس از کربلا می گذرد) از پاک ترین احساسات ملی و مذهبی مردم سو استفاده کرده و میهن را دچار فاجعه ای بزرگ نموده اند

4- اینان باید جوابگویی کنند که چرا علیرغم اعتقاد به درستی تحلیل ها و دیدگاه های احزاب انقلابی، بجای پذیرش خردمندانه آن، در تحقیر و ترور شخصیت گویندگان و مبلغین این دیدگاه ها حتی تا قتل عام آن ها نهایت پستی خویش را بکار بستند؟

در این راه این سران نظامی - سیاسی رژیم اند که باید به تشریح نقش جنایتکارانه خویش در به قربانگاه بردن و اسارت خلقی بزرگ بپردازند. به هوش باشند که فردای رسواگر سالوسان چراغ هایش را از همین امشب بر افروخته است.

پی نوشت:

1- معترضه عرض شود که در همین به اصطلاح مصاحبه تناقض وحشتناکی هست که برای عدم دراز گویی از ذکر ریز آن می پر هیزیم .

1382/7/15

درس های خیزش اعتراضی خرداد ۸۲

- نیروهای سیاسی و اجتماعی باید توجه ویژه ای به برآمد آناشیسیم در دل جنبش آزادیخواهانه ایران داشته باشند. شکل گیری این نیروی مخرب می تواند در سرکوب و شکست جنبش نقش به سزایی داشته باشد
- تلاش در جهت نزدیک کردن گردان های مختلف جنبش دموکراتیک حول شعار های مشخص تنها پشتوانه خروج از غربت و آسیب پذیری جنبش دموکراتیک مردم ایران است

هاتف رحمانی

چهارشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۸۱ - ۱۸ ژوئن ۲۰۰۳

رد لوابیح دوقلوی مجلس توسط شورای نگهبان همان آتشی بود که بر خرمن حضور اصلاح طلبان حکومتی ریخته شد. اعلام انسداد کامل سیاسی، با در نظر داشت دست بالای اقتدارگرایان محافظه کار در قدرت، به دستور کار اصلاح طلبان تبدیل شد. تلاش های پنهان محافظه کاران، برای گشودن راهی برای مذاکره در برابر چالش با امریکا، موجی از نفرت را در جامعه دامن زد. با تشدید بحران ساختاری، اصلاح طلبان آچمز در رفتارهای مافیای قدرت و ثروت، چاره را در این دیدند که با صدور بیانیه ها و اطلاعیه ها، راهی برای خروج از وضعیت منفعلشان بیابند. و نامه ۱۳۵ نماینده مجلس، نوک تیز پیکان حمله را متوجه اصلی ترین حلقه ارتجاع، یعنی رهبری و ولایت فقیه نمود و با دعوت از ایشان برای سر کشیدن جام زهر، تلاش کرد تا شاید آخرین باب اصلاح پذیری نظام را باز نگاه دارد. باز تاب نامه نمایندگان در چشم اقتدار گرایان مفهومی جز جسارت به ستون خیمه هستی شان نبود. باند رهبری با سازمان دهی و رهبری انصار حزب الله و سایر قداره کشان گروه فشار بر ان شد تا دوباره با توسل به تاکتیک النصر بالرعب، شاید اقتدار پوشالی اش را در چشم مردمی که ناظر این همه چالش بی بنیاد بودند احیا نماید. کار بدانجا کشید که فرمانده

بسیج از آمادگی ۵.۸ میلیون نفره بسیج در همین روز ها خبر داد. عملی که حتی داد رییس جمهور را در آورد و او را وادار به تقاضای برخورد با این عناصر نمود. اطلاعیه دفتر تحکیم وحدت و موضع گیری شجاعانه آن در برابر اصلی ترین آماج مبارزات مردم، سنگ بر سنگ تاکتیک نوسازمان یافته به نیروی شعبان بی مخ های اسلامی، باقی نگذاشت. اقتدار گرایان با پیش کشیدن خواسته های عدالت خواهانه چون جلوگیری از گرانی و طرح شعار های رفاهی و معیشتی، که از زبان بزرگترین حلقه اتصالات یعنی رهبری نظام طرح گردید، سعی کردند توپ را به زمین حریف باز گردانند. اما غافل که انباشتگی مطالبات به روز نشده جامعه ایرانی، دارای انچنان پتانسیلی است که، سیل اساهرا نچه مانع و در راس همه ام الفساد این عرصه یعنی تحجر و دیکتاتوری و ولایت فقیه را، در بستر تحقق اش، با خویش به دریای بیکران خواسته های سیاسی، فرو خواهد برد.

حرکت نابهنگام دانشجویان کوی دانشگاه، آن هم برای مخالفت با آنچه، "طرح خصوصی سازی" اش میخوانند، انهم دوروز بعد از قطعنامه دفتر تحکیم وحدت، و بدون حضور و اطلاع و مساعدت این تشکل دانشجویی، و آغاز یورش های شبانه، سر آغاز از مونی بود که برای امنیتی کردن فضای سیاسی ایران آغاز شد. حرکتی که هنوز هم در باره منشا سازماندهی آن سئوالات بسیاری بی جواب مانده است، در بطن خویش با توجه به سابقه ذهنی مردم موجی از همدلی و حمایت را بر انگیخت. ولی فقیه که قافیه بازی هایش را رشته دید، تهدید به سرکوب بیرحماته از نوع سرکوب ۲۳ تیر ۱۳۷۸ نمود. گروه های قداره بدست و چاقوکش لمپن ها با سازماندهی انصار حزب الله و بسیج، سر بر عریده کشی های مستانه ای گذاشتند تا شاید از این نم کلاهی برای ولی فقیه شان فرا چنگ آورند. اما گویا اطلاعات رسیده حکایت های دیگری داشت. این بار نتوانستند دانشجویان را در کوی ایزوله و سرکوب نمایند. موج حمایت مردمی و حضور مردم در صحنه درگیری های گروه های فشار و دانشجویان، و اطلاع رسانی وسیع و حرفه ای از رخداد ها، سران انتظامی را بر ان

داشت که با ظاهری مدنی تر، برای اولین بار نسبت به تلاش گروه های فشار عکس العمل نشان داده و تا حدی در جهت حمایت از دانشجویان و حفظ امنیت آنان اقدام نمایند. و در واقع پیروز میدان درگیری ها کسی نبود جز سردار طلایی رییس پلیس تهران، که تحسین دوست و دشمن را بر انگیخت.

حمله به خوابگاه علامه تدبیری بود تا گسترش هرچه بیشتر سیاست سرکوب، و تشدید فضای امنیتی - پلیسی، که با درایت دانشجویان ناکام ماند. موج همبستگی ابراز شده و حضور میدانی مردم، ویتانسیل هردم فزاینده ان، سران نظام را بر ان داشته است که حداقل فعلا، تا تحکیم سایر شرایط ضرور، برای سرکوب شدید جنبش تن به مصالحه داده و با ظاهرا قربانی کردن چندین مهره سوخته از قبیل سعید عسگر و دارودسته دخمه، میدان را برای جلب اعتماد مردم مهیا کنند. اما شواهد نشانگر آنست که موج حرکت هردم فزاینده اعتراضی را سر باز ایستادن نیست. وقاضی مرتضوی با دریافت همین مفهوم است که دستگیری تعدادی از ملی - مذهبی های تند رو را گروگان جلوگیری از سازماندهی های آتی اصلاح طلبان، نموده است.

درس هایی از خیزش ۲۰ خرداد ۸۲

حرکت ظاهرا خود جوش دانشجویان کوی دانشگاه، وسیر حوادث آتی آن تقریبا تمام نیرو های سیاسی داخل و خارج را غافلگیر کرد. این جنبش نشان داد که نیروهای سیاسی ایران تا چه حد، نسبت به حرکات مردم، نا آشنا و چه میزان از نفوذ تشکیلاتی موثر بدورند. البته گيجی فضای حاکم، به این بیگانگی ها دامن می زد تا حدی که نیروهای سیاسی را وادار به صدور اعلامیه هایی کلی کرد که بیشتر حکم خالی نبودن عریضه را داشت. و برخی از نیروها هم اصلا اعلام موضعی نکرده و در سکوت خود ساخته شان گيج و گول باقی ماندند. برای یک نیروی جدی سیاسی ضرورتی مبرم است که به بازخوانی رخ داد های اجتماعی و سیاسی همت گماشته و با تجزیه و تحلیل آن برای استحکام تاکتیک ها و استراتژی خویش درس های لازم را

جمع بندی نماید. این قلم به وسع ناچیز خویش در سطور زیر به بازخوانی حرکت می پردازد. با این تقاضا که دوستان دیگر هم به سهم خویش در یک دیالوگ سازنده و واقع گرایانه و نه در گفتگویی بسته در فورمول های ذهنی و فضاهای خیالی و ارمایی، به باز شناخت این حرکت و فورموله کردن درس های آن اقدام نمایند. باز خوانی جنبش موجود هزاران مرتبه ارزشمند تر است از تکرار ارزوها برای جنبش مطلوب. بادا که چنین بادا.

۱ - نیروهای درگیر:

عمده نیرو های درگیر حرکت اعتراضی ۲۰ خرداد را افشار میانی طبقه متوسط شهری تشکیل می داد. در کنار این نیروها چه دانشجو و چه مردمی که به صحنه آمدند، تعدادی از بیکاران و ماجراجویان طبقات پایین هم قرار گرفتند که به انگیزه های متفاوتی با جریان همراهی نمودند. حرکت در ۶ روز تداوم خویش به جنبش عمومی فرا نروید و در سطح ماند. علیرغم نفرت عمومی از نظام پرسیدنیست که چرا اعتراضات نتوانست به جنبشی همه گیر ارتقا یابد؟ به نظر این قلم، ۲۱ سال سرکوب و تحقیر ضدانسانی و هراس مداوم، به حاکمیت نوعی از فلسفه زندگی منجر گردیده است که من دوست دارم نام آن را " فردگرایی افراطی تحمیلی اخوندی" بگذارم. بزرگترین مشخصه این فردگرایی، قهر اجتماعی ادماها با یکدیگر است. نا امیدی از تاثیر مثبت در سر نوشت اجتماعی، محکومیت پیشینی هر حرکت در چهار چوب هنجارهای مذهبی حاکم، استقرار مسابقه ای بی معنی در جهت هرچه بیشتر حفظ کردن موقعیت فردی و خانوادگی، و عدم اطمینان به آینده ای روشن از عواقب این فردگرایی افراطی تحمیلی آخوندیست. نبود آلت ر ناتیو(بدیل) مورد اعتمادی برای تحولات اجتماعی هم مزید بر علت گشته و از در گیر شدن توده ای مردم مانع می شود. نقش اصلاح طلبان حکومتی با عملکردشان در ۶ سال گذشته، و سرخوردگی مردم از آنها هم از علل تشدید کننده این فردگرایی افراطی است. بر نیرو های

سیاسی، روشنفکران و مردم آگاه است که در جهت الفت و آشتی مردم بکوشند. مادامی که در صندلی های اتوبوس های عمومی، در پارک ها، رستوران ها، و کوچه و خیابان مردم غریبانه در کنار هم می نشینند و توان گفتگویشان نیست و عدم اعتماد حاکم است، ذوب کردن یخ های اجتماعی برای عمل مشترک بسی دشوار خواهد بود. طرح شعار تشکیل کمیته حمایت از دانشجویان، بدون غلبه بر این روحیه آشتی گریز، برف است در آفتاب تموز.

۲ - نقش رسانه ها:

از همان آغاز اعتراضات دانشجویی تلویزیون کانال یک متعلق به سلطنت طلبان نقش بارزی در اطلاع رسانی واقعه به مردم داشت. این تلویزیون از بدو شروع بکار خویش تا این برهه از زمان هیچگاه نقش در خوری، علیرغم روشنفکر نماییش در اذهان مردم نداشت. سیر رخ داد ها، و نیاز به اطلاع از سرنوشت کسان و بستگان درگیر و لزوم حمایت از دانشجویان به سابقه ذهنی سر کوب ۱۸ تیر ۷۸ عملا این تلویزیون را در مرکز ثقل توجه مردم قرار داد و نقش آن را صد ها مرتبه از وزن سیاسی اش برجسته تر کرد. این حادثه نشانگر اینست که نقش رسانه ای مورد اعتماد مردم و همیشه در دسترس، چقدر برای پالایش و ارتقا جنبش آزادیخواهی ضروری است. راقم این سطور قبلا در مقاله های سه وظیفه مبرم به نقش کلیدی رسانه ای در خدمت جنبش دموکراتیک مردم اشاره و نیاز مبرم بدان را گوش زد کرده بودم. وقایع اخیر تهران و سایر نقاط ایران باز تاکید بر این نیاز است که به دور از فرقه گرایی و هرژمونی طلبی بر نیروهای سیاسی راستین و پیگیر تغییرات بنیادی در ایران است که هرچه زودتر با بسیج امکانات به این مهم جامه عمل بپوشانند. معترضه گفته باشم که سبد الترناٹیو سازی امریکا برای جنبش دموکراتیک ایران با مثلث، مشروطه خواهان، مجاهدین و حزب کمونیست کارگری در حال تکمیل و اقدام است. به لطف خداملغمه ایست که هم ملی است هم مذهبی و هم چپ!!!!

۳ - سازماندهی:

وقایع ۲۰ خرداد و ادامه آن نشان داد که در صحنه عمل اجتماعی دو نیرویی که رو در روی هم قرار گرفته اند دارای تعارضات بنیانی در امکانات هستند. اولاً نیروی مردمی فاقد سازمان و متکی است بر عمل خود جوش و توده وار. در مقابل نیروی مهاجم از حد بالایی از سازماندهی - چه با تکیه بر امکانات دولتی و چه با تکیه بر بسیج نیروی فرصت طلبان و ماجراجویان - برخوردار است. ثانیاً نبود وفاقی عمومی بر خواسته های جنبش و شعارهای شفاف، آفت یک پارچگی صفوف مردم است. در مقابل، بسیج گران نیروی مهاجم با تکیه بر دفاع از ارزش های دینی و ولایت فقیه و ضرورت سرکوب به هرقیمت، نیرو های خود را مجهز می کنند. بیخود نیست که پس از سخنرانی خامنه ای در ورامین موضوع کشتار ۴۰۰۰ نفر از خوارج توسط حضرت علی آن هم در یکشب، در برخی از محافل نقل مجلس شد. آماده سازی اذهان با توسل به احادیث و داستان های مذهبی ان هم از طریق رسانه ملی تلاش مذبوحانه ای در همین راستاست. ثالثاً نیروی مردمی در مقابل رخ داد ها به شدت آسیب پذیر و بی پناه می نماید در حالیکه نیروهای مهاجم از حداکثر همدلی و حمایت برخوردارند. بدون اقدام عاجل برای سازماندهی نیرو هایی که تعلق خاطر به سازمان های سیاسی و اجتماعی دارند، ممکن است در دراز مدت، هر عملی کوپیدن مشت باشد بر سندان. تلاش در جهت نزدیک کردن گردان های مختلف جنبش همچون دانشجویان، کارگران، معلمان، زنان و کارمندان جزء ادارات حول شعار های مشخص بر خاسته از عمیق ترین نیاز های مادی و معنوی مردم تنها پشتوانه خروج از غربت و آسیب پذیری جنبش دموکراتیک مردم ایران است. هر نیرویی به سهم خویش در جامه عمل پوشاندن به این مهم وظیفه تاخیر ناپذیر دارد.

۴ - خشونت:

بسیاری از نیروهای سیاسی به پرهیز از خشونت تاکید دارند. در اینکه آرزوی همه نیروهای خواهان تغییرات بنیادی در جامعه ایران، گذار مسالمت آمیز به تحقق خواسته ها است شکی نیست. اما وقتی با نیروی مهاجم قداره کشان و زنجیر بدستان ولایت فقیه مواجه می شویم چاره چیست؟ بر نیروهای سیاسی است که با اتخاذ تاکتیک های مشخصی، آمادگی خود را برای مواجهه با اعمال قهر توده ای، در مقابل گردنکشان ولی فقیه، اعلام نمایند. انصار حزب الله و امثال آن، نیرو های مزدوری هستند که با تکیه بر حمایت ستادهای قدرت و ثروت از هیچ جنایتی رویگردان نیستند. برای مهار این نیروی لجام گسیخته که در مواردی می تواند حتی ایرانی نباشد، باید چاره ای عملی اندیشید.

حوادث خرداد نشان داد که می توان با تعامل با افراد نیروی انتظامی، آنها را راغب به پیوستن به صفوف مردم کرد. کم بها دادن به این موضوع و دشمن تلقی کردن آنها، غفلت آشکاریست که به تضعیف صفوف هوادار تغییرات دموکراتیک منجر می شود. خرداد ۸۲ برای چند صدمین بار بی پروایی ذوب شدگان ولایت را در دست یازی به هر عمل ضدانسانی و جنایتکارانه، برای سرکوب مردم آشکار نمود. بر ماست که با تمام قوا راه های اجرایی خنثی کردن زهر کشنده این نیروها را، دریافته و با مردم در میان بگذاریم.

۵ - خطر گرایش های آناشیشیستی

بافت سنی جوان جامعه ایران، خلا ایده الهای آرمانی، کمبود تجربه عمل اجتماعی، انباشتگی تحقیرات مداوم نظام و حس انتقامگیری، و وجود نیروهای ماجراجویی که خواهان باری به هر جهت پیش بردن خواسته هایشان هستند، وجود باند های مخوف جنایتکاران مسلح متشکل در قالب های مواد مخدر، سرقت و فحشا، لشگر بزرگ لمپن ها و حاشیه نشینان بی خانمان و سیل بیکارانی که به انواع تبهکاری های اجتماعی سوق داده شده اند، همه و همه هشداربازی است به نیروهای جدی سیاسی و

اجتماعی تا توجه ویژه ای به بر آمد آناشیشیسم در دل جنبش آزادیخواهانه ایران داشته باشند. شکل گیری این نیروی مخرب می تواند در سرکوب و شکست جنبش نقش به سزایی داشته باشد. باید از پیش برای خنثی و بی اثر کردن آن و سوق توان آن در راستای جنبش، چاره اندیشی نمود. هر گونه سهل انگاری نسبت به این خطر، در شرایط فروپاشی نظم حاکم به بر آمد باند های مسلح سرمایه داری مافیایی از نوع آنچه در روسیه پدید آمد، و حاکمیت آنها بر جان و مال و نوامیس مردم منجر خواهد شد.

۶ - چاره آخر:

اعتراضات خرداد ۸۲ بار دیگر بر این گم شده ی همیشه جنبش آزادیخواهانه ایران انگشت گذاشت که بدون اتحاد عمل نیرو های دموکرات جمهوری خواهان، بدون وحدت و تشکیلات، بدون سازماندهی آگاهانه عمل اجتماعی، بدون غلبه بر جبر حاکم بر پراکندگی نیرو ها، راه دشوار آزادی تسهیل نخواهد شد. با تمام قوا، با غلبه بر انزواگرایی، سکتاریسم، هژمونی طلبی و استحاله جویی، با گام های استوار و اراده ای مطمئن در این راه قدم بگذاریم.

دوستان، رفقا، برادران، خواهران، روشنفکران آزادی خواه و میهن دوست! بیایید دست در دست هم، به این کابوس ۲۵ ساله ظلم و جنایت و پلشتی نقطه پایانی بگذاریم و در پرتو آزادی باز یافته، ایرانی آباد، آزاد، مستقل و دموکراتیک را پی افکنیم. باور کنیم که لحظه موعود فرا رسیده است و بارگاه شقاوت و دشمنی با خلق، با یورش پشیمان پشت میلیونی توده های سازمان یافته فرو خواهد ریخت.

۱۳۸۲-۳-۲۷

نگاهی به شعار “ دفاع از جمهوریت ” راه توده

راه توده در شماره 119 خود در سرمقاله نسبتاً بلندی به ضرورت طرح شعار “ دفاع از جمهوریت ” برای جنبش پرداخت . اهم مطالبی که در این مقاله در ضرورت اجابایی طرح این شعار آمده است به شرح ذیل است .

1- وضعیت انقلابی بر کشور حاکم است . “ مردم دیگر نمی خواهند مانند گذشته بر آنها حکومت شود ” و “ حاکمیت هم دیگر نمی تواند مانند گذشته بر مردم ایران حکومت نماید .

2- خطر جایگزینی “ حاکمیت اسلامی ” به جای “ جمهوری اسلامی ” نزدیک است .
3- خطر خودکامگی و کودتای استبدادی مطرح است .

4- در مطبوعات نوشته می شود مردم ایران به لحظه تصمیم گیری قطعی برای انتخاب بین حاکمیت خود در یک نظام متکی به جمهوریت و یا خودکامگی بخش غیر پاسخگوی حاکمیت نزدیک شده اند .

5- رهبر ضمن در آمدن به خدمت “ مافیای ثروت و قدرت ” در مقابل مردم قرار گرفته است .

6- حجت الاسلام کدیور کشف کرده است که “ جمهوریت ولایت نمی توانند به موازات هم پیش بروند .

شعار “ دفاع از جمهوریت ” زمانی و در جایی طرح می شود که طبق نص صریح قانون اساسی نظام حاکم “ جمهوری اسلامی ” است و خاتمی بعنوان نتیجه انتخابات فراگیر هفتمین دوره ریاست جمهوری با رای 22 میلیونی به این سمت انتخاب و در حال خدمت است . شنونده این شعار در وحله اول از خود می پرسد که آیا تفاوت این “ جمهوریت ” ی که باید از ان دفاع کرد با جمهوری اسلامی چیست ؟ راه توده توضیح زیادی در این باره نمی دهد و تلویحا با شرمندگی اعلام می کند که « جنبش با این شعار بعنوان یکی از اصول اولیه انقلاب بهمن 57 در عمل به دفاع از دو دستاورد بزرگ ان انقلاب بر می خیزد . یعنی آزادی و جمهوری « پس غرض دفاع از همین

جمهوری اسلامی است . بگذریم که توضیحی هم در مورد شرایط انقلابی ایجاد شده هم داده نمی شود .

مدت کمی پس از طرح این شعار مانیفست گنجی منتشر می شود . مانیفستی که عصاره استدلال خود را بر ضرورت جمهوری تمام عیار (لیبرال دموکراسی) نهاده است . راه توده که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته و می بیند که یکی از دست اندر کاران جمهوری اسلامی خود به تشریح همه جانبه ضرورت نوع دیگری از جمهوری که مد نظر اوست پرداخته دست به بند بازی ناشیانه ای می زند تا هرچه بیشتر فاصله جمهوری خود را که همان جمهوری اسلامی موجود است با جمهوری تمام عیار مورد دعوی گنجی تبیین کند . راه توده ضمن اعلام این اتهام که امروزه “ چپ نمایی هم استراتژی و هم تاکتیک ” جای شعار های من در آوردی مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک را گرفته است مانیفست گنجی را آفتاب دلیل این شعار دانسته در ادامه می نویسد “ مانیفست گنجی از این نظر هم اهمیت دارد که برای نخستین بار تمام عناصر استدلالهایی که می توانست و می تواند در سمت تائید برکناری جمهوری اسلام و یا ولایت فقیه ارائه شود را در خود جمع کرده و ان را به نهایت انسجام منطقی خود رسانده است . ” و اذعان می کند که “ یک مهندسی کامل جامعه شناسی ، بر اساس داده هایی که در برابر دیدگان است ، و می توان آنها را ضمیمه استدلال ها کرد و به مردم نیز نشان داد . ” و در ادامه تائید می کند که “ اینها اجزاء یک مهندسی اجتماعی اند که می توانند در جامعه شناسی علمی و اجتماعی نیز به خدمت گرفته شوند . ” و به زعم خود اعلام می کند که “ ما جامعه شناسی علمی و انقلابی نیستند . یعنی ان جامعه شناسی که تغییرات اجتماعی را در بطن مبارزه طبقاتی جستجو می کند ” راه توده از بیان جامعه شناسی مورد نظر خویش ظفره می رود و از بیان ان در بطن مبارزات طبقاتی به اسانی می گذرد . مسئله راه توده همین است که گنجی “ تمام عناصر استدلال های تائید بر کناری جمهوری اسلامی ” را “ به نهایت انسجام منطقی ” خود رسانده است . گنجی ایینه

ایست که پوچی محتوای جمهوری خواهی راه توده را افشا می کند. راه توده برای فرار از مخمصه به بهانه هایی چون “توازن نیروها در یک پروسه اجتماعی ، مراحل عبور اجتناب ناپذیر و گوناگون افشاگری”؟“ ، سازماندهی اقدام انقلابی و ...” متوسل می شود . و برای تنقید گنجی اسیر در سیاه چال جمهوری اسلامی سنوآل طرح می کند که “رفراندوم با چه نیرویی انجام خواهد شد ؟ ” و فراموش می کند که ماهی قبل تر خود نوشته است “ در صورت برگذاری رفراندوم غیر امریکایی هم شعار دفاع از جمهوریت تنها شعار پاسخگوست ” (نقل به مضمون) پرسیدنیست که وقتی نیرویی برای برگذاری رفراندوم مد نظر گنجی موجود نیست چرا در احتمالات خود راه توده برای رفراندوم غیر امریکایی چنین نیرویی موجودیت می یابد . انهم در تاریخی قبل از انتشار مانیفست ؟ راه توده یا به تعریف مارکسیستی وضعیت انقلابی اشراف ندارد و یا اگر دارد در چنین شرایط مورد ادعای خود به توهم توده ها در دفاع از جمهوری اسلامی مد نظرش دامن می زند . و بر خلاف انقلاب مورد نظر مردم عمل کرده و راه ارتجاعی راپیش می گیرد . توجه کنیم این سطور مدت ها بعد از اعلام شرایط انقلابی به رشته تحریر در آمده است “ بسیار طبیعی است که مخالفان اصلاحات با تمام توان باقی مانده از خویش وارد میدان شوند اما این توان در حد و اندازه دوران اولیه ریاست جمهوری خاتمی و آغاز روند اصلاحات نیست . ” و مردم را به خواب خرگوشی فرا می خواند که “ نظر سنجی ها (که چه) ، خطر خارجی ، افشاگری ها ، آگاهی مردم ، پیوستن روحانیون بیشتری به جبهه اصلاحات (کدام روحانیون ؟) و ... همه آنها دستاورد بزرگی است . که ابعاد و تاثیر آن هرگز نه تنها کمتر از حضور مطبوعات در دوره اول ریاست خاتمی نیست بلکه به مراتب مهم تر و کار ساز تر است ” ایا شعبده ای از این رنگین تر سراغ دارید ؟ برآستی تاثیر مهم و کار ساز همان بوده است که توده هارا به صف نا امیدی و انفعال رانده است ؟ یا همان بوده است که در نهم اسفند بر اصلاح طلبان نازل شد ؟ و جالب است به یکی از دلایل سر دبیر محترم راه توده در مخالفت با گنجی توجه کنیم که ترس روحانیون از

این حرکت را دلیل نادرستی نظرات گنجی خوانده بود . راه توده با چسبندگی به قطب قدرت تحت لوای دفاع از دستاورد های انقلاب بهمن و در پیش گرفتن مواضع مخدوشی که هیچ ربطی به استدلال های مارکسیستی - لنینیستی ندارد و ملغمه ایست از نگرش خورده بورژوازی ترس خورده و بورژوازی خواهان حداقل تغییرات برای حفظ جایگاه خویش در سلسله مراتب حاکمیت ، در تمام موضع گیری ها یش توده را به مسلخ سرمایه داری ایران می برد . وضع راه توده مانند کسی است که بیماری مبتلا به سرطان دارد ولی در هر کوی و برزنی با هوار و فریاد خواهان حفظ بیمار است بی که توجهی به ریشه بیماری یعنی سرطان بیمار داشته باشد . راه توده مدام فریاد میزند و مافیای ثروت و قدرت را افشا می کند ولی از پذیرش این دلیل روشن تر از افتاب که **روبنای حقوقی این مافیای ثروت و قدرت یعنی ولایت فقیه سدره هر حرکت مردمی است** طفره می رود . راه توده در تمام نوشته هایش سنگ نیروهای ملی مذهبی را که تا دیروز لیبرال های شناخته شده ای بودند به سینه می زند و به تشریح و توضیح مواضع آنها - البته من در آوردی - می پردازد ولی از بیان مواضع و وظیفه نیروهای چپ بعنوان نیرویی مستقل ابا می کند . راه توده برای تایید ذهنیات خویش به هر نوع جعل و خلاف واقعی متوسل می شود تا خواب خرگوشی توده هارا نیاشوبد . او می نویسد “ امروز وقتی برخی شخصیت هایی نظیر آقایان علوی تبار یا تاج زاده و یا روحانیونی نظیر محتشمی پور و موسوی تبریزی و یا برخی رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی با صراحت از این ضرورت سخن می گویند و غیرغم همه حملات تبلیغاتی و فشارهای قضایی که بر آن ها وارد میاید از تشکیل این جبهه (کدام جبهه ؟) و پشت سر گذاشتن مرزبندی مصنوعی خودی و غیر خودی (به درجات مختلف) دفاع می کنند و یا تشکیل جبهه گسترده ای از همه تفکرات و اندیشه ها برای اصلاحات مورد تائید و تاکید نیروهای ملی و ملی مذهبی است ما نمی توانیم خرسندی خود را از این درک علمی و واقع بینی میهن دوستانه بیان نکنیم . ”

. نگاهی به افرادی که در این فراز از آنها یاد شده است نشانگر اغتشاش فکری راه توده است . فی الواقع آقای محتشمی پور می تواند بعنوان جعل نظر وافترا از راه توده به دادگاه صالحه !! شکایت کند . ویا رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی می توانند برای این تفسیر موسع از دیدگاه هایشان توسط راه توده به او جایزه اهدا کنند . ویا ملی ها و ملی - مذهبی ها از این همه حسن ظن راه توده سر تعظیم فرود آورند .!!!!.

و نمونه ای دیگر از این پریشان گویی راه توده “ حمایت از جنبش مردم و تحولات در ایران پیوند نا گسستنی با مقابله و مبارزه با حاکمیتی دارد که تنها با به زیر کشیدن آن می توان خطر خارجی را خنثی کرده و وحدت ملی را برای دفاع از تمامیت ارضی کشور ممکن ساخت . بنا بر این هر نوع مقابله با خطر خارجی پیوند مستقیم دارد با مقابله و مبارزه با آن بخش از حاکمیت جمهوری اسلامی که قدرت بر تر را دارد و عامل بحران و فاجعه کنونیست . ” به راستی آن بخش از حاکمیت جمهوری اسلامی که قدرت بر تر را دارد از نظر حقوقی و عرفی نامش چیست ؟ و چرا راه توده از بیان عریان آن ابا دارد ؟ ایا عدم ذکر ولایت فقیه در چنین مواردی بدان خاطر نیست که راه توده بتواند در هر لحظه ای بنا به تشخیص و ضرورت رفتار هایش کسانی را وارد جبهه خلق کند و یا از آن خط بزند؟ نیرویی که این همه بر تحلیل طبقاتی جنبش پای می فشرد کدام فور مول بندی روشن و شفاف از کنش نیروهای طبقاتی در عرصه جامعه ایران را عرضه کرده است ؟

راه توده که خود را پایبند مواضع حزب توده ایران می داند به عمد فراموش می کند که در ناسازگاری ولایت و جمهوریت در زمان طرح قانون اساسی ده ها مقاله از طرف حزب منتشر شده است و خود را ملزم می داند که به آخرین خواب نما شدن افرادی چون کدیور ها و فاضل میبدی ها باج داده و به آنها استناد نماید . راه توده از گذشته هیچ نیاموخته است . یکی از اشتباهات مهلک حزب توده ایران در مقطع انقلاب پر بهادان به نیروهای درون حاکمیت برای اتحاد بود در حالیکه برای متحدان طبیعی

خود مثل فداییان و یا مجاهدین انقلاب نیروی لازم را صرف نکرد . در حالیکه اگر هردو را جزئی از قشر های خورده بورژوازی می دانست اولویت اول به لحاظ روبنایی و حقوقی برای اتحاد ، فداییان و مجاهدین بودند . امروز راه توده با پای فشاری غیر قابل درکی به همان سبک و شیوه رفتار می کند . راه توده به دنبال جذب نیروهایی است که حتی در خواب هایشان هم فکر اتحاد عمل با راه توده را به مخیله شان راه نمی دهند . از دیگر اشتباهات حزب در همان مقطع زمانی علیرغم مخالفت تنوریک و سیاسی با ولایت فقیه رضایت به قانون اساسی ای بود که بر ولایت فقیه مبتنی بود . این حرکت غیر اصولی حزب امروزه با شدت تمام از جانب راه توده پیگیری می شود . وحشت نا نوشته ای در میان سطور مقالات راه توده از سرنگونی ولایت فقیه موج می زند . و جالب است که منتقدان این مشی را با اتهام بر انداز و چپ نما به ضدیت با مردم متهم می نماید . از راه توده باید پرسید به کجا چنین شتابان ؟ پیش فرض ساده راه توده این است که ما با اتحاد و انتقاد از بخش انتخابی حاکمیت و بعهده گرفتن وکالت نیروهای ملی - مذهبی انقدر بر این مواضع پافشاری می کنیم تا آنها متقاعد به همکاری با ما شوند . راه توده فراموش می کند که این نیروها بر ایند حقوقی وضعیت خاصی از جنبش هستند که در شرایط دگرگونی های سریع دیگر توان ادامه و همراهی با جنبش را نداشته و خود در مسیر تحولات به قشر بندی های جدیدی تقسیم می شوند . این ابزار اولیه نگرش علمی به فاکت های اجتماعی یعنی بررسی و مطالعه آنها در مسیر زایش و کاهش و دگرگونی همان سنگ زیرینی است که در تحلیل های راه توده جایی ندارد . درک تضاد اصلی و بسیج نیروی تبلیغی و ترویجی بر محور همان تضاد در نگاه راه توده غایب است . راه توده به افشا سلطان شکر و روغن و واکس و کفش در افواه عمومی دل خوش کرده است در حالیکه مردم به دور از این ژورنالیسم سخیف سیاسی که فقط از ماجراجویان سیاسی بر می آید هزاران دلیل مرجح تراز آنها برای طرد رژیم ولایت فقیه در استین دارند . مردم با تمام گوشت و پوست خود رفتار ظالمانه ، عدم وجود آزادی های اجتماعی اولیه ، سلطه

بلا منازع فقر و فحشا، تحقیر و بارگران نابسامانی های اقتصادی را بر گرده زخم خورده خویش احساس می کنند و برای یافتن عامل این همه جنایت و پستی لحظه ای هم درنگ نمی کنند و می روند تا عاملین و شرکای جرم این خیانت بزرگ اجتماعی را زیر ضربه اوار خواسته هاشان خرد و خاک شیر نمایند . بلایی که در نهم اسفند بر سر ملی - مذهبی ها آمد گویای روشن این شناخت توده هاست . راه توده با تلقین توهم اصلاح جمهوری اسلامی در قالب دفاع از جمهوریت به هر قیمت ، در ذهن توده ها خود را شریک جرم ولایت فقیه می نمایند . از کشکول چنین مواضع کژوکولی است که در میانه حرکت اعتراضی قبل از 18 تیر راه توده به فکر تازاندن انقلاب بر می آید و یکباره با چرخش موضعی ناگهانی شعار سکتاریستی اعتصاب و اعتراض سراسری مردم را سر می دهد .

امروز دیگر قابل انکار نیست که مبارزه طبقه متوسط به تنهایی و بدون پشتیبانی زحمتکشان جامعه قادر به شکستن بن بست و پیشبرد امر اصلاحات نیست. از اینرو ایجاد يك اتحاد و ائتلاف وسیع تر ضروریست. این ائتلاف قبل از آنکه در بالا و میان احزاب باشد باید در پایین و در عرصه ایدئولوژیک و اقتصادی و اجتماعی زمینه های آن فراهم شود.

باید طبقه متوسط را از این توهم که می تواند با اتکا به خود و بدون ائتلاف و جلب همکاری زحمتکشان جامعه تحولی ایجاد کند بیرون آورد و شرایطی را فراهم کرد که توده مردم و کارکنان بدی و فکری بتوانند در سرنوشت خود و آینده اصلاحات با امید و با قدرت مداخله کنند. اصلاحات اگر این نیرو را پشت سر داشته باشد هیچ شانناژ و فشاری چه از جانب قوه قضاییه، چه نیروهای نظامی و چه حتی نظامیان آمریکایی نمی تواند آن را نابود کند.

تعرض نهادهای انتصابی و ضد مردمی را به جوانان، دانشجویان و نمایندگان مجلس و منتخبان مردم باید با تحصن ها و اعتصاب های سیاسی کارگران و زحمتکشان و کارمندان دولت و کارکنان بخش خصوصی پاسخ داد.

پیش به سوی گشودن جبهه های وسیع تر در برابر جبهه ضد اصلاحات، خائنین به انقلاب ۵۷ در حاکمیت انتصابی. پیش بسوی بسیج ملی کارگران، معلمان، روستائیان، کشاورزان، روشنفکران و در يك کلام "توده مردم" برای مقاومت در برابر جنایت و خیانتی که می خواهد سرنوشت ایران را همانند سرنوشت یوگسلاوی سابق کند!

معلوم نیست تا دیروز که حتی نیرویی برای برگذاری رفتارندم وجود نداشته و گنجی مادر مرده به همین جرم به بازداشت اندیشه های راه توده در آمده است امروز یعنی در عرض کمتر از 5 ماه چه اتفاقی افتاده است که راه توده را وادار به فراخوان برای اعمال چنین قهری واداشته است . در این مدت به زعم راه توده کدام یک از بهانه هایی که برای گنجی ردیف کرده بود جامعه تحقق پوشیده است ؟ آیا توازن نیروها متحول گشته ؟ یا مراحل عبور اجتاب نا پذیر افشاگری طی گردیده . یا سازمان دهی و اقدام انقلابی جدیدی اتفاق افتاده است ؟ ویا....؟

پیروان راه توده اعلام می کنند که شعار طرد رژیم ولایت فقیه در دوم خرداد 76 به رحمت ایزدی پیوسته است. و اگر هم طرفدارانی پیدا کرده از بین نیروهای بر انداز بوده است. من جدا طالبم تا در یک تحلیل علمی و بر اساس فاکت های مشخص به این ادعا رسیدگی شود.

1- آیا کدام نیروی بر انداز بعد از دوم خرداد به صف هواداری از شعار طرد رژیم ولایت فقیه پیوسته است.

2- چه تعداد از سازمان هایی که راه توده آنها را راست می نامد سبب تقاضاهایشان برای تحول اجتماعی ایران را شعار طرد رژیم ولایت فقیه انباشته است؟

3- چه میزان در همان آگاهی و اطلاعی که به مردم نسبت می دهید وزنه در خواست طرد رژیم ولایت فقیه سنگین تر شده است؟

4- در جمع نیروهایی که شما کعبه امال اتحاد برای تشکیل اتحاد ملی ایران جهت دفاع از جمهوریت فورموله کرده اید نسبت به گرایش یا طرد شعار طرد رژیم ولایت فقیه چه تغییراتی حاصل شده است.

پاسخ علمی و مبتنی بر تحقیق اجتماعی می تواند نمایانگر عمق این ادعا های راه توده باشد.

درخاتمه یاد اور می شود که انگار سیلی حقایق اجتماعی بر گوش راه توده هم موثر واقع می شود. چنین بادا !!

انتشار چند نامه به رهبر و هزینه سنگینی که تاکنون به نویسندگان این نامه ها و حتی منتشر کنندگان آنها وارد آمده، نشان داد که طی شش سال گذشته آن کانونی که باید نامه باران می شد، همین مقام و نهادی بود که وی در راس آن قرار گرفته است. واکنش و حساسیت نسبت به نامه نویسی خطاب به رهبر و یادآوری مسئولیت و نقش او در حوادث کشور چنان

سنگین است که حتی شخصیتی نظیر آیت الله طاهری اصفهان را هم شامل شد. آیا همین واکنش و حساسیت خود نشان نمی دهد که طی این سال ها - به هر دلیل و بهانه ای- از این امر غفلت شده و آن کانونی که باید مردم می شناختند و تکلیفشان را با آن روشن می کردند زیر چتر نامه نگاری به خاتمی پنهان ماند؟ نقل از پیک نت 82/5/7

به راستی دیگر چه باید نوشت؟

گفتنی بسیار است و وقت تنگ. به نظر نگارنده هم مشی راه توده انحراف اشکاری از منش سیاسی توده ای است وهم سنگ بنای تنوریک ان فرسنگ ها از تبیین استراتژی و تاکتیک های کمونیست ها فاصله دارد.

هاتف رحمانی

1382/5/7

توفان در فَنجان

- تفکری به شدت ایدئولوژیک سر آن دارد که در شعار به خلع سلاح ایدئولوژیک امر سیاست گذاری ها بپردازد . برای اجتناب از دادن بهانه بدست این ایدئولوژی ستیزان که درصوف فدانیان خلق ایران (اکثریت) هم کم نیستند سعی می شود در سطور آتی بی غلطیدن به دام ارزیابی ایدئولوژیک ، به “ سند مصوب کمیسیون تدوین سند سیاسی ” سازمان نگاهی بیندازیم . کاربرد این روش به دوعلت عمده اتخاذ می شود .
- 1- به دلیل فاصله عمیقی که سازمان فدانیان خلق ایران (اکثریت) نسبت به مواضع مارکسیستی پیش گرفته است .
 - 2- به دلیل آنکه سند پیشنهادی (کمیسیون تدوین سند سیاسی) حتی نسبت به اصول اولیه سوسیال دموکراسی هم بیگانه است .
- در چنین شرایطی چاره را در آن می بینیم که با نگاهی پراگماتیستی به ارزیابی این سند پرداخته شود .
- از منظر پراگماتیسم در تدوین هر سند ی برای امور اجتماعی و سیاسی ، “ کارآیی ” حرف اول را می زند یا باید یزند . تبیین این کارآیی نیازمند تشریح واقع گرایانه مقدماتی است که غرض گوینده ویا نویسنده را از (کارایی) مستتر در سند مدلل می سازد . لذا هر سند سیاسی ناگزیر از پاسخ به سوالاتی در چهارچوب زیر است .
- 1- در چه شرایطی از هستی جهانی هستیم ؟
 - 2- نیروهای عمل کننده و تعیین کننده در این بستر جهانی کدامند ؟
 - 3- ما “ نویسندگان سند ” در چه موقعیت واقعی در این مجموعه هستی قرار داریم ؟
 - 4- سند برای کدام جامعه تدوین و پیشنهاد شده است ؟
 - 5- نیروهای عمل کننده اجتماعی در این جامعه چه سرشت و تعریف کارکردی دارند ؟
 - 6- نیروهای همسو و نیروهای متقابل در تحقق خواسته های سند کدامند ؟
 - 7- کدامین تغییر در این جامعه جامع خواست “ کارآیی ” مورد نظر سند است ؟

8- کدام نیروها مستقیماً با کنش اجتماعی و سیاسی خویش در خدمت تحقق سند عمل می کنند ؟

9- ابزار ها ، امکانات ، عناصر مادی و معنوی موجود مورد نظر سند در جهت تحقق خواست های سند در چه وضعیت اجتماعی قرار دارند ؟

10- و....

(سند مصوب ..) در پاسخ به اولین سوال کاملاً خاموش است . خواننده سند به هیچ وجهی نمی تواند نظر نویسندگان سند رادر مورد وضعیت که جهان اجرای سند پیشنهادی انهاست دریابد . آیا این از روی فراموشی است یا عدم بها به نیازمندی تشریح موقعیت جهان ؟ ویا دلایل دیگری ممکن است داشته باشد . در متن سند جایی آمده است که “ ما ضمن مخالفت با آن سیاست های خارجی که از اعمال فشار به جمهوری اسلامی قصد سازش و معامله با این رژیم علیه دموکراسی در ایران و مغایر با منافع کشور ما را دارند ، تنها از آن نوع کارزار جهانی علیه جمهوری اسلامی استقبال می کنیم که در راستای منافع مردم ایران موثر بیفتد . ” پس از قرار در جهان هم نیروهای متفاوتی عمل می کنند که ممکن است مواضع برخی از آنها “ در راستای منافع مردم ایران موثر بیفتد ” وبرخی هم “ با اعمال فشار به جمهوری اسلامی قصد سازش و معامله با این رژیم ” را داشته باشند . آیا فدانیان خلق که در طی این سال ها تلاش کرده اند با ترتیب دادن سازمانی شیشه ای همه منظر آن را به روی ناظرین قابل مشاهده نمایند ، چرا در جایی به این اهمیت که حتی بر اساس نگرانی سند می تواند تاثیر تعیین کننده ای بر اهداف مورد نظر سند داشته باشد سکوت می کنند واز شفاف سازی می پرهیزند ؟ این بخش از سند از منظر پراگماتیستیک هم نارسا و معیوب است . وراه به جایی نخواهد برد .

با توجه به پاسخ سوال اول وضعیت سوال های دوم و سوم هم روشن می شود . هیچ رابطه کارکردی بین اهداف مورد نظر نویسندگان سند با جهان واقعی که در آن به سر می برند توضیح داده نمی شود . هیچ تعریف روشنی از نیروها و موقعیت های پراتیک

در عرصه کنش و واکنش مورد نظر سند برای اجرا وجود ندارد. و حاصل، گنجی و سر درگمی مخاطبین سند است که در کجای جهان ایستاده ایم؟

در پاسخ به سوال چهارم سند گویای آنست که "هدف راهبردی ما استقرار یک جمهوری دموکراتیک، لائیک و فدرال در ایران است." پس حوزه اجرای سند جغرافیای ایران است. بسیار خوب در این ایرانی که مورد نظر سند است نیروهای عمل کننده اجتماعی در این جامعه چه سرشت و تعریف کارکردی دارند؟ سند در این رابطه هم خاموش است و از توضیح ابتدایی ترین معیار های جامعه شناختی از نیروهای عمل کننده باز می ماند. سند مصوب بدون تشریح موقعیت اجتماع ایران یگراست به اصل مطلب می پردازد و اعلام می کند "شرط ضرور برای تحقق آن (یعنی هدف راهبردی سند) برکناری جمهوری اسلامی به مثابه مانع اصلی برقراری دموکراسی در کشور است" و البته تصریح می کند که "مبارزه ما .. متوجه نفی و نقد مواضع هر جریانی از حکومت خواهد بود که یه هر شکل خواهان حفظ حکومت دینی است" و راه کار این مبارزه را هم نشان می دهد که "ما در پی آن نوع از تحول سیاسی رادیکال هستیم که بر گذار مسالمت آمیز متکی شود" و در تحقق شعار های سند یعنی "رفراندوم، تشکیل مجلس موسسان، تغییر قانون اساسی و تعیین نوع حکومت جایگزین" مارا یاری نماید. در همین فراز پرسیدنی است که آیا برگزار کننده رفراندوم چه کس یا کسانی خواهند بود؟ آیا جمهوری اسلامی که "مانع اصلی برقراری دموکراسی" در کشور است برگزار کننده این رفراندوم خواهد بود؟ یا آیا فشار نیروهای بین المللی (که به بی شکل ترین شکل خویش در سند یازتاب یافته اند) سبب برگزاری این رفراندوم خواهد بود؟ آیا تکلیف دولت مستقر با توجه به اینکه اگر در مقابل مسالمت جان سختی کرد چه خواهد بود؟ آیا باید مبارزه را تعطیل و یا تعلیق به محال کرد؟ و

سند مصوب در پاسخ به این پرسش هم که نیروهای همسو و نیروهای مقابل در تحقق اهداف سند کدامند؟ موضعی نامتعیین و دو پهلو اتخاذ کرده است. از یکطرف

تاکید می کند که خواهان تحول سیاسی رادیکال از طریق "نافرمانی و مقاومت مدنی توده ای" با "گسترش مبارزات اعتراضی - مطالباتی در میان کارگران و زحمتکشان، دانشجویان و جوانان، زنان، روشنفکران، اقلیت های ملی و مذهبی و دیگر گروهها و اقشار اجتماعی ترقیخواه" بر علیه رژیم حاکم است. از سوی دیگر از این اصل اولیه و بدیهی سر باز می زند که نافرمانی و مقاومت مدنی توده ای بدون شکل گرفتن و سازمان یابی نهاد های مدنی کاریست بی اثر و عقیم. این را حتی تجربه پیش پا افتاده ترین دموکراسی های غربی هم به وضوح نشان می دهد. سند بدون ترسیم چهره ای واقعی از موقعیت نیروهای اجتماعی، انشالله گریه است گویان به سمت تحقق خواست هایش خیز بر می دارد. این مطلب در شکل گیری جبهه مورد نظر سند هم ساری و جاریست. جبهه مورد نظر سند جبهه ایست بی شکل، فرا طبقاتی و مخدوش که حتی در صورت تشکیل موقت هم در اولین گام های تعیین رابطه گروه ها با قدرت از هم خواهد پاشید. در این سند مضمون اصلی هر تحولی که همانا قدرت است به عمد یا به سهو مسکوت مانده است تا ناگزیر به تشریح کنش ها و واکنش های نیروهای مختلف اجتماعی نباشد. مهم تر از تمام این نکات ذکر شده، سند نوعی ابراز انحلال سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است به نفع نیروی تازه شکل گرفته ای به نام اتحاد جمهوری خواهان ایران. سند در هر گوشه ای از بیان خویش ناتوان که باشد در اعلام این انحلال به بانگ رسا گویا و تمام است.

تغییر یکباره و سراسیمه از موضع دفاع از جبهه اصلاحات و اصلاح طلبی به مواضع سرنگونی طلبی و اعلام شعار شدید و غلیظ مرگ اصلاح طلبان دوم خرداد بیش از آنکه بیانگر دریافت واقعی تنظیم کنندگان سند از روح تحولات اجتماعی - سیاسی ایران باشد نشانگر شتابکاری آنها در جذب متحدین جدیدی است که راه انحلال سازمان در دل اتحاد جمهوری خواهان را تسهیل خواهند نمود. بررسی عمیق تر سند نشانگر طوفانیست در فتنان که با ظاهری آرمان گریز به ورطه ایده آلیسمی در غلطیده است که صد ها سیلی اجتماعی هم قادر به نجاتش نخواهد بود. از نقطه نظر

پراگماتیستی باید بار دیگر هم به نئو لیبرالیسم جهانی تبریک گفت که موفق شده است یکی از گردان های مبارز خلق ایران را چنین آسان و کم هزینه در سیستم خویش هضم و استحاله نماید .

82/06/16

هاتف رحمانی

پاسخی به مقاله «توفان در فنجان»

حداکثر خواست و آرزوی ما همان جمهوری دموکراتیک، لائیک و فدرال است و نه چیزی بیشتر. حکومت شورائی مدنظر ما نیست و استقرار سوسیالیسم را هم در دستور نداریم

مائش‌الله سلیمی

دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۲ - ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۳

مقاله ای در اخبار روز ۱۳ سپتامبر نوشته شده که لازم دیدم نکاتی را پیرامون آن متذکر شوم. با خوش بینی به نیت نویسنده «توفان در فنجان» که خواسته است با عکس العمل سریع، اکثریت را از خطا برحذر دارد، صمیمانه از ایشان تشکر می کنم.

حقیقت این است که صرف نظر از عنوان مقاله که یادآور فرهنگ اتحادستیز حاکم بر جامعه سیاسی کشورمان است، خوشحالم از این که نقدی صورت گرفته است و باید آن را ارج نهاد. به ارائه برخی پاسخ ها می پردازم.

آن چه که در وهله اول جلب توجه می کند این است که کلمه «فوق العاده»، از جلوی «کنگره» افتاده است. آیا عمدی بوده یا سهوی، توضیح آن را به نویسنده مطلب آقای هاتف رحمانی واگذار می کنم.

واقعیت این است که برای نقد سند سیاسی علاوه بر دقت روی مضمون آن، توجه به «فوق العاده» بودن کنگره نیز ضروری است.

معنای کنگره فوق العاده این است که یک یا چند موضوع عاجل می تواند سبب ساز تشکیل کنگره فوق العاده شود. و بسیار طبیعی است که در چنین حالت هایی فقط آن موارد مورد بحث و تصمیم گیری قرار می گیرند. از این رو باید توجه

داشت که «کمیسیون تدوین سند سیاسی» در چارچوب معینی وظیفه مند بود و هر انتقادی که بر کار آن صورت گیرد، باید با در نظر داشت این چارچوب باشد. بنابر این بدون اینکه بخواهم ۹ موردی را که آقای رحمانی مرقوم فرموده اند رد یا تایید کنم، ایشان را دعوت می کنم تا یک بار دیگر در معنای فوق العاده بودن کنگره دقت کنند.

از ایراد فوق که بگذریم، از نویسنده «توفان در فوجان» صمیمانه خواستارم که ما را در باز کردن چند معمائی که در اول نوشته شان مطرح کرده اند، یاری نمایند: شروع مطلب به این شرح است:

«تفکری به شدت ایدئولوژیک سر آن دارد که در شعار به خلع سلاح ایدئولوژیک امر سیاست گذاری ها بپردازد» و سپس اضافه می کند «برای اجتناب از دادن بهانه به دست این ایدئولوژی ستیزان... سعی می شود در سطور آتی بی غلطیدن به دام ارزیابی ایدئولوژیک به سند مصوب کمیسیون سیاسی نگاهی بیاندازد.» در همین چند سطر فوق معماها آن قدر زیاد است که جدا پیدا کردن پرتقال فروش را دشوار کرده است.

تفکری به شدت ایدئولوژیک به خلع سلاح ایدئولوژیک امر سیاست گذاری ها پرداخته است. سوال این جاست که این چه نوع تفکر ایدئولوژیک است که با ایدئولوژیک کردن امر سیاست گذاری مخالف است و کمر به خلع سلاح آن بسته است؟

هم ایدئولوژیک است و هم به خلع سلاح آن برخاسته است. چگونه و چه جوری؟ این ایدئولوژی از کدام جنس است؟ منشاء آن کدام است؟ به خلع سلاح کدام نوع ایدئولوژی تصمیم گرفته است؟

نویسنده به همین معماهای فوق بسنده نمی کند و خواننده را به معماهای پیچیده تر دیگر سوق می دهد.

«ایدئولوژی ستیزان که در درون اکثریت کم نیستند...»

این ایدئولوژی ستیزان آیا همان صاحبان «تفکری به شدت ایدئولوژیک» هستند؟ این ایدئولوژی از چه قماش است که پرچم «ستیز» با ایدئولوژی فرضی دیگر برافراشته است؟

خیلی جالب است. هم ایدئولوژیک است، هم ایدئولوژی ستیز و جالب تر این که دام هم برای ارزیابی ایدئولوژیک گسترده است.

پس از این معماهای فراوان گرچه نگارنده از معرفی تفکر به شدت ایدئولوژیک خودداری می کند، اما به تفکر مورد «ستیز» اشاره ای بدین گونه دارد: «فاصله عمیقی که سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نسبت به مواضع مارکسیستی در پیش گرفته است» و...

پس شاید این فاصله گرفتن از مواضع مارکسیستی به زعم ایشان ستیز با ایدئولوژی معنی می دهد.

با صرف نظر از چند سوالی نظیر: این مواضع مارکسیستی کدام هایند؟ که اکثریت فاصله عمیق از آن پیدا کرده است و یا سوالی نظیر کدام نهاد و یا شخص و جریان سیاسی این فاصله را «گز» می کند، می رسیم به پرسش دیگر و آن این که آیا فاصله عمیق از مارکسیسم به معنای ستیز با ایدئولوژی است؟

از نظر آقای رحمانی اگر روزی روزگاری، اکثریت اعلام کند که به مارکسیسم به مثابه ایدئولوژی نگاه نمی کند، و اصلاً به کار گیری واژه مارکسیسم را صحیح نمی داند، آیا پرچم ایدئولوژی ستیزی برداشته است؟ اگر غیر از این است، لطفاً هدف اصلی تان را برای خواننده توضیح دهید.

سپس آقای رحمانی افزوده اند که سند پیشنهادی از اصول اولیه سوسیال دموکراسی هم بیگانه است.

آیا زمان تکرار حرف های کلی سپری نشده است؟ این اصول اولیه سوسیال دموکراسی کدام ها هستند؟ حداقل دو و یا سه تا از این اصول را برای خواننده یادآوری می کردند، لافل می شد در مورد این ادعا قضاوت کرد.

در ضمن چه نوع سوسیال دموکراسی، نوع روسی یا اروپائی آن مورد نظر نگارنده است؟

در قسمت آخر این بخش باید تاکید کرد که هیچ کدام از تدوین کنندگان سند، ادعای سندنویسی برای سوسیال دموکراسی را نداشته اند تا از اصول اولیه آن به دور افتند.

از این مجموعه که بگذریم، ۹ موردی را که نگارنده تاکید دارد باید در برنامه نویسی بدان توجه نمود، به لحاظ متدیک می توان با همه آن ها موافق بود. اما چنانچه گفته شد در جای خودش.

علاوه بر این یادآوری نکته دیگری نیز ضروری است و آن این که چپ با مسائلی روبرو است که دیگر نمی توان با تئوری های معروف به آن پاسخ داد.

اختلاف اصلی در این جاست. عده ای تلاش دارند با حفظ هسته های اصلی آن تئوری ها، به تحلیل جهان و جامعه پردازند و عده ای دیگر نقد ریشه ای آن ها را طالبند و تعدادی دیگر راه میانه را در این زمینه در پیش گرفته اند.

اگر از این زاویه به مساله نگاه کنیم، اتفاقاً مشکل ما این نیست که از خود سوال نمی کنیم «در چه شرایطی از هستی جهانی هستیم». گرفتاری ما در این است که پاسخ های متفاوتی به سوال فوق و پرسش های دیگری از این دست داده می شود.

بنابر این پی بندی به متد پیشنهادی نویسنده محترم، بخودی خود تضمین کننده پاسخ صحیح و یا حتی یکسانی به سوال فوق نیست. این احتمال بسیار جدی است که حتی با یک متد به نتایج متفاوت رسید.

و اما چند نکته ای نیز در مورد ایرادات وارده از زاویه کارائی به سند!

از ایرادات اول و دوم و سوم به سند می گذرم، زیرا ایراداتی متدیک است و در حیطه سند سیاسی برای کنگره فوق العاده نیست. اما این به معنای کم اهمیت بودن آن ها نمی باشد. در عین حال می توان در سه زمینه فوق تا آن جایی که به صراحت گوئی مربوط است، به آقای رحمانی حق داد. زیرا سند می توانست در سه زمینه فوق و به ویژه در دو زمینه آخر، روشن تر حرف بزند. و اما در نقد پاسخ چهارم، نگارنده خوشبختانه از فورمول زیر «هدف راهبردی ما استقرار یک جمهوری دموکراتیک، لائیک و فدرال در ایران است» دریافته است که کمیسیون برای ایران برنامه نوشته است.

واقعاً جای بسی خوشبختی است که این موضوع فهمیده شده است و اگر این فورمول نبود، ممکن بود این طور برداشت شود که «اکثریت» برای ایران برنامه ننوشته است!!

سپس سوال هایی در این زمینه مطرح شده و پاسخ های «کمیسیون» قانع کننده تشخیص داده نشده اند. از جمله ایراد به روش پیش بینی گرفته اند و نیز سوال داشته اند که برگزارکننده رفرا ندیم و یا دعوت کننده مجلس موسسان کیستند؟ و سوال کرده اند که آیا **جمهوری اسلامی** این کارها را خواهد کرد؟

سند مورد اشاره در یک موضوع در این زمینه قاطع است و آن مانع اصلی بودن جمهوری اسلامی برای برقراری دموکراسی در ایران. روش پیشنهادی ما روشی مسالمت آمیز است. حال سیر حوادث، در شکل و روش مبارزه چه تغییراتی را ممکن است به وجود بیاورد، موضوع فردا است و طبیعی است که پیشگویی کار «اکثریت» نیست.

آقای هاتف رحمانی در ادامه می افزایند: «سند بدون ترسیم چهره ای واقعی از موقعیت نیروهای اجتماعی ... به سمت تحقق خواست هایش خیز بر می دارد» و در همین راستا به نقد سیاست جبهه ای سازمان (اکثریت) می پردازد و می نویسد: «جبهه مورد نظر سند جبهه ای است بی شکل، فراطبقاتی و مخدوش...»

و در نهایت تیر آخر را شلیک می کند و قلم می زند که:
«از نقطه نظر پراگماتیستی باید بار دیگر هم به نئولیبرالیسم جهانی تبریک گفت
که موفق شده است یکی از گردان های مبارز خلق ایران را چنین آسان و کم
هزینه در سیستم خویش هضم و استحاله نماید.»

دوست عزیز!

حداکثر خواست و آروزی ما (به برداشت من) همان جمهوری دموکراتیک، لائیک
و فدرال است و نه چیزی بیشتر. حکومت شورائی مدنظر ما نیست و استقرار
سوسیالیسم را هم در دستور نداریم. اگر از این زاویه نئولیبرال هستیم به ما
تبریک بگوئید. درست به همین دلیل نیز جبهه پیشنهادی ما، شامل همه نیروهایی
است که برای چنین جمهوری ای می رزمند. و صد البته در این جبهه دندان
شماری طبقاتی صورت نگرفته است.

باور داشته باشیم که پافشاری بر متد گذشته ما را توانمند نخواهد کرد.

طبقاتی کردن مبارزه برای دموکراسی، نه تنها موجب تقویت جبهه زحمتکشان
نمی شود، بلکه آن را تضعیف می کند. حتی از موضع مارکسیستی نیز طبقه
کارگر و دیگر زحمتکشان از دموکراسی بیشترین سود را می برند.

بنابر این، ایراد به سیاست جبهه ای سند در این نیست که فراطبقاتی است، بلکه
در این است که هنوز تمامی نیروهای جبهه دموکراسی را در برنگرفته است و
این آن نکته ای است که امیدوارم در کنگره فوق العاده به آن توجه شود!

بر دست ها زنجیر، بر چشم ها دستار

پاسخی به آقای خشایار دیهیمی

- من یکی از بیشمار «هیچکس»‌ام. همانانی که در عرض حداقل پنجاه سال گذشته به تمامی انکار شده اند. کوچکترین اینانم به فهم و شعور و شاید خیره سر که دست به نگارش جوابیه ای زده ام
- بزرگترین اشتباه شما اینست که کلیت حرکت های اجتماعی ایران امروز را در دو چهره به شدت جناحی شده تحت عنوان اقتدار گرا و اصلاح طلب محدود ساخته اید. اولی را لولو می نمایانید که از دومین فرشته خلق شود

پنجشنبه ۴ دی ۱۳۸۲ - ۲۵ دسامبر ۲۰۰۳

توضیح مختصر: این نامه در پاسخ به نامه های مسلسلی که از سوی آقای خشایار دیهیمی خطاب به «هیچکس و همه کس» در روزنامه یاس نو روزهای زوج منتشر می شود نگاشته و در تاریخ پنجشنبه بیست و نهم آذر ماه توسط پست الکترونیکی و فاکس به یاس نو ارسال شد. اما متأسفانه همچنان که انتظار می رفت از انتشار آن خودداری کردند. لذا زحمت انتشار آن به دوش اخبار روز افتاد. با سپاس فراوان.
آقای دیهیمی

سلام، من یکی از بیشمار «هیچکس»‌ام. همانانی که در عرض حداقل پنجاه سال گذشته به تمامی انکار شده اند. کوچکترین اینانم به فهم و شعور و شاید خیره سر که دست به نگارش جوابیه ای زده ام. اول از انگیزه این نامه بگویم. همین که خطابتان به «هیچکس و همه کس» بود مورمور دست و پنجه نرم کردنی در عرصه تفکر و اندیشه سیاسی در تریبونی مجاز را به تنم انداخت. بی هیچ پیش داوری در مورد نیات و عمل شما، به همان صداقتی اعتماد کرده ام که ادعای آن را دارید. نامه های شما به من می گویند که اوضاع بحرانی تر از آن است که نموده می شود. همین که

امروز شما بعنوان روشنفکری نیمه خودی یا نخودی تریبونی ساخته اید در نیمه ارگان حزب حاکم، چیزی که در تمام طول دهه ها، جز در اندک مقاطع کوتاه از ما «هیچکس»‌ها دریغ شده است. و شگفتا هر وقت که بوده ایم سیاست و اندیشه و آزادی در این مرز و بوم شکوفا و جهل و خرافه در تنگنا بوده است. ومخاطبتان را «هیچکس»‌ها قرار داده اید گویای وخامت اوضاع سیاسی و اجتماعی ماست. شما کار نیکی می کنید که به گفتگو دعوت می کنید. اما نمی توانید اولین نیاز اصل گفتگوی دو طرفه یعنی انتخاب موضوع و حوزه بحث با شراکت دو طرف گفتگو را تضمین کنید. آنقدر خطوط قرمز دست و پای شما و مسولین نیمه ارگان حزب حاکم را بسته است که گامی نرفته دچار سکتته خواهید شد. و نتیجه مونولوگی است در فضایی مبهوت.

آقای دیهیمی، شما درست انتخاب کرده اید. ما قبیله «هیچ کس» سلاخی جز اندیشه و استدلال و عقلانیت در اختیار نداریم. و به تعداد بسیاریم، و شما آمده اید که با همین سلاح مرا وادار به پذیرشتان کنید. اما کمی اشتباه محاسبه دارید. این قبیله بیشمار «هیچکسان» به گواهی تاریخ معاصر، عرصه بحث و استدلالشان را خود با استقلال انتخاب می کنند و این را حق مسلم خود دانسته و همه هزینه های این خیره سری را هم پرداخته اند و خواهند پرداخت. بزرگترین اشتباه شما اینست که کلیت حرکت های اجتماعی ایران امروز را در دو چهره به شدت جناحی شده تحت عنوان اقتدار گرا و اصلاح طلب محدود ساخته اید. اولی را لولو می نمایانید که از دومین فرشته خلق شود. این کار شدنی نیست آقای دیهیمی. گیریم که چنگی هم به خراشی بر چهره اصلاح طلبان می کشید. بیاییم حوزه بحث را به اشتراک انتخاب کنیم. در استانه انتخابات شما به خود حق داده اید که موجد گفتگویی باشید و دست مریزاد. موضوع بسیار خوب و مناسبی است. حال بیایید از مقدمات این بحث شروع کنیم. خواهش می کنم نگویند اوضاع بغرنج است، که مردم باید توجیه شوند. این طرز تفکر از همان قیم مابی ای سرچشمه می گیرد که دهه ها گریبان من و شمای روشنفکر را گرفته

بوده و همچنان سر به همین دریچه تنگ، هر وقت قافیه ای را ناساز می یابیم به صحرای توجیه "مردم باید بدانند" می گریزیم. و در این ادعا هم متاسفانه صادق نیستیم و بسیار حقایق که از مردم می پوشانیم. خواهش من اینست که بیاییم از مقدمات شروع کنیم. با قبول این تعریف که انتخابات وسیله اعمال اراده مردم در اداره امورشان است، بررسی کنیم که:

1. آیا هدف از انتخابات کنونی چیست؟ آیا قادر است اراده مردم را اعمال نماید؟
2. یک انتخابات دارای چه مشخصه هایی باید باشد؟ و آیا آن شرایط در اینجا محقق است؟
3. آیا انتخاب کردن و یا شرکت در انتخابات تکلیف است یا حق؟
4. آن وضعیت بغرنجی که سرنوشت سازش می خوانید و ترس از غلبه توتالیتاریسم را در هر نامه تان فریاد می کنید ناشی از چه ساختار هایی است؟ و چرا چنین است؟
5. آیا به فرض شرکت گسترده مردم و پیروزی قاطع اصلاح طلبان، آیا مجلس هفتم حتی به اندازه مجلس ششم توان و کارایی خواهد داشت؟ چه شواهد عقلی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را برای تحلیل این موضوع دارید؟ (غیر از لولو نمایی اقتدارگرایان)
6. آیا حزب حاکمی که - رادیکال ترین نیروی اصلاحات - در عرض دو ماه مواضع ضد و نقیضی را در رابطه با همین انتخابات از زمزمه تحریم گرفته تا پذیرش نظارت استصوابی در حد مجلس ششم اتخاذ کرده است به فرض پیروزی مجدد چه تاجی و با کدامین برنامه عملی بر سر خلاق خواهد زد؟
آقای دیهیمی!

اجازه بدهید تحلیل خود را نیز از این سینه به تنور چسباندن اصلاح طلبان شرمنده در چند خط بیان کنم. امید که جسارت مرا به دیده اغماض بنگرید. واقعیت اینست که بخشی از اصلاح طلبان حاکم تازه دارند مزه «هیچکس» بودن را می فهمند. اینان بعد از 25 سال زیستن در آسایش قدرت، امروزه با رقیبی مواجه شده اند که

عینا با توسل به حربه های دست آویز اینان یعنی قانون گرای، و... با کله در گردابی فرو رفته اند که نتیجه نهایی آن چیزی جز رانده شدن به صفوف پرشمار ما «هیچکس» ها نیست. اینان در بن بست قرار گرفته اند و سعی دارند با یارگیری اجتماعی این بن بست را بشکنند ولی متاسفانه جرات و جسارت آن را ندارند که به اهرم های اصلی گرداننده این بازی حتی اشاره ای بکنند. بزرگترین حربه اینان، که متاسفانه شما نیز آن را مستمسکی برای استدلال هایتان ساخته اید، به نمایش گذاشتن چهره ای خشن، غول اسا، بی منطق و در یک جمله لولو ساختن از رقیب سیاسی شان است. (بیش از 6 سال است که می گویند گروه فشار را می شناسند و هنوز جز برای معاملات پشت پرده دریغ از افشا یک اسم) اما خوشبختانه مردم روز به روز به عمق این ترفند آشناتر شده و با استفاده از حق مسلم نادیده گرفته شده شان از هر دو سو، یعنی صندوق های رای، اعتراض خود و بی اعتمادیشان را به هر دو جناح اعلام می کنند. یادمان باشد که با جمع جبری درصدهای شرکت کننده در انتخابات دومین شوراهای اسلامی شهر و روستا که بالغ بر 37/49 درصد بود (که در تحلیلی علمی بسیار جای چون و چرا دارد) و مقایسه آن با انتخابات دوره ششم مجلس درصد کاهش آرا چیزی قریب به 35/5 درصد بوده است، که این رقم در شهرهایی چون تهران، اصفهان، بوشهر، یزد و... به 50 درصد و بالاتر می رسد. به راستی در عرض سه سال چه اتفاقی افتاد آقای دیهیمی؟ این هم پاسخی در خور می طلبد که امیدوارم در نامه ها و یا مقاله های شما بدان پرداخته شود. در این نامه هم به عادت مالوف به خودسانسوری، مراعات حال شما و روزنامه تریبون شما گردید وگرنه مثنوی هفتاد من کاغذ است حکایت «هیچکس» ها در این بوم و بر. در خاتمه دوست دارم مطلب را با بیتی از بانوی غزل پارسی خانم سیمین بهبهانی به پایان ببرم که وصف حال حداقل پنجاه سال گذشته ما «هیچکس» هاست.

بر دست ها زنجیر، بر چشم ها دستار
بگو کجا بردند؟، مگو کجا رفتیم.

ارگ به غمگساری بال افشانده است

تقدیم به خاطره زنده یاد ایرج بسطامی و همه جانباختگان زلزله جانخراش بم

ارگ اگر دیوارهایش در خون طپیده است، از سر هم دردی است. نخواستہ است شرمسار چهره های گرمی که در غوغای زلزله در طشت خون و آوار وخفگی خفته اند بی طرف مانده باشد. در خویش طپیده است تا ناله های بی پناهان بی پژواک نماند

سه شنبه ۹ دی ۱۳۸۲ - ۳۰ دسامبر ۲۰۰۳

از بهت حادثه فرود آمده ام. تاکسی می ایستد. پیاده می شوم و در حالیکه چشم های خیسم را به دستمالی می فشارم در پیاده رو به راه می افتم. صدای ریز و عاشقانه ایرج بسطامی همه ی ذهنم را انباشته است. توی ماشین که بودیم، راننده با اصرار خاصی و با بلند کردن صدای پخش ماشین سعی کرده بود توجه مسافری را به صاحب صدا جلب کند. دونفر زن بودند مسافران و با راننده سه نفر مرد بودیم. واشک ها سرریز کرده بود تا حق هق راننده و «تحریرهای» بسطامی بال کشیده بود در خیابان و رفته بود تا دور دست خاطره، و در سکوت از ناگفته ها شنیده بودیم. باران نرمی می بارد و صحنه ها در متن صدای بسطامی در حضوری شگفت رژه می روند. جای مکثی نیست. کجای این هجوم پایان ناگیر فاجعه باید مکث کنم؟ تیتز روزنامه شرق قد می افرازد و زل می زند در هجوم تصاویر. «مرگ ارگ» یکباره شعله ای می شوم از درد و داغ و تاسف. دلم می خواهد نویسنده را پیدا کنم و با دعوت به یک فنجان همدردی، به او بگویم که ارگ نمی میرد. این تجسم مدنیت دو هزار ساله، که خشت به خشت آن یادگار های گذران این کهن بوم و بر است، با مرگ آشنایی نخواهد داشت. این زلزله هم بی خودی خیال کرده است که با رقص شتری

دوازده ثانیه ایش می توانسته است ارگ را با مرگ آشنا کند. او اولین نبوده از بدخواهان ارگ و آخرین هم نخواهد بود. آخر او نمی داند که ارگ همان باروی بلند حضور تاریخی ماست که بر سینه موج دشت های کویری به پاسداری نشسته است تا حکایتگر پایداری مردمی باشد در تاراج های رفته بر این انبوه ستم دیدگان در چشم انداز تاریخ. و نشانه ی خشت خام زدن دشمنان بر آب، گیرم که حالا قدر قدرتی چون زلزله هم بسیج شده باشد به نامهربانی.

ارگ اگر دیوارهایش در خون طپیده است، از سر هم دردی است. نخواستہ است شرمسار چهره های گرمی که در غوغای زلزله در طشت خون و آوار وخفگی خفته اند بی طرف مانده باشد. در خویش طپیده است تا ناله های بی پناهان بی پژواک نماند. تا حرمت مردمانی که قرن ها را با تکیه بر عظمت ارگ سر بر آسمان آزادی و استقلال سوده اند لکه دار نشود. ارگ پیرتر و استوار تر از آنست که زلزله ها با رقص بی هنگام شتریشان یارای درهم کوبیدنش را بیابد. ارگ به تسلیم همه ی آنانی نشسته است که قرن ها، با سیلی قناعت و گرانجانی صورت گرسنه شان را سرخ داشته اند تا حلاج وش زردای چهره به دشمن خودی و بیگانه باز ننمایند. ارگ به پاس داشت شهد شیرین خرمایی که از رنج بی چیزان بم شهره عالم گردیده است بال هایش را به عزا تکانده است.

حالا باید ای میلی بزنم و نویسنده شاید شوکه و مبهوت روزنامه شرق را هم خبر کنم که بیاید به یارای قلم شیرین و جاندارش راز غصه های ارگ را باز کاویم. بیاید و باهم بنویسیم که ارگ مردنی نیست.

اگر بالی به خون افشانده است این پیر، از غم فرزندان است. هم آنانی که امروزشان را در تسلسل شب های حسرت همیشه شان با شماره های پنج رقمی جان باختگان به جهان اعلان می کنند. و البته هم امروز است که ارگ می بیند که بر خلاف کج سلیفگی، بی بتگی، بی اعتباری و بیگانگی متولیان رسمی اش چه فرزندان دارد در این مرزو بوم دیرین. از این شکوه پآوری، شانه های ارگ را می بینم که با عبوری

دو هزار ساله از یورش باران و آفتاب و بوران و ایلغار همیشه از تاتاران خودی و بیگانه، در این آخرین تیر دشمن کام زلزله قد بر افراشته است بر ستبر آسمان غم آلود و عزادار بم. سرفراز و مغرور، با چهره ای فرو کشیده به ماتم عزیزانش حکایت تلاش دیرین فرزندان را باز می گوید که درازترین قصه اش داستان برابری با چپاول و غارتی است که همیشه ی همیشه ها جاری بوده است، تا شهد شیرین و زندگی ساز خرمایش جان جهانی را شادکام گرداند با رنجی که برده است و می برد و خواهد برد. و ارگ می داند که فردا هم باز خرمای زندگی آفرین بم بر سفره های جهان میهمان خواهد شد.

دوست نویسنده من، فردا حتما بنویس که ارگ عزادار، گردن افراشته ی غرورپرست که فرزندان در وقوع فاجعه، با یاری های باشکوه انسانی خویش خلق کرده اند. بیا ارگ را دوباره ببینیم که با صدای ریز و عاشقانه ایرج بسطامی، در این فراز از قافله تاریخش باز می خواند که عاشق و معشوق، می و میخانه از عطر این یاری بوی گل گرفته است.

اشک هایم با باران ریز و نرمی که خیس کرده است به روی گونه هایم می لغزد. بهت حادثه در دوردست خاطره فرود می آید و گامهایم سرعت می گیرند ... چقدر از این غافله عقب افتاده ام؟

هاتف رحمانی

1382/10/08

جدول 1 پراکندگی نامزدها در 8 لیست

مقایسه 8 لیست انتخاباتی تهران

تعداد حمایت	انتلاف ایران	آبادانی و توسعه	متخصصان	نواندیشان	ایشانگران	خدمت گذاران	چکاد	آبادگران	اسامی نامزدها ۱
2	-	-	-	-	-	-	*	*	حداد عادل
3	-	-	-	-	-	*	*	*	خوش چهره
2	-	-	-	-	*	-	-	*	دانش جعفری
2	-	-	-	-	-	-	*	*	کوچک زاده
3	-	-	-	-	*	-	*	*	احمد احمدی
1	-	-	-	-	-	-	-	*	توکلی
1	-	-	-	-	-	-	-	*	اختری
1	-	-	-	-	-	-	-	*	متکی
1	-	-	-	-	-	-	-	*	فدایی
1	-	-	-	-	-	-	-	*	طباطبایی
3	-	-	-	-	*	*	-	*	افروغ
2	-	-	-	-	-	*	-	*	ناداران
1	-	-	-	-	-	-	-	*	زاکانی
1	-	-	-	-	-	-	-	*	سروری
3	-	-	-	-	*	-	*	*	عباسپور
1	-	-	-	-	-	-	-	*	رهبر
1	-	-	-	-	-	-	-	*	کدخدا
2	-	-	-	-	-	-	*	*	فیاض یخش
1	-	-	-	-	-	-	-	*	آلیا
2	-	-	-	-	-	*	-	*	افتخاری
2	-	-	-	-	-	*	-	*	امین زاده
3	-	-	-	*	*	-	-	*	ابوطالب
1	-	-	-	-	-	-	-	*	موسوی
1	-	-	-	-	-	-	-	*	نجابت
2	-	-	-	-	*	-	-	*	ریاض
2	-	-	-	-	-	-	*	*	مصباحی
1	-	-	-	-	-	-	-	*	شیخ الاسلام
3	-	-	-	*	-	-	*	*	خادم
2	-	-	-	-	-	*	-	-	کاتوزیان
1	-	-	-	-	-	-	-	-	هاشمی

عدالت شیخانه در انتخابات هفتم مجلس

انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی محل چالش های بسیاری شده است . انگار نقطه عطفی در ادامه یا عدم ادامه رژیم ولایتی باشد در ایران امروز . به این انتخابات از منظر های مختلفی توجه شده است . اپوزیسیون خارج از حکومت در مجموع به تحریم فرا خوانده اند و بخشی از اصلاح طلبان حکومتی برای اینکه لفظ تحریم را بکار نبرده باشند از کلمات « شرکت نمی کنیم » استفاده کرده اند . و بخش های رادیکال تر آن مثل جنبش دانشجویی ضمن تحریم دعوت به « همه پرسى » کرده اند . دستگاه های تبلیغی نظام یکپارچه با یقه درانی سعی در عادلانه ورقابتی و آزاد جلوه دادن این انتخابات دارند . و روشنفکران زینت قدرت هم با توجیهات خر رنگ کن مبنی بر ضرورت شرکت در انتخابات خود را به حماقتی تاریخی سپرده اند . صرفنظر از این نحوه بر خورد ها ، ضرورت توضیح بیشتر نا عادلانه بودن ، غیر رقابتی بودن و نمایشی بودن این تلاش مذبحانه رژیم برای اکثریت غیر سیاسی جامعه امری انکار نا پذیر است . صاحب این قلم صرف نظر از موضع گیری ویژه در این مقاله سعی کرده است عمق و وسعت ادعا های رژیم ولایت را به چالش کشد . مبنای تحلیلی ما نکات پذیرفته شده ایست که از زبان بالاترین مقامات نظام اظهار شده است . نکاتی چون حق مردم برای گزینش ، حق کاندیدا ها برای نامزدی و رعایت حقوق احاد ملت بر مبنای الفبای اعتقادی خویش .

بدین منظور 8 لیست ارائه شده از راست ترین تا چپ ترین ائتلاف های شرکت کننده را مورد بررسی قرار داده ایم . لازم به ذکر است که با افزایش تعداد لیست ها تغییر چندانی در این بررسی بوجود نخواهد آمد چراکه انتخاب سایر لیست های معروف مثل جبهه وفاق هم شامل همین افراد است .

بر اساس بررسی این لیست ها کل افراد شامل بالغ بر 123 نفر است که پراکندگی واسامی آنها در لیست هشتگانه به شرح جدول زیر است .

2	-	*	*	-	-	-	-	-	چیت ساز
1	-	-	*	-	-	-	-	-	مرزبان
1	-	-	*	-	-	-	-	-	خدا بنده لو
4	*	*	*	*	-	-	-	-	اوشال
1	-	-	*	-	-	-	-	-	کیاری
2	-	-	*	-	*	-	-	-	اقا میری
2	*	*	-	-	-	-	-	-	دعایی
2	*	*	-	-	-	-	-	-	اشرفی اصفہائی
1	-	*	-	-	-	-	-	-	سجادی
2	*	*	-	-	-	-	-	-	سفیری
2	*	*	-	-	-	-	-	-	درخشنده
2	*	*	-	-	-	-	-	-	علی توکلی
3	-	*	-	*	*	-	-	-	قزوه
1	-	*	-	-	-	-	-	-	محمد حسین پناہی
1	-	*	-	-	-	-	-	-	ساجدی
2	*	*	-	-	-	-	-	-	نجفی منش
2	*	*	-	-	-	-	-	-	تراپی
3	*	*	-	*	-	-	-	-	میرزا بیگی
2	*	*	-	-	-	-	-	-	کدیور
3	*	*	-	*	-	-	-	-	جلو دار زاده
3	*	*	-	*	-	-	-	-	حضرتی
2	-	*	-	-	*	-	-	-	سعید سیف
1	*	-	-	-	-	-	-	-	منتجب نیا
1	*	-	-	-	-	-	-	-	نوروزی
1	*	-	-	-	-	-	-	-	حسن بیگی
1	*	-	-	-	-	-	-	-	منوچہری
1	*	-	-	-	-	-	-	-	راستگو
2	-	-	-	*	-	*	-	-	علی امیری
1	-	-	-	-	-	*	-	-	بلخاری فہمی
2	-	-	-	*	-	*	-	-	روح الامینی
2	-	-	-	*	-	*	-	-	شکوہی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	کنعانی مقدم
3	-	-	-	*	*	*	-	-	نجفی علمی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	حسن بیگی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	وفامہر

4	*	*	-	*	-	-	*	-	مجید انصاری
1	-	-	-	-	-	-	*	-	انصاریان
4	-	-	*	-	*	*	*	-	پیشگاہی فر
4	*	*	*	-	-	-	*	-	جاسبی
1	-	-	-	-	-	-	*	-	رجایی خراسانی
4	-	-	*	-	*	*	*	-	رہبری
3	-	-	*	*	-	-	*	-	زارع
2	-	-	*	-	-	-	*	-	صفی زاده
3	*	-	-	*	-	*	*	-	عباسی فرد
2	-	-	-	-	*	-	*	-	علی احمدی
2	-	-	*	-	-	-	*	-	محمد زاده
2	-	-	-	-	-	*	*	-	غفوری فرد
1	-	-	-	-	-	-	*	-	فرجی
5	*	-	*	-	*	*	*	-	قاسمی
2	-	-	-	-	*	-	*	-	قدیری ابیانہ
5	*	*	*	*	-	-	*	-	کروبی
1	-	-	-	-	-	-	*	-	مجیدی
4	*	*	-	*	-	-	*	-	محبوب
3	-	-	*	-	-	*	*	-	مظاہری
3	-	-	-	*	-	*	*	-	مظفر
5	*	*	*	*	-	-	*	-	میر محمد صادقی
4	*	*	*	-	-	-	*	-	علی ہاشمی
1	-	-	*	-	-	-	-	-	رنجبر
2	-	*	*	-	-	-	-	-	طہ ہاشمی
3	-	-	*	-	*	*	-	-	متولیان
1	-	-	*	-	-	-	-	-	شیرازی
1	-	-	*	-	-	-	-	-	رضاییان
2	-	-	*	-	*	-	-	-	شمسایی
1	-	-	*	*	-	-	-	-	نوروزی
3	-	*	*	-	*	-	-	-	گلزاری
1	-	-	*	-	-	-	-	-	محمودی
3	-	*	*	-	*	-	-	-	علی اکبر
1	-	-	*	-	-	-	-	-	رجب نژاد
1	-	-	*	-	-	-	-	-	مروج
2	*	-	*	-	-	-	-	-	اسلامی تبار

123	57	38	18	7	3
-----	----	----	----	---	---

نسبت دوری و نزدیکی لیست ها با هم در اشتراکات افراد آنهاست . این اشتراکات در جدول زیر ملاحظه می شود .

جدول 3 - نمودار همپوشانی لیست ها

انتلاف ایران	ایادانی وتوسعه	متخصصان	نواندیشا ن	ایشارگران	خدمتگذا ران	چکاد	آبادگرا ن	
0	0	0	2	6	6	8	0	آباد گران
8	6	11	7	7	8	0	8	چکاد
2	0	5	2	4	0	8	6	خدمتگذا ران
1	4	8	7	0	4	7	6	ایشارگرا ن
9	9	5	0	7	2	7	2	نو اندیشا ن
7	9	0	5	8	5	11	0	متخص صان
18	0	9	9	4	0	6	0	ایادانی وتوسعه
0	18	7	9	1	2	8	0	انتلاف ایران

باتوجه به آزمون های پیشینی که افراد نامزد خارج از لیست های انتخاباتی شانس گزیده شدن ندارند، توجه می کنیم که جماعت 6.5 میلیونی تهران ناچارند 30 نماینده مجلس شورای اسلامی را از بین 123 ویا حداکثر 130 نفر گزینش کنند . لیست آبادگران که لیست اصلی محافظه کاران بوده وبه لیست رهبری معروف شده است در خود افرادی را دارد که فقط تعداد انگشت شمار آن دارای معروفیت اجتماعی هستند کسانی چون احمد توکلی ، حداد عادل ، احمدی ، خادم و ابو طالب . که به یمن دستگیری در عراق وبه ضرب رسانه ملی شناخته شده است . معروفترین چهره های این لیست را تشکیل می دهند . وافراد معروف وتنها معروف ونه مورد وثوق در کل 8 لیست بالغ بر 13 نفرند وباقی چهره هایی هستند که در عرصه جامعه تهران از

2	-	-	-	*	-	*	-	-	یآوری
1	-	-	-	-	-	*	-	-	روستا آزاد
1	-	-	-	-	-	*	-	-	قلعه
1	-	-	-	-	-	*	-	-	دهقان هراتی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	میرزا پور
2	-	-	-	-	-	*	*	-	سویزی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	بروجردی کریمی
2	-	-	-	-	-	*	*	-	برادران
1	-	-	-	-	-	*	-	-	بهشتی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	بیادی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	رامین
1	-	-	-	-	-	*	-	-	شاملو
2	-	-	-	-	-	*	*	-	عسگری
1	-	-	-	-	-	*	-	-	عیوضی
2	-	-	-	-	-	*	*	-	کاظمی مقدم
2	-	-	-	-	-	*	*	-	میرخانی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	لطیفی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	شالچی
1	-	-	-	-	-	*	-	-	بخشایش
1	-	-	-	-	-	*	-	-	احمدی فصیح
1	-	-	-	-	-	*	-	-	فولادی نژاد
1	-	-	-	-	-	*	-	-	نیکنام نژاد
229									

با دقت در لیست های انتخاباتی در می یابیم که افرادی در لیست های مختلف مشترکند . پراکندگی این اشتراک به شرح زیر است .

جدول دو نمودار دفعات حمایت لیست ها از افراد نامزد ها

جمع کل	افراد مورد حمایت در	افراد مورد حمایت در	افراد مورد حمایت در	افراد مورد حمایت در	افراد مورد حمایت در
نامزدها	یک لیست	دو لیست	سه لیست	چهار لیست	پنج لیست

معروفیت سراسری بر خوردار نیستند. معنای این حرف اینست که اگر امت حزب الله هم اگر بخواهند گزینش درستی داشته باشند راهی جز پذیرش قیومیت نخبگان سیاسی در معرفی افراد ندارند. با توجه به این نکات این ادعای شورای نگهبان که در تهران 1200 نفر در انتخابات نامزد بوده و به رقابت مشغولند چیزی شبیه لطفه ای بی مزه است که جز مغز خر خوردگان را نمی فریبد. وسینه به تنور چسباندن افرادی چون ناطق نوری و یا عسگر اولادی مسلمان در توصیه نیست ابادگران عین خاک پاشیدن به چشم خلق الله بوده و معنایی جز تحمیل دلمشغولی های جناحیشان نیست. مثل آب خوردن و در روز روشن از پشت وسیع ترین رسانه ها دروغ می گویند و شب ها نیز نماز شبشان را ترک نمی کنند. یا للعجب!! به قول حافظ شیراز:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد / وای اگر از پس امروز بود فردایی

توجه به نکات پیش گفته، و وخامت اوضاع نامزدها و عدم استقبال مردمی که به شیوه های بکری در بیان نارضایتی هاشان متوسل می شوند، نعره های التماس آمیز سیمای جمهوری اسلامی همراه با سناریو نویسی برای استقبال مردم، از طریق نمایش مصاحبه های مهوع، درخواست جلو گیری از «گله های مردم» توسط رفسنجانی و تاکید بر «وظیفه دینی» و «تکلیف شرعی» از سوی رهبری و توجیهات امنیتی - سیاسی روشنفکران نمایان زینت القدرت مبنی بر تهدید کیان ایران و اسلام مفهوم روشنی می یابد. و آن اینکه برای تحقق ترهاتی که چپ و راست در استقبال پر شور مردم سروده اند راهی جز تقلب و رای سازی برای حفظ آبرو ندارند. شایعه 2 تا 6 میلیون شناسنامه جعلی، تدارکات وسیع ارگان های نظامی مثل بسیج و سپاه برای اخذ رای و ماموریت برای مسافرت افراد برای رای دادن در حوزه های مختلف، تطمیع قشر های مختلف مثل فرهنگیان از بیت المال با عرضه کوپن مجانی، وعده ورود به دانشگاه بدون کنکور به محصلان و توزیع پول و ارزاق در روستاها و شهرها و محلات مختلف از نتایج اولیه این شام نامیمون است. توقیف روزنامه های شرق و یاس نو ظلیعه اولیه تمهیدات جنایتکاران حاکم برای تقلب در سکوت برای اخذ آرای

بالا از امت خیالی است. برآستی رژیمی که برای حفظ قدرت جبارانه به باورهای مقدس نمایانده خویش با روکش اعتقادات دینی، چنین خیانتی را روا می دارد آیا قادر است در راستای تامین خواسته های ملت گامی بر دارد؟ جواب با هر تحلیل و ادعایی هم که باشد حتی از نوع سیمایی آن یک کلمه بیش نیست. نه!

پس با تحریم همه جانبه انتخابات نمایشی رژیم، باند دیکتاتور و فاسد حاکم را بیش از پیش رسوا تر کنیم.

هاتف رحمانی

1382 / 11 / 29

پس نوشت: افرادی که مورد حمایت 5 نیست هستند. 1- مجید قاسمی 2- میر محمد صادقی 3- مهدی کروی

افرادی که مورد حمایت 4 نیست هستند. 1- پیشگاهی فر 2- جاسبی 3- رهبری 4 محجوب 5- علی هاشمی رفسنجانی

6- مجید انصاری 7- اوشال

جالب توجه آنکه هیچ یک از نامزدهای آبادگران در این مجموعه جایی ندارند. پس از انتخابات مفهوم واقعی این نیست ها بیشتر آشکار خواهد شد

عدالت شیخانه در انتخابات هفتم مجلس شورا (2) «1»

شایا ترین گزینه ای که در مقام داوری بر انتخابات هفتم مجلس شورا می توان بکار برد همانا «عمل سازمان یافته تقلب دولتی» است. این انتخابات از بنیان طراحی تا اجرا در تمام مراحل با تقلب سازمان یافته دولتی نظام همراه بوده، و این تقلب تا اعلام نهایی شمارش آراهمچنان ادامه داشته است. چالش وسیع برای تصویب بودجه فوق العاده شورای نگهبان جهت راه اندازی کانون های نظارتی از یکسال پیش از انتخابات در جریان طرح بودجه، رد لوایح دوگانه رییس جمهوراز سوی شورای نگهبان، همکاری اطلاعات موازی در شناسایی کاندیدا ها و پرونده سازی برای آنها، رد صلاحیت افراد خودی اصلاح طلب معترض در جریان بررسی سوابق نامزدها و ابداع فیلتر جدیدی به نام «عدم احراز صلاحیت» جهت حذف رقبای انتخاباتی همه و همه نشان دهنده کلیه مراحل جر زنی ای است که نظام ولایتی حتی در اجرای آنچه که در چهارچوب موازین خود در عالی ترین مقام حکومتی به تصویب رسانده، بکار بسته است. صاحب این قلم در بررسی حوادث خرداد 1382 از جمله یاد آور شده بود که:

«ردلوایح دوقلوی مجلس توسط شورای نگهبان همان آتشی بود که بر خرمن حضور اصلاح طلبان حکومتی ریخته شد. اعلام انسداد کامل سیاسی، با در نظر داشت دست بالای اقتدارگرایان محافظه کار در قدرت، به دستور کار اصلاح طلبان تبدیل شد. تلاش های پنهان محافظه کاران،

برای گشودن راهی برای مذاکره در برابر چالش با امریکا، موجی از نفرت را در جامعه دامن زد. با تشدید بحران ساختاری، اصلاح طلبان آچمز در رفتارهای مافیای قدرت و ثروت، چاره را در این دیدند که با صدور بیانیه ها و اطلاعیه ها، راهی برای خروج از وضعیت منفعلشان بیابند. و نامه 135 نماینده مجلس، نوک تیز پیکان حمله را متوجه اصلی ترین حلقه ارتجاع، یعنی رهبری و ولایت فقیه نمود و با دعوت از ایشان برای سر کشیدن جام زهر، تلاش کرد تا شاید آخرین باب اصلاح پذیری نظام را باز نگاه دارد. باز تاب نامه نمایندگان در چشم اقتدار گرایان مفهومی جز جسارت به ستون خیمه هستی شان نبود. باند رهبری با سازمان دهی ورهبری انصار حزب الله و سایر قداره کشان گروه فشار بر ان شد تا دوباره با توسل به تاکتیک النصر بالرعب، شاید اقتدار پوشالی اش را در چشم مردمی که ناظر این همه چالش بی بنیاد بودند احیا نماید. کار بدانجا کشید که فرمانده بسیج از آمادگی 8.5 میلیون نفره بسیج در همین روز ها خبر داد. «2»

در ادامه چنین وضعیتی بود که اقتدار گرایان با برنامه ای منسجم بدنبال قبضه مجلس هفتم که مهم ترین چالش سیاسی روز بود بر آمدند. آنها با احتساب اینکه نمایندگان واجد 25 درصد آرا می توانند به کرسی های قرمز مجلس تکیه زنند، و با در نظر داشتن اینکه در شرایط عدم شرکت مردم و مواجهه با تحریم انتخابات از سوی اصلاح طلبان و اپوزیسیون، حداقلی از نیروهای سنتی وفادار به محافظه کاران و ترس خوردگان دیکتاتوری حاکم پای صندوق های رای خواهند آمد با چراغ خاموش

مسیر تقلبات دولتی خود را گام بگام سازمان داده و پیمودند . و امروز در پایان سازماندهی تقلب و توطئه، ظاهراً شاهد پیروزی را در آغوش گرفته اند . اما خود نمی دانند که تلخای این افتضاح را بعد از چند روز مانور حضور حماسه ای دروغین مردم ، سر بر کدام چاه بگیرند. سکوت چند روزه رسانه های راست و خودداری از درج آرا کاندیدا های تهران گویای این درماندگی در پاسخ به سنوالاتی است. امروز همه می دانند که مسئولیت کلیه تقلبات سازماندهی شده در طی مسیر بر گزاری انتخابات مستقیماً زیر نظر و بدستور خامنه ای ولی فقیه رژیم بوده است .

چه کسانی رای دادند ؟

علیرغم تحریم گسترده انتخابات از سوی کلیه نیروهای داخل و خارج باز هم با اعتماد فرضی به آمار های رژیم ، حدود 23.5 میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند . برای بررسی دقیق تر موضوع ، انتخابات تهران را که وضعیت کاندیداهای آن در قسمت اول این مقاله مورد کنکاش قرار گرفته بود - نمونه وار مورد بررسی قرار می دهیم . تذکر این نکته ضروری است که عیار انتخابات در شهر های کوچک ، مستلزم در نظر داشت موارد مختلفی است که از حوصله این مقال خارج است .

1- ترس خوردگان از آسیب های احتمالی رژیم ولایت فقیه

2- فریفته شدگان به وعده های گوناگون مادی و غیر مادی

3- کسانی که امر انتخابات را در اثر تبلیغات نظام امری شرعی می دانند .

4- هواداران سنتی محافظه کاران

بررسی آماری شرکت کنندگان در انتخابات تهران و حومه نشانگر آنست که سقف رای 30 کاندیدای لیست رهبری (آبادگران) برای حداد عادل بعنوان نفر اول 870000 رای و کف رای برای علی عباسپور بعنوان نفر سی ام لیست 400000 رای است . با در نظر داشت اینکه افراد وفادار به جبهه محافظه کاران (ترکیب گروه 3 و 4) همه تابع یک لیست بوده و در نوشتن اسامی 30 کاندیدای لیست رهبری مصر بودند ، براحتی هواداران محافظه کاران را در تهران می توان همان 400000 نفر دانست و یا با کمی اغماض معدل این دو رقم یعنی سقف و کف آرا کاندیداهای لیست رهبری را منظور نظر داشت که بالغ بر 520000 رای می شود . یعنی از 1965666 رای اعلام شده در تهران فقط 520000 رای متعلق به محافظه کاران بوده است . با یک محاسبه ساده و با اعتماد به آرا ادعا شده می توان پی برد که اولاً از 6047572 نفر دارای حق رای 32.5 درصد در انتخابات شرکت کرده اند و ثانیاً از کل آرا دریافتی 26.4 درصد به محافظه کاران تعلق گرفته است و ثالثاً نامزدهای لیست رهبری با کسب 8.59 درصد کل آرا تهران به مجلس راه یافته اند . بعبارت ساده تر می توان گفت

شرکت کنندگان در انتخابات 1965666 نفر معادل 32.5 درصد کل مردم دارای حق رای

سهام محافظه کاران از آرا تهران 520000 رای معادل 26.4 آرا دریافتی

سهام محافظه کاران از 6047572 رای دارندگان حق رای 520000 رای معادل 8.59 درصد

با یک حساب ساده می توان دریافت که 73.6 درصد رای دهندگان تهرانی هم اقبالی به محافظه کاران نداشته اند . این آرا را اگر نه بعنوان نه به نظام ، ولی حداقل می توان بعنوان ابراز مخالفت با هر دو گزینه داخلی نظام تلقی و از آن درس های خوبی گرفت . و آن اینکه نظام ولایت فقیه در پر جمعیت ترین شهر کشور و در قلب پایتخت از حداقل مقبولیت و مشروعیت بر خوردار است . (برای درک نادرستی ارقام اعلام شده می توان در نظر داشت که در روز های اول اعلام نتایج شمارش آرا ، متوسط آرا موجود در هر صندوق دارای نوسانی بین 238 تا 310 رای بودولی در روز های پایانی اعلام نتایج به معدل 541 رای برای هر صندوق ارتقا پیدا کرد .)

ارقام اعلام شده حاکی از آنست که حتی نیروهای عامل اقتدار گرایان مثل بسیج و سپاه و افراد سایر ارگان ها و نهاد هایی که رسماً حقوق بگیر سیستم حاکمند در هنگام اعلام رای از محافظه کاران و رهبری نظام حمایت

نمی کنند . چرا که بنا به اعلام رسمی ، فقط بسیج سپاه پاسداران در تهران بیش از یک میلیون عضو در چهار چوب ارتش 20 میلیونی دارد . تکلیف دو گروه رای دهنده دیگری که در بالا ذکر شد مشخص است . بیش از 73 درصد مردمی که در انتخابات شرکت کرده اند عملاً نشان می دهند که برای مراقبت از سرنوشت خویش در بزنگاه هایی که با حراست ادارات مختلف رژیم مواجه می شوند - مثل دانشجویان و کارمندان - و برای درج مهر در شناسنامه اقدام به دادن رای کرده اند . شگفت آنکه ولی فقیه شخصا انتخابات را آزاد قانونی و عادلانه اعلام کردند و بابت شرکت مردم از آنها تشکر نمودند . پرسیدنی است که مفاهیم زیبای آزاد، قانونی و عادلانه در ذهن آقای خامنه ای چه تعریفی دارند ؟ اگر بر ما اتهاماتی چون کفر و دروغ و ضد انقلاب نثار می شود آیا بر کسی که طبق شواهد غیر قابل انکار ریاضی دروغ می گوید چه باید گفت ؟ اگر در شرع مورد ادعای اینان اصل بر بیعت آزادانه افراد با حاکمیت است ؟ چه توضیحی بر این عدم اعتماد و عدم بیعت مردم با نظام دارند ؟ نتیجه انتخابات تمام تراوشات اذهان علیل و بیمار رهبران نظام مبنی بر حمایت مردم از نظام را نقش بر آب کرد .

نکته دیگر اینکه آقای خاتمی که با اجرای انتخابات به روی تمام مدعیات خویش خط بطلان کشید در فردای تاریخ به وجدان خویش و تاریخ چگونه جواب خواهد داد ؟ آیا باز هم توجیهی شرعی از قماش حکم حکومتی خواهد تراشید ؟ خزعبلاتی بی سر انجام که حتی مدعیان آن هم چون حماری در گل تحجرشان مانده اند ، پاسخ گوی هیچ وجدان آزاده ای

1=<http://www.iran-chabar.de/Archive/maghale/rahmani/rahmani821130.htm>

2=<http://www.iran-chabar.de/Archive/maghale/rahmani/rahmani820328.htm>

3_<http://www.iran-chabar.de/Archive/maghale/rahmani/rahmani820328.htm>

نیست . ولایت فقیه سد راه هر تحولی در جامعه امروز ایران است . بدون توجه به این سد اساسی وبدون رودرروی نهایی با آن ، امید تحقق دموکراسی وازادی در جامعه ایران همواره بی فروغ خواهد ماند .

در پایان باز در خواستی را که در خرداد 82 طی مقاله ای طرح کردم تکرار می کنم . با امید که از گذار روزگار تیره وتار انسان ایرانی نقبی به روشنای سحر آزادی باز کنیم .

« بدون اتحاد عمل نیرو های دموکرات جمهوری خواهان ، بدون وحدت وتشکیلات ، بدون سازماندهی آگاهانه عمل اجتماعی ، بدون غلبه بر جبر حاکم بر پراکندگی نیرو ها ، راه دشوار آزادی تسهیل نخواهد شد . با تمام قوا ، با غلبه بر انزواگرایی ، سکتاریسم ، هژمونی طلبی و استحاله جویی ، با گام های استوار واراده ای مطمئن در این راه قدم بگذاریم .

دوستان ، رفقا ، برادران وخواهران ، روشنفکران آزادی خواه ومیهن دوست ! بیایید دست در دست هم ، به این کابوس 25 ساله ظلم وجنایت وپلشتی نقطه پایانی بگذاریم ودر پرتو آزادی باز یافته ، ایرانی آباد ، آزاد ، مستقل ودموکراتیک را پی افکنیم . باور کنیم که لحظه موعود فرا رسیده است وبارگاه شقاوت ودشمنی با خلق ، با یورش پشستا پشت میلیونی توده های سازمان یافته فرو خواهد ریخت . «3»

هاتف رحمانی

82.12.8

جوانان ایران انکار نخواهند شد .

دکتر رضا براهنی به نقل از گلوب اند میل 2003/6/21

نظاره ی اعتراضات و تظاهرات خیابانی در ایران از یک فاصله بعید ناظر تیز بین را ممکن است به این نتیجه برساند که آنچه در حال اتفاق است از نوع هیجاناتی است که پس از چند روز فروکش کرده و کشور به همان رخوت پیشین باز خواهد گشت . اما کسانی که شناخت روشنی از کشوردارند ، نشانه های قابل شناختی از چالش مداوم نیروهای دموکراتیک کشور علیه عناصر دیکتاتوری را تشخیص می دهند .

پروژه دموکراسی در 100 سال گذشته در دستور کار ایرانیان بوده است . و در طی آن دانشجویان نا آرامی کرده اند . دانشجویان تنها نیرویی نیستند که برای تغییرات فشار می آورند ، بلکه 65 درصد از جمعیت 70 میلیونی ایران شامل ملیت های تحت ستم ، مردمی که از زبان وهویت خویش محروم مانده اند ، و زنان ایران که تحت رژیم کنونی فاقد حقوق برابر با مردان هستند ، خواهان تغییرند . ملاحظه کنیم که بیش از 50 درصد جمعیت ایران زیر 25 سال سن دارند و در سال های اولیه جمهوری اسلامی به دنیا آمده اند و با اصول غلیظ رژیم رشد یافته اند . این جمعیت با راه هایی که رژیم عادت به پوشش دوران انقلاب اسلامی و نشان دادن اشباح دشمنان داخلی و خارجی برای توجیه سببیت خویش دارد بیگانه اند . روی هم رفته شاید 85 درصد مردم ایران از تغییر رژیم بهره مند می شوند . در مقابل آنها 15 درصد جمعیت ، متشکل از روحانیون محافظه کار راست گرا و حامیان آدم کش آنها ، نیروهای امنیتی ، سپاه پاسداران انقلاب ، قوه قضاییه و بازرگانان ثروتمند بازار ، باقی می مانند .

علی اکبر هاشمی رفسنجانی ، رییس جمهور سابق در پی آنست که پر نفوذترین عضو جناح راست رژیم ویکی از ثروتمند ترین آدم ها در کشور باشد . در راس هرم دو روحانی از جناح راست انتصابی هستند که بر کار پارلمان منتخب و شاخه اجرایی

دولت نظارت دارند . آن ها بوسیله آیت الله خامنه ای ، جانشین آیت الله خمینی ، بنیانگذار جمهوری اسلامی رهبری می شوند .

دانشجویانی که در خیابان های تهران تظاهرات می کردند ، خواهان رفتن آیت الله خامنه ای بودند . همچنین بیش از 250 نفر استاد دانشگاه و نویسندگان غیر روحانی طی نامه ای که به او نوشته بودند ، خواستار آن بودند که از سیاست نماینده خدا بر روی زمین بودن دست برداشته و بعنوان شهروندی مسنول عمل نماید . هنوز آیت الله خامنه ای قدرت را در اختیار دارد و حامیان او مخالفان را کتک زده و با قمه و زنجیر به آنها حمله کرده ، آنها را دستگیر و شکنجه کرده اند . صد ها نفر از تظاهر کنندگان در سراسر کشور دستگیر و تعدادی از آنها هنوز مفقود هستند .

به یک معنا ، دولت ، بر انگیزنده رو در رویی اخیر بود . پیش از این در جولای 1999 (تیر ماه 1378) یک تظاهرات دانشجویی در تهران ، توسط هواداران آیت الله خامنه ای به شدت سر کوب شد . امسال دانشجویان ، در تدارک بزرگداشت مسالمت آمیز سرکوب 4 سال پیش بودند که دولت به ناگهان طرح خصوصی سازی دانشگاه ها - که دانشجویان آن را به مثابه محروم کردن تنگدستان از آموزش عالی قلمداد می کردند - را اعلام کرد . برای نخستین بار آنها فریاد " مرگ بر خامنه ای " سر دادند .

آیت الله خامنه ای در سخنان 12 ژوئن (22 خرداد) خود تهدید کرد که با تظاهرات ، آن چنان که در سال 1999 (1378) بر خورد خواهد شد . علاوه بر آن او دانشجویان را به گرفتن دستور از خارج متهم کرد . (بخوانید دخالت دوباره ایالات متحده در امور داخلی ایران) اما وقتی که امریکا و خود رییس جمهور ، جوج دلبلیو بوش کلماتی مبنی بر حمایت از تظاهرات اظهار کرد ، دانشجویان نه هیچ نشانی از گرایش به امریکا و نه خوش آمد از دخالت خارجی نشان دادند .

فاطمه حقیقت جو عضو پارلمان که به دفعات مورد آزار دستگاه قضایی رژیم واقع شده است ، هفته گذشته به آسو شیتد پرس گفت " تغییرات باید توسط خود ایرانیان

ایجاد شود نه خارجیان . دخالت امریکا ، فقط گامهای آرام اصلاحات را به تحلیل می برد . ” او بر آشفتگی مقامات انتصابی را که سبب تحلیل پروسه اصلاح شدندمورد سرزنش قرارداد و اصرار نمود که “ هیچ کس اعتراضات را سازمان نداده است ” در عین حال روشنفکران ایران هم به طرز معنی داری ، اثری از گرایش به امریکا نشان ندادند . همچنین نامه سرگشاده ای توسط ابراهیم نبوی ، طنز نویس معروف خطاب به آیت الله خامنه ای نوشته شد که در آن همانندی جوک های مطرح در مورد جرج دبلیو بوش را با جوک های مطرح در باره رهبر معظم خاطر نشان می کرد . آقای نبوی همچنین روز های قبل از انقلاب ، زمانی که او در بین کسانی بود که از دموکراسی دفاع میکردند را به آیت الله خامنه ای یاد اور شد . طنز نویس گفت که او هرگز تصور نمی کرد که روزی بیاید که دوست سابق روشنفکران به دیکتاتورپارانوئیدی تبدیل شود که با توهم غرور شخصی ، متقاعد شود که تمام دنیا در حال طرح توطئه برای سرنگونی او هستند . نبوی پرسید “ اگر شما اینقدر دشمن دارید که در حال توطئه علیه شما هستند پس چگونه این مملکت می تواند روی پای خود بایستد؟”

تمام این زمینه ها در چالش اخیر یاد آور رودرویی های گذشته است . ایرانیان هرگز امریکا را به سبب کودتای 1953(28مرداد1332) علیه دولت منتخب و منصوب کردن شاه (که سبب دستیابی امریکا به نفت ایران شد) نبخشیده اند . انقلاب 1979(1357) و بحران گروگانگیری ، هر دو نتیجه منطقی کودتا و دخالت های امریکا بود .

نیروی محرک اصلی انقلاب 1979 به سادگی پایان دادن به رژیم سرکوبگر شاه بود . به دلیل شکنجه و سرکوب حاکمیت شاه ، رشد هر نوع جنبش دموکراتیک معنی داری در نطفه خاموش شد . فقط روحانیان بودند که با قدرت نفوذ در روستاها ، شهرک ها و حواشی شهر های بزرگ توان برانگیختن انقلاب را داشتند . اما ایالات متحده هم بار مسئولیت هایی را در کمک به ضد امریکایی شدن انقلابیون ، بدلیل

پافشاری واشنگتن برای برگرداندن شاه به هر قیمت ، بر دوش دارد . بعد از اخراج شاه ، رییس جمهور جیمی کارتر ، پیشنهاد خاک امریکا را به او نکرد . چون او دریافته بود که ایالات متحده باید برای توسعه روابط مورد علاقه با رژیم جدید بکوشد . اما خیلی دیر شده بود . رژیم جدید تهران امریکا را نپذیرفت . بنا بر این واشنگتن عراق صدام حسین را مسلح کرد که او با استفاده از اسلحه امریکایی بیش از یک میلیون ایرانی را کشت .

اکنون به طرز طعنه آمیزی ، فرزندان کسانی که در جنگ ایران و عراق رزمیدند ، در خیابان ها بر دموکراسی اصرار می ورزند . ولی این بدان معنا نیست که آنها حاضر به پذیرش قیم تحمیلی ایالات متحده از نوع احمد چلبی یا حامد کرزای اند . آنچه ایران نیازمند آنست گذاری مسالمت آمیز به دموکراسی است . حرکتی با کاراکنتر ملی و مستقل . دخالت در امور داخلی ایران ممکن است فقط حرکت به سوی دموکراسی را به تعویق بیندازد . این پیامی است که من از دانشجویان دانشگاه تهران ، جاییکه 20سال در آن تدریس کرده ام و دانشجویان سراسر کشور می شنوم . ترجمه از : هاتف رحمانی

کره شمالی از زاویه نزدیک

کره شمالی از فردای تاسیس، مورد تهاجم کشور های امپریالیستی قرار داشته است. تحت تاثیر این فشارها بود که عملا کره شمالی تز دیکتاتوری پرولتاریا را با نظریه «نظامیگری در مرحله اول» تعویض نمود که این نظریه سیستم دفاع نظامی را ورای هر اولویتی در مملکت قرار داد

هاتف رحمانی

قسمت اول

قدرت مضمون اساسی تحولات تاکنونی اجتماعی انسان بوده است. با تغییر معادلات جهانی، پس از فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود»، پایان جنگ سرد و یکجانبه گرایی در کسب هژمونی جهانی توسط امپریالیسم امریکا، این مضمون محوری تحولات هر روز با چهره نوشونده ولی در اصل یکنواخت خویش، خود را به چشم جهانیان کشانده است. برای تکمیل تحقق این هژمونی طلبی امپریالیسم امریکا، چندین نقطه گرهی که در اصل خرابه های مانده از بقایای جنگ سرد بودند به مرکز مناقشات امپریالیستی تبدیل شدند. یکی از این مناطق کره شمالی بود که با پایداری در راه طی شده از جزیره وحشت امپریالیستی اعلام انشعاب کرده است. متاسفانه وضعیت مردمان کشورهای تحت یورش امپریالیسم به کسی می ماند که در عین سیلی خوردن از مهاجم سرش در اثر ضربه با دیوار پشت سر هم بر خورد می کند و در یک لحظه در واقع متحمل دو ضربه می شود. ساکنین کشورهای گرهی در تهاجم امپریالیسم در واقعیت امر چنین است. از یک سو تحت تسلط رژیم های به شدت ارتجاعی و دیکتاتور به سر می برند و از سوی دیگر زیر فشار های تحمیلی بیگانه هرگونه قدرت عمل را از خویش سلب شده می یابند. عراق، افغانستان، سوریه و کشور ما ایران از همین جمله اند. اما حکایت کره شمالی دیگر است. کره شمالی یادگار تلاش های جهانی برای قدرت در پایان جنگ جهانی دوم است. جمهوری

دموکراتیک خلق کره در 1945 در قسمت شمالی کره واقع در شمال شرق آسیا جاییکه در اشغال شوروی بود بنیانگذاری شد. کره در شمال با چین، در شمال شرقی با روسیه، در شرق با دریای شرق (دریای ژاپن) و در جنوب با جمهوری کره جنوبی هم مرز است. پیونگ یانگ بزرگترین شهر کره شمالی و پایتخت آن است. کره شمالی کشوری به شدت کوهستانی است و با دره های ژرف و باریک خویش معروفیت جهانی دارد. مناطق هموار کره فقط یک پنجم مساحت آن را تشکیل می دهد و در محدوده ساحل غربی کشور و بین دره های وسیع رودخانه غربی قرار گرفته است. خاک حاصلخیزی در وادی رودخانه ها، مناطق هموار این کشور را پوشانده است. خاک مناطق کوهستانی عموما فاقد مواد آلی مناسب بوده و به نحو قابل ملاحظه ای غیرحاصلخیزند. تقریبا اکثر رودهای بزرگ کره از کوه ها سرچشمه گرفته و از مسیر غرب به دریای زرد می ریزند. طولانی ترین رودخانه به نام «یالو» بخشی از مرز کره شمالی با چین را تشکیل می دهد.

کره دارای 22 میلیون و 250 هزار نفر جمعیت بر اساس امار 2002 است و پراکندگی جمعیت آن 184 نفر در کیلومتر است. شهر نشینی در کره شمالی از سال های دهه 1950 رو به گسترش داشته و در حال حاضر بیش از 60 درصد مردم کره شمالی در شهرها زندگی می کنند. کره شمالی یکی از غنی ترین کشورهای آسیا از نظر منابع معدنی است. معادن سرشار ذغال سنگ، آهن، اوره، تنگستن، منیزیم، و گرافیت همراه با معادن طلا، نقره، مس، سرب، روی و مولیبدوم از دارایی های ارزشمند کره شمالی است.

آموزش ده ساله در کره اجباری و رایگان است. در پایان 2002 حدود دو میلیون دانش آموز در مقطع دبستان و 2.8 میلیون نفر در مقطع دبیرستان مشغول تحصیل بودند. 95 درصد مردم کره با سوادند و بزرگترین مرکز دانشگاهی آن دانشگاه کیم ایل سونگ است که در 1946 در پیونگ یانگ تاسیس شده است. در حال حاضر بیش از 300 هزار نفر در 280 دانشگاه و مدرسه عالی کره مشغول تحصیل می باشند.

خدمات بهداشتی و مراقبت های پزشکی و درمانی رایگان و در دسترس تمام مردم کشور می باشد. تمام شهروندان کره شمالی از حقوق از کار افتادگی و بیمه بازنشستگی برخوردارند.

سیستم حکومتی کره ناشی از ترتیبات قانون اساسی 1972 آن است که جایگزین قانون اساسی 1948 گردید و در دو نوبت در سال های 1992 و 1998 مورد بازنگری قرار گرفته است. کره دارای دولت متمرکز سوسیالیستی است.

کره شمالی در 1948 مورد تهاجم امریکا قرار گرفت و تا 1953 جنگ کره ادامه داشت که با پذیرش آتش بس منطقه حایلی بین دو کره ایجاد گردید که در واقع منطقه ای غیر نظامی شده است. قبل از مرگ کیم ایل سونگ در 1994 قدرت اجرایی در دستان رییس جمهوری بود و دولت توسط نخست وزیر اداره می شد. رییس جمهور با رای مستقیم مردم برای 4 سال انتخاب می شد و به نوبه خود اعضا کمیته مرکزی خلق را که سازمان دهنده عالیترتبه سیاسی دولت بود منصوب می کرد. پست ریاست جمهوری بعد از درگذشت کیم ایل سونگ بلاتصدی مانده بود. اگر چه کیم ایل سونگ پسر خود کیم جونگ ایل را به قایم مقامی برگزیده بود ولی رییس جمهور به حساب نمی آمد. در 1998 در جریان اصلاح قانون اساسی پست رییس کمیسیون دفاع ملی توسط کیم جونگ ایل پیشنهاد و به تصویب رسید و بعنوان عالیترین مقام اداره کره شمالی شناخته شد. مجلس قانون گذاری کره که عالیترین سازمان دولتی و پارلمان عالی ترین اجتماع مردمی است دارای 687 عضو می باشد که با رای مستقیم مردم برای 4 سال انتخاب می شوند. مجلس عالی در سال چندین جلسه برگزار می کند.

کارهای روزمره ان توسط کمیته دائمی مجمع اداره می شود. استان های کره دارای حکومت های محلی بوده و توسط مجمع خلق انتخاب می شوند. قدرت اصلی در اختیار حزب کارگر کره است و دو حزب کوچک دیگر هم در چارچوب جبهه دموکراتیک اتحاد میهنی به این حزب پیوسته اند.

در 1948 در کره شمالی کلیه صنایع ملی و کشاورزی اجتماعی شد. کره با اجرای

طرح های اقتصادی، موفق به رشد قابل توجهی در زمانی اندک گردید. صنایع سنگین گسترش یافت و کشاورزی تا بالاترین سطح مکانیزه گردید. در سال 2000 کارگران کره شمالی بالغ بر 11 میلیون و 700 هزار نفر بودند که 38 درصد انها در بخش کشاورزی مشغول کار بودند. کارگران در اتحادیه های بزرگ فنی و صنعتی متشکل هستند که عموم این اتحادیه ها با فدراسیون عمومی اتحادیه های کارگری هم بسته اند. علاوه بر ان اتحادیه کارگران کشاورزی است که از سازمان های موثر اجتماعی کره شمالی است. سایر اقشار کره شمالی همچون، هنرمندان، وکلا و دانشمندان و متخصصین هم به نوبه خویش دارای سازمان های ویژه خویشند. کره شمالی با مکانیزاسیون کشاورزی، سیستم منظم آبیاری و احیا اراضی کشاورزی موفق به افزایش چشمگیر محصولات کشاورزی گردید. بازده محصولات اساسی در 2001 بر 1.8 میلیون تن برنج، 1.3 میلیون تن ذرت و 1 میلیون تن گوجه فرنگی بالغ گردید. و رشد سایر محصولات از قبیل ارزن، جو، گندم و سبزیجات، سیب و سویا هم قابل ملاحظه بود. کره شمالی دارای 3.4 میلیون خوک، 650 هزار راس گاو، 185000 گوسفند و 16 میلیون ماکیان خانگی است. علاوه بر این بهره برداری از جنگل هم در اقتصاد کره نقش داشته و در سال 2000 حدود 7.2 میلیون متر مکعب چوب از جنگل های کره شمالی استحصال گردید. ماهیگیری مدرن و متشکل هم از سایر منابع در امدی اقتصاد کره است که محصول ان در سال 1997 بالغ بر صید 306.636 تن انواع ماهی بوده است. بخش مهم اقتصاد کره شمالی بر معدن استوار است. و تلاش های باز هم جدیدی در توسعه بهره برداری از معادن بکار برده می شود. در حال حاضر توجه اصلی به ذغال سنگ و آهن است، که در سال 2000 به ترتیب 77.5 میلیون تن و 3 میلیون تن استخراج شده بود. سایر معادن مهم کره شمالی همچون تنگستن، منیزیم، روی، مس، سرب، نقره و طلا هم در حال بهره برداریست.

کره شمالی از منابع تولید برق توسط نیروی آب برخوردار است و در حال حاضر 65 درصد برق مصرفی کره را تامین می کند. کره شمالی در 1999، 6.28 میلیارد کیلو

وات - ساعت، تولید برق داشت.

کره شمالی دارای 8530 کیلو متر راه آهن، که مستقیماً به چین و روسیه متصل است، و 31200 کیلومتر جاده است. علاوه بر آن کره شمالی دارای 2250 کیلومتر راه آبی در رودخانه «تانو دانگ» است که نقش اساسی در تجارت داخلی کره شمالی ایفا می کند. تجارت خارجی کره شمالی تا دهه هفتاد عمدتاً با چین، شوروی و کشورهای عضو کومکون (سازمان تجارت سوسیالیستی) بود ولی پس از اعلام استقلال از روش های چین و شوروی در اداره کشور تلاش برای ایجاد روابط تجاری با سایر کشورها چون ژاپن، عربستان سعودی و استرالیا به عمل آورد. هنگ کنگ یکی از شرکای عمده و مهم تجارت خارجی کره شمالی است. عمده ترین صادرات کره شمالی مواد معدنی، فلزات، برنج و لوازم ماهیگیری است و عمده ترین واردات کره شمالی را نفت و فرآورده های نفتی، ذغال سنگ، مواد شیمیایی و ماشین الات تشکیل می دهد.

با این شمای کلی کره شمالی از فردای تاسیس این کشور، مورد تهاجم کشور های امپریالیستی قرار داشته است. تحت تاثیر این فشارها بود که عملاً کره شمالی تز دیکتاتوری پرولتاریا را با نظریه «نظامیگری در مرحله اول» (1) تعویض نمود که این نظریه سیستم دفاع نظامی را ورای هر اولویتی در مملکت قرار داد. نگاهی به تاریخ برخوردها گویای این امر است. کره شمالی که با انعقاد آتش بس موقت همیشه در معرض تهدیدات اتمی امریکا قرار داشت، توانست پس از جنگ با تکیه به انضباط حزبی و سیاست های نیرومند کارگری حزب کارگر کره نتیجه قابل توجهی در پوشش آسیب های وارده و توسعه کشور تا سال 1960 به دست آورد. در همان زمان رهبری کره شمالی شروع به دوری از قیومیت شوروی با تاکید بر شخصیت ملی انقلاب کره نمود. اندیشه جوچه محصول این تلاش کره شمالی است. به محض اوج گیری چالش بین چین و شوروی کره شمالی مانوری نظامی در جهت استقلال بیشتر و با تاکید بر ناسیونالیسم برگزار کرد. در اثنای دهه 1960 بر رشد سریع صنایع سنگین تاکید می

شد و در نتیجه سطح تولید محصولات مصرفی و سایر کالای لازم برای استاندارد های عمومی کاهش یافت. در اواخر دهه 1960 کره شمالی با تکیه بر دستاوردهای توسعه، حالت پرخاشجویانه ای با کره جنوبی پیدا کرد. در همان زمان تیم تروری که پارک چونگ هی رییس جمهور کره جنوبی را به قتل رساند به کره شمالی منتسب شد. در 1968 کشتی جاسوسی آمریکا «پونبلو» توسط قایق های توپ دار کره شمالی توقیف و کارمندان آن به مدت یکسال در کره شمالی زندانی شدند. تهاجمی کماندویی در جنوب سازمان داده شد که بدون اخذ نتیجه ای پایان یافت. در آوریل 1969 یک هواپیمای جاسوسی - شناسایی آمریکا سرنگون گردید. این حوادث به سرعت گرفتن سیاست های نظامی کمک کرد و تحریک کننده بازسازی مقیاس های دفاعی کره شمالی شد و به نوبه خود برای کره شمالی مشکل ساز بوده و به شکل گیری سیاستی سخت تر در کره جنوبی یاری می رساند. در دهه 1970 گفتگو های سری بین دو کره به انتشار بیانیه مشترکی در 4 جولای 1972 منجر شد که طرفین طی آن خواهان توسعه گفتگوها با حمایت از اتحاد دوباره کره شدند. در بهار 1973 این توافق ها و تلاش ها به شدت فسخ شد. گفتگوها گاه و بیگاه حول اتحاد مجدد دو کره تا سال های دهه 1980 ادامه پیدا کرد. در 1991 هر دو کره به عضویت سازمان ملل پذیرفته شدند و هر دو پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای را امضا کردند. در 1992 کره شمالی پیمانی با آژانس بین المللی انرژی اتمی امضا و طبق آن اجازه بازرسی تاسیسات هسته ای کره شمالی را به بازرسان آژانس داد. اما در 1993 دولت کره شمالی از پذیرش بازرسان آژانس به دلیل متهم کردن فعالیت های هسته ای کره به ساخت سلاح های هسته ای خودداری کرد و تهدید به خروج از پیمان منع تکثیر سلاح های اتمی که قبلاً آن را امضا کرده بود نمود. در دسامبر 1993 سازمان اطلاعات مرکزی امریکا «سیا» اعلام کرد که کره شمالی حداقل یک بمب اتمی ساخته است. در نیمه اول 1994 کره شمالی کاملاً در مقابل بازرسی بازرسان آژانس انرژی اتمی از تاسیسات هسته ای کره شمالی مقاومت کرد. اما

بحران در ژوئن 1994 پس از ملاقات جیمی کارتر رییس جمهور وقت امریکا با کیم ایل سونگ در کره کاهش یافت. ماه بعد از این ملاقات کیم ایل سونگ به طور غیر منتظره ای چشم از جهان فرو بست. امریکا و کره شمالی در 1994 به توافقی دست یافتند که بر مبنای آن کره شمالی متعهد می شد تاسیسات مستعد ساخت مواد مناسب برای تولید سلاح های اتمی را کاملاً از مدار استفاده خارج نماید و اجازه ورود دوباره بازرسان اژانس را برای بازرسی صادر نماید. امریکا نیز متعهد می شد که به سهم خویش موافقت خود را با کمک به ساخت راکتورهای نسل جدیدی که قادر به تولید پلوتونیوم ویژه لازم برای ساخت سلاح های هسته ای نیستند بعنوان جایگزین تاسیسات موجود اعلام نماید. قرارداد رسمی در مورد بازسازی راکتورها در سال 1995 امضا شد. تحت این قرار داد کنسرسیومی بین المللی به رهبری امریکا متعهد به تامین مالی پروژه که حدود 4.5 میلیارد دلار بر آورد شده بود و نظارت بر اجرای آن می گردید. در پی استقرار سیستم موشکی در کره جنوبی در 1996 کره شمالی عدم پای بندی خود به آتش بس 1953- که سبب پایان جنگ شده بود - را اعلام و نیروهای به شدت مسلح شده خود را به مدت سه روز به منطقه «حایل» گسیل داشت. امریکا و کره جنوبی مشترکاً پیشنهاد گفتگو و صلح را با میانجیگری چین و امریکا مطرح کردند. مذاکرات تا اواخر دهه 1990 ادامه داشت. پرسنل نظامی کره شمالی در سال 2001 بالغ بر یک میلیون و هشتاد و دو هزار نفر بود که 950000 نفر آن در نیروی زمینی، 46000 نفر در نیروی دریایی و 86000 نفر در نیروی هوایی خدمت می کردند.

بحران غذایی که در سال 1995 خود را نشان داده بود در 1996 با رخداد خشکسالی و طغیان رودخانه ها به یک فاجعه قحطی تبدیل شد. عوامل یاریگر بحران غذایی، قطع کمک های غذایی چین و شوروی پس از فروپاشی سیستم سوسیالیستی، در اوایل دهه 1990 اثرات ناشی از سیاست مکانیزاسیون کشاورزی در شرایط افزایش بهای نفت و مواد شیمیایی و یک سری سیل ها، طغیان رودخانه ها و خشکسالی ای

بود که بازده کشاورزی را به سطح نارلی رسانید. در طی این بحران و فاجعه قحطی بین دو تا سه میلیون نفر تا سال 1998 در اثر گرسنگی و بیماری های ناشی از قحطی جان خود را از دست دادند. قحطی اگر چه در سال 1997 خاتمه یافت اما بحران غذا تا اوایل 2000 ادامه یافت. در ادامه روابط گذشته در ژوئن 2000 کیم جونگ ایل و کیم دای جونگ رییس جمهور کره جنوبی بعنوان رهبران دو کشور پس از تقسیم کره گفتگویی را در پیونگ یانگ بر گذار کردند و طی آن موافقت شد روابط را توسعه داده و مشارکت اقتصادی بین دو کشور را گسترش دهند. نقطه عطف این رویداد، آب شدن یخ روابط بین دو کره، منجر به اتحاد موقت خانواده هایی شد که طی جنگ کره از هم جدا شده بودند. مبادلات پستی بین دو کشور شروع و موافقت هایی مبنی بر اتصال مجدد جاده ها و خطوط آهن امضا شد که با ایجاد منطقه حایل قطع شده بود.

در ادامه مقال، خلاصه ای از دیدگاه های گوان مک کورمک نویسنده کتاب «هل دادن کره به لبه فاجعه هسته ای» که طی مصاحبه ای در 15 فوریه 2004 در مورد مسائل کره شمالی ابراز داشته است تقدیم خواهد شد.

مقدمه

زنده یاد دکتر تقی ارا نی بی‌ش از 65 سال پیش جمله ای را گفت که براستی چکیده بی‌ان هستی چپ در ایران است. وان جمله این است که: ما بر خلاف جریان آب شنا می‌کذیم. این شنا بر خلاف جریان آب، نه ناشی از عناد و لجاج و خود برتر بینی، که ناشی از اتکای چپ به شناخت علمی منطق تحولات اجتماعی و هستی بشری است. شناختی که اجازه باور به تحقق عدالت اجتماعی را بارور می‌کند. راهیست دشوار و پرتعب. در این راه، چپ به جای خزی‌دن زیر سایه قدرت و مکننت و برخورداری از خوان‌یغمای غارتگران اجتماعی، راه پر خطر و دردالود مبارزه برای بهروزی و سعادت مردم و تحقق عدالت اجتماعی را برگزیده، و سامان هستی خویش را در راه آرمان‌های انسانی‌ش فدی‌ه کرده است. تاریخ 80 سال اخیر ما گواه است که هی‌چگاه زندان‌های کشور ما از بار گران در زنجیر داشتن مبارزان چپ بی بهره نبوده است. سوی عظیم اتهامات چون تیر بلا از همه سو در پرواز بوده است.

امروز هم حکایت همان است. چپ چون مرغ عزا و عروسی، در هر وضعیتی به مذبح برده می‌شود. قدر قدرتان پوشالی حاکم با الفاظی چون منحل، منهدم شده، خائن، بی وطن و... غیره از چپ نام می‌برند و روشنفکران زینت‌المجالس همی‌ن قدر قدرتان، با به اصطلاح تحلی‌ل‌های اجتماعی صد من یک غا ز، و با خروارها دروغ و افترا و جعل تاریخ (آخرین نمونه درفشانی جباری‌ان در اثبات مسلم بودن مصدق) به تاراج هستی چپ می‌پردازند، و طایفه ای دی‌گر که لاطانات ای‌دنولوژی‌کی خویش را فقط با منکوب کردن چپ قابل اجرا می‌بینند، به طرح به اصطلاح بحث‌های آکادمیک و کاربردی برای خلع سلاح چپ می‌پردازند. شگفت آور این‌که تمام این لشگر ای‌لغار و جهل و جعل، چپ را مضمحل، پای‌ان یافته، بی عقبه و تمام شده می‌نمای‌انند و کسی هم از ایشان سنوال نمی‌کند که برای نیروی پای‌ان یافته چه ضرورت این لشگر کشی است. و شگفت اور تر این‌که

آتشبوی‌ار معرکه ای‌نان، از چپ بری‌دگانی هستند که با اتخاذ سوسی‌الست تسلیم محض در مقابل هر آنچه تاراج و چپاول ملی و بین‌المللی است به تکریم سوسی‌الست هژمونی طلب امپری‌الیسم پرداخته و سعی بی‌امان و وافرایی به خرج می‌دهند که اصلاً این اصطلاح یعنی امپری‌الیسم از هر آنچه مباحث سوسی‌الیستی و اقتصادی کنار گذاشته شود. ای‌نان در این راه از بذل هیچ اتهام و تمسخری هم ابایی ندارند. با جوسازی و جولان بر سر به اصطلاح «دموکراسی» و لزوم «ای‌دنولوژی‌زدایی» به نشر ارتجاعی‌ترین ای‌دنولوژی‌ی‌ قرن می‌پردازند. و با برجسب‌های لای‌تجسبیک سنتی و تمامیت‌گرا و... سعی در غالب کردن گفتمانی را دارند که بر طبق الفبای آن هرگونه کاربرد عدالت اجتماعی، سوسی‌الیسم و امپری‌الیسم و غارت، منع ابدی یافته است. ولی محض اطلاع تمام این پادوها با مسرت تمام اعلام می‌کنم که آقای‌ان دوران انزوای چپ پای‌ان یافته است. قدرت چپ در سازمان‌های به قول شما کم‌تعداد و سر درگم نیست.

بنی‌ان قدرت چپ در تحولات ژرف اجتماعی ای است که در حال خیزش و بالاش و اوج‌گیری است.

جای‌ی‌که آقای ادیب ای‌ستاده است.

اخیراً آقای محمد حسینی ادیب طی مقاله ای که در سایت ای‌نترنتی اخبار روز به روز 83/1/3 منتشر کرده اند چپ اپوزی‌سیون خارج از کشور را در رابطه با تعوی‌ن موضع نسبت به الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی به چالش کشیده‌اند. ای‌شان با ارائه آمارهای مختلف مدعی‌اند که «امروز مهم‌ترین تحول، انطباق اقتصاد ایران به میزان بیش از 70 درصد با ضوابط WTO است و در صورتی که 3 سال آینده مثل هفت سال گذشته باشد، اقتصاد ایران با ضوابط WTO منطبق و اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی ادغام می‌شود. (این ادغام در وضع حاضر به میزان 70 درصد تحقق یافته است)» و ادامه می‌دهند که «اپوزی‌سیون چپ باید نسبت خود را با WTO تعریف و تبیین کند» و معتقدند که «اپوزی‌سیون چپ خارج از کشور در تحلیل‌های خویش احساسات خام اقتصادی در ساخت اجتماعی را مدام فعال می‌کند و بگونه ای طرح مطلب می‌کند که ظاهراً به کمک درآمدهای نفتی این مطالبات قابل پاسخ

گویی است.» نمونه مشخص آن به نظر ایشان اعتصاب اخیر معلمان است. که «اپوزسیون چپ خارج از کشور بصورتی مطلق مطالبات اقتصادی معلمان را مورد حمایت قرار داد.» و حرف آخر این‌که «محور تحلیل های اپوزسیون چپ خارج از کشور بر حمایت از مطالبات کارگری است. اپوزسیون چپ در تحلیل های خویش بصورت غیرمشروط از اخراج پرسنل صنایع حمایت می کند و به صورت غیرمشروط از اعتصاب معلمان حمایت کرد. مطالبات کارگران مازاد صنایع و مطالبات رفاهی معلمان را چگونه می توان پاسخ داد؟» آقای ادیب تمام این هارا می گوید تا به شاه بیت خواسته هایش برسد و آن این‌که «اپوزسیون چپ خارج از کشور با WTO نگاهی سلبی دارد. سخن بر سر کنار رفتن نیست، سخن بر سر کنار آمدن است.» و با شبه استدلالی این چذنی که «مارکس می گفت تنها راه اصلاح نظام سرمایه داری، اعدام آن است، جهت نگاه اپوزسیون چپ به WTO با جهت نگاه مارکس نسبت به سرمایه متفاوت نیست. اپوزسیون خارج از کشور نمی تواند به واقعیت WTO نگاهی سلبی داشته باشد. WTO را نمی توان حذف کرد. سخن بر سر کنار رفتن نیست. سخن بر سر کنار آمدن است. اپوزسیون خارج از کشور باید واقعیت سازمان تجارت جهانی را جذب و هضم کند و این چیزی که دقیقاً در داخل کشور در حال اتفاق افتادن است.» این نندی‌جه پیشینی خود را تأکید می کند که «پس از سقوط کمونیسم، اپوزسیون چپ به خصوص با نگرش مارکسیستی موقعیت خود را ارزیابی مجدد کرد. اپوزسیون چپ با نگرش مارکسیستی پس از سقوط کمونیسم، با لباس و لهجه جدیدی سخن می گوید.» وبدون این‌که زحمت بی‌ان این لهجه ولباس جدید را به خویش داده باشد حکم می رانند که «اگر در اوائل دهه 90، شوک سقوط کمونیسم در شوروی اپوزسیون چپ را به ارزیابی مجدد انگاره ی خویش دعوت کرد امروز WTO این نقش را ایفا می کند. اپوزسیون دیر یا زود طی 3 سال آینده باید نسبت خود را با این پدیده تعریف کند.»

یقینی ترین باور در تمام نوشته آقای ادیب این نکته است که تسلط سازمان تجارت جهانی بعنوان شاه بیت «جهانی شدن» محتوم و حتمی است. تمام آمار وارقام ارائه شده در خدمت همین هدف بوده و سبب خوشحالی آقای ادیب را فراهم آورده است. آنچه آن که با وجد کامل می نویسد «اقتصاد دولتی ایران به بحران پایانی خویش نزدیکی می شود. اقتصاد سرمایه داری در حال مستقر شدن نهایی است.» (1) در مورد ایران این گزاره ای سراپا اشفته وریا کارانه است که بجای خویش بدان

باز خواهی‌م گشت _ اما قبل از هرگونه ورودی به بحث یاد آوری کنیم که عدم عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی تاکنون نه ناشی از عدم انطباق با موازین این سازمان بل بی‌شتر ناشی از مناقشات سیاسی با امریکا بوده است. جهانی شدن و جهانی کردن باور به تفوق کامل سرمایه، و همراه آن گسترش ارزش های جامعه امریکایی، به یکی از دلمشغولی های بخشی از روشنفکران جوامع پیرامونی تبدیل شده است، که در صادقانه ترین شکل آن، جز تلاشی برای خروج از نکبت شرایط و حکومت های توتالیتر و دیکتاتوری زده نیست. اما واقعیت این «جهانی شدن» چیست؟ به نظر نگارنده آنچه که بنام «جهانی شدن» خوانده می شود بی‌شتر مفهوم «جهانی کردن» را دارد. جهانی شدن هم وجود دارد. جهانی شدن ناشی از منطق ذاتی تحول جهان و جوامع جهانی است. گسترش ارتباطات انسانی مسائل جدیدی را مطرح کرده است که جز با تلاش مشترک همه مردم جهان قابل حل نیست. اگر در ناصیه مادی‌فست در 150 سال پیش جمله «پرولتاریای جهان متحد شود» نقش بست، امروز روند تحولات اجتماعی، شرایط عینی تحقق شعار «همه مردم جهان متحد شود» را در دستور کار قرار داده است. حل معضلاتی چون حفظ محیط زیست، تامین حقوق بشر، تامین بهداشت و سلامتی انسان ها، رهایی از دیکتاتوری، استقرار دموکراسی و برقراری عدالت همه جانبه اجتماعی به عرصه کار مشترک تمام انسان ها تبدیل شده است. اما نتایج تا کنونی «جهانی کردن» برآستی چه بوده است؟ برای پاسخ می توان به منظره زیر توجه کرد.

از اواسط سال های دهه 70 میلادی سرمایه داری با استفاده انحصاری از دست آوردهای بشریت در عرصه دانش و فن آوری که سبب بالا رفتن فوق العاده بهره وری کار شده بود - و نه برپایه قابلیت و استعداد ذاتی خویش - توانست با کسب بسیاری چشمگیری اضافه ارزش «فوق العاده» دور جدیدی از انباشت سرمایه را سازمان

دهد . چندی افزایش جدیدی نمی توانست در چهارچوب های نسبتاً محدود گذشته باقی بماند . کوشش سرمایه داری برای از پیش برداشتن هرگونه محدودیتی و از جمله مقررات بین المللی برای صادرات و تجارت کالا انتقال سرمایه تعرفه های گمرکی و بازرگانی از دهه 80 میلادی و با به قدرت رسیدن همزمان طرفداران سرمایه داری نوئی برال در ایالات متحده و انگلستان بزرگترین اقتصاد های سرمایه داری جهان دوچندان شد . سرمایه داری نوئی برالی برای کنترل تمامی بازارها و منابع اولیه جهان و رشد نرخ اضافه ارزش که در سال های اخیر تحت نام « جهانی شدن » معرفی می شود به تهاجم گسترده ای در تمام عرصه های زندگی بشری دست زده است . نخستین مشخصه سرمایه داری جدید تقویت و بزرگ تر شدن انحصار هاست . روزی نیست که خبر ادغام ویکی شدن یک وی با چند انحصار به منظور ایجاد غول های انحصاری جدید توسط خبرگزاری های جهان منتشر نشود . دومین مشخصه سرمایه داری جدید نه تنها در هم آمیختن سرمایه های مالی و صنعتی است بلکه هژمونی طلبی سرمایه مالی هم در صنعت و هم در تجارت است . صدور سرمایه و وگرایش به سوی سفته بازی بی وقفه در حال رشد است و قطب بندی های جدیدی در قالب منطقه ای شدن عملکرد انحصار ها در حول سه محور عمده سرمایه داری امریکای شمالی اتحادیه اروپا و ژاپن تکوین یافته است . اگر چه پایه و اساس سرمایه داری جدید همان است که ولادیمیر ایلیچ لنین رهبر انقلاب اکتبر تقریباً یک قرن پیش مشخصه های آن را فرمول بندی کرد اما به لحاظ گستردگی دامنه فعالیت آن در تمامی عرصه پهنه گیتی و نیز دست اندازی به تمامی قلمرو زندگی بشری مرحله کاملاً نوینی شکل گرفته است که تحت عنوان « جهانی شدن » معرف دوره جدید حیات سرمایه داری در آستانه قرن بیست و یکم می باشد .

خصوصی سازی را باید یکی از مشخصه های اساسی و اصلی « جهانی شدن » معرفی کرد . خصوصی سازی در سه دهه اخیر کلیه اشکال و وجوه فعالیت های

اقتصادی و فراتر از آن کلیه شئون زندگی بشری در عرصه های اجتماعی ، علمی ، فرهنگی ، بهداشت ، آموزش و پرورش ، ورزش ، سرگرمی ، اطلاع رسانی را هدف قرار داده است . در این رابطه باید به دونکته اشاره داشت . نخست اینکه تاکنون بخش هایی که جنبه عام المنفعه داشته اند از قبیل انرژی ، حمل و نقل ، پست ، تلفن و ارتباطات در بسیاری از کشورهای سرمایه داری در اختیار بخش عمومی (دولت) قرار داشتند . موج کنونی « جهانی شدن » تمامی این بخش ها را مورد تهاجم قرار داده است . دوم اینکه ، ن جهانی شدن « بطور سیستماتیک باز پس گیری کلیه امتیازاتی که طبقه کارگر و زحمتکشان در طی صد و پنجاه سال اخیر با مبارزات خونین خود به دست آوردند مانند آموزش رایگان ، بهداشت ملی ، بیمه های اجتماعی ، کمک هزینه مسکن ، بیمه بیکاری ، مزایای بازنشستگی و نظایر آنان را در دستور کار خود قرار داده است .

سیاست های نوئی برالی مبتنی بر خصوصی سازی و حذف نظارت عمومی و دولتی بر بخش های استراتژیکی اقتصادی و نیز حذف تمام نظارت های محدود کننده فعالیت های انحصارات با یگانه هدف کسب حداکثر سود ، مانعی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی ، به ویژه در کشور های در حال توسعه است .

سرمایه داری جهانی برای پیشبرد اهداف آزمندانه و ویرانساز خود دارای دست افزار های بسیاری نیرومندی است که در گوشه و کنار جهان آمریت آن را اعمال کرده و در جهت گسترش سیستماتیک آن عمل می کنند . سیاست های تحمیلی صندوق بین المللی پول ، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی در جهت منافع شرکت های فراملی و گروه بندی های بزرگ مالی ، اقتصاد ملی کشور ها را ناپایدار کرده است ، بر وخامت مسائل ناشی از نابرابری در مناسبات تجاری و اقتصادی و نیز خروج هرچه بیشتر منابع کشور های در حال توسعه افزوده است و با زیر پا نهادن حاکمیت ملی کشور ها ، کاهش اشتغال و گسترش دامنه مشکلات بهداشت ، خدمات ، آموزش ، و تعرض به حقوق زنان و غیره را در پی داشته است . ملزومات توسعه

اجتماعی و به ویژه ری‌شه کن کردن فقر ، غلبه بر عقب ماندگی فن آوری و پی‌شبرد اشتغال کامل جای در سیستم سیاست گذاری این نهادهای اصلی سیستم سرمایه داری ندارد .

و نتیجه این جهانی شدن را می توان چنین خلاصه کرد :

جهانی شدن سرمایه طلب می کند که استقلال عمل دولت های ملی ، نه فقط در کشور های عقب نگه داشته شده بلکه حتی در کشور های یزرگ سرمایه داری پی‌شرفته به حداقل ممکن کاهش یابد . گرچه دولت های سرمایه داری در اصل به نمای‌ندگی از منافع طبقه حاکم سرمایه داری عمل می کند ولی‌کن کم و بیش در عرصه های از استقلال عمل بر خوردار هستند بدون اینکه این استقلال عمل به اصل « تقدس » سرمایه لطمه ای وارد کند . اما « جهانی شدن » مقرر می دارد که نقش دولت ها تا آن حد کاهش یابد که فقط و فقط ابزاری در خدمت ایجاد و حفظ « امنیّت » برای « سرمایه » باشد .

آنچه در دهه اخیر در روند شکل گیری « اتحادیه اروپا » در رابطه با کوشش سرمایه داری برای تضعیف حاکمیت های ملی تجربه گردید ، از اهمیت فراوانی بر خوردار است . در سال های اخیر سرمایه داری اروپا با استفاده از همه ابزار های سیاسی - تبدیلی‌غاتی و مالی خود در جهت تضعیف مقاومت ملت ها در مقابل روند ایجاد « ایالات متحده اروپا » با پارلمان ، واحد پولی ، ارتش ، سیاست خارجی و دفاعی واحد عمل کرده است . در این روند آنگاه که « متقاعد کردن » زمامداران کشوری از طرق « صلح آمیز » ممکن نبوده ، همانگونه که در نمونه جمهوری فدرال یوگسلاوی شاهد بودیم ، مقاومت ملت ها در مقابل روند « جهانی شدن » از راه تحمیل جنگ های خونین شکسته شده است . سرمایه داری اروپا و در مرکز آن انحصارهای فراملی اروپایی در تلاش برای ایجاد سیستم یکپارچه

سیاسی ، اقتصادی ، مالی ، اداری ای هستند که علاوه بر اروپای غربی ، بخش عمده ای از اروپای مرکزی و شرقی را نیز بپوشانند . روند گسترش اتحادیه اروپا که مراحل نهایی پی‌وستن شش کشور اروپایی به شان در سال 2004 و سپس در مرحله بعد الحاق 7 کشور دیگر اروپای مرکزی و شرقی طی شده است ، بازار بزرگی با جمعیت 400 میلی‌ون نفر که از امکانات عمده ای برای کنترل منابع اولیه موجود در اروپا و شرایط ممتازی برای عملکرد سرمایه داری اروپا در خاورمیانه و کشور های شمال آفریقا را در نظر دارد .

واثر شوم این غول به راه افتاده ناگزیری رشد نظامی‌گری برای حفاظت از این به اصطلاح نظم نوین را سبب می شود

یکی از خطرناکترین مشخصه های دوره معاصر رشد گرایش های نظامی گری و جنگ طلبانه در کشور های پی‌شرفته سرمایه داری امپریالیستی به مثابه اهرم اصلی تحمیل « جهانی شدن » است . در حقیقت نظامی گری امپریالیستی به مثابه بازوی مسلح « جهانی شدن » عملکرد سیستماتیک و هدفمندی پیدا کرده است . از ابتدای دهه 1990 میلادی نیروهای نظامی وابسته به پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو - تحت « مجوز » های نظری اعمال نظر « جامعه بین المللی » و مصوبه های یکسوی و تحمیلی شورای امنیّت سازمان ملل و به بهانه « دفاع از حقوق بشر » تمامیت ارضی و حاکمیت ملی دو کشور ، عراق و یوگسلاوی ، را با خشونت بی سابقه ای نقض کرده اند . هفت کشور پی‌شرفته سرمایه داری که تحت نام ن گروه 7 عمل می کنند صریحا اعلام کرده اند که ناتو در آینده در هر نقطه ای از جهان که لازم باشد مداخله خواهد کرد . تغیری منشور ناتو در پنجاهمین سالگرد تاسیس این پیمان تجاوزگر به منظور گسترش میدان عمل آن در سراسر جهان و ورود سه کشور اروپای شرقی به آن و روند فزاینده عمل ناتو تحت پوشش « مشارکت برای صلح » و یا قراردادهای دوجانبه و چند جانبه با کشورهای قبلا بخشی از اتحاد

شوروی را تشکیل می دادند ، همه در جهت تامین هژمونی سرمای‌ه داری جهانی می باشد .

حمله تروریستی 11 سپتامبر نمی توانست در موقعیت بهتری برای مجتمع نظامی آمریکای صورت بگیری . این حمله که هنوز هم در رابطه با هویت طراحان اصلی آن مسائل نا روشن زیاد است ، مستمسک لازم را برای صدور چک سفید برای هزینه های نظامی در اختیار دولت ارتجاعی جمهوری خواه قرارداد .

برای اولین بار در تاریخ مدرن جنگی اعلام شده است که نه محدوده زمانی معین دارد و نه « دشمن » مشخصی برای آن تعیین شده است . محافل اقتصادی مطلع ایالات متحده با اشاره به دلایل اقتصادی سیاست های ایالات متحده در پس از 11 سپتامبر معتقدند که « بوش می‌لیدارها دلار خرج خواهد کرد که مانع ورود اقتصاد جهان به وضعیتی مشابه با رکود بزرگ 1929 گردد» بودجه نظامی ایالات متحده سالیان اخیر حتی قبل از اختصاص منابع جدید به آن ، در آخرین ماه های 2001 ، بیش از 15% از دوره جنگ سرد بالاتر است . بر پایه طرح بودجه دولت که در اوایل سال میلادی به کنگره تقدیم شد مصارف نظامی ایالات متحده در سال های 2003-2007 بالغ بر 2100 می‌لیدار خواهد بود . این مهم است که در نظر بگیری که میزان افزایش بودجه نظامی در سال های آینده از کل بودجه دفاعی در اولین سال های حکومت رونالد ریگان بالاتر است . سیاست گذاران ایالات متحده امید وارند که با افزایش بودجه نظامی و بالا رفتن تولید تسلیحات توسط صنایع نظامی اقتصاد بحران زده انریکا جان خواهد گرفت . مساله مهم این است که عواقب سیاست ازدیاد بودجه نظامی در طولانی مدت ایجاد بحران های جدیدی در اقتصاد کشور های سرمای‌ه داری خواهد بود . از هم اکنون مشخص است که در طول 4 سال آینده ایالات متحده برای اولین بار کسری موازنه مالی خواهد داشت ک باعث بالا بردن نرخ بهره در میان مدت و طولانی مدت شده و لذا ایجاد شرایط

تورمی خواهد کرد . امری که اقتصاد های سرمای‌ه داری در سال های اخیر در صدد اجتناب از آن بوده اند . (2)

سرمای واقعی آنچه آقای ادیب اپوزیسیون چپ را به ارزیابی مجدد انگاره ی خویش در رابطه با آن می خواند چندی است . آنچه در ایران هم تحقق یافته و بنا به ارزیابی آقای ادیب تحقق کامل خواهد یافت تابلویی بهتر از این نخواهد داشت . فقر و فاقه ، گسترش فساد ، فروپاشی اجتماعی ، سیل بندیان کن بی‌کاری ، ادامه بی حقوقی می‌لیدون ها زحمتکش نتیجه ناگزیری این پیروزی است . آقای ادیب در موضعگیری های خارجی خویش در کنار ارتجاعی ترین ذی‌روی جهانی قرار می گیرد . ذی‌روی که « سمیر امین » آن را چندی به تصویر می کشد :

امروز ما شاهد عملیات آغازین یک موج سوم وی‌رانگری جهان در راستای گسترش طلبی امپریالیستی هستیم که در نتیجه فروپاشی نظام شوروی ورژیم های ملی _ پوپولیستی جهان سوم جرئت وجسارت یافته است . هدف های سرمای‌ه مسلط هنوز همان هدف های گذشته است _ کنترل جریان گسترش بازارها غارت منابع طبیعی کره زمین و فوق استثمار ذخائر کار مناطق پیرامونی _ اگرچه این هدف ها در شرایطی دنبال می شوند که شرایط جدیدی است و از برخی جهات با شرایطی که مشخص کننده مرحله پیشین امپریالیسم بود خیلی متفاوت اند . گفتمان ای‌دنولوژیکی که برای تامین رضایت و جلب موافقت مردم مثلث کانونی (ایالات متحده اروپای غربی و ژاپن) در نظر گرفته شده همان حرف های کهنه ای است که آن هارا زرق و برق تازه ای داده ونوسازی کرده اند و این بار آن را بر یک « وظیفه مداخله » مبتنی ساخته اند که مثلا با عذر دفاع از « دموکراسی » و « حقوق مردم » و « انسانگرایی » توجیه می شود . اما معیاری دوگانه برای انجام این وظیفه مداخله به کار می رود . مثال های این روش دوگانه چنان آشکار

ونمایان است که دی‌گر برای آسی‌ای‌ها و آفریقای‌ها این که این زبان تا چه حد وقی‌حانه وری‌اکارانه مورد استفاده قرار می‌گیرد امری پیش پا افتاده و عادی شده است . با این وصف افکار عمومی غرب نسبت به این گفتمان هم با همان اشتی‌اقی و اکنش نشان داده است که در مقابل توجی‌هات مراحل پیشین امپری‌الیسم و اکنش نشان داد . (3)

1_ تمام نقل قول ها از منبع زیر است .

2_ اپوزیسیون چپ خارج از کشور خود قادر به دفاع و پاس‌خگویی است و این قلم را قصد دفاع از آنان نیست . اما در این مقال برای آشنای‌ی بیشتر خوانندگان به مواضع آنان تمام نمونه ها از « طرح مجوعه اسناد برای پنجمین کنگره حزب توده ایران » انتخاب شده است . تا هم از اطناب کلام در بیان فاکت ها خودداری شود و هم نشانه‌های از توجه چپ به مسئله جهانی شدن باشد .

3_ جهانی شدن با کدام هدف ؟ انتشارات آگاه زمستان 1380 ترجمه ناصر زرافشان ص 18- 19

1383/01/24

نسخه خطی آقای ادیب - قسمت دوم

دروغ بزرگ

طلایه داران گسترش جهانی شدن با شور و شعف فراوان پیش از سه دهه است که اعلام کرده و همچنان اعلام می‌کنند که در ظل توجهات « خدای سرمایه‌» و فرشته نجات بخش « بازار فراملدی‌تی » و با ی‌آوری داروی کارآمد « تجارت آزاد » سیل «دموکراسی » و زندگی بهتر و « تنعم همگانی » فرا خواهد رسید .

« اکنون پیش از ده سال از این دو دهه پیش‌پینی شده گذشته است و مادر شرای‌طی بسیاری بدتر از پیش ، حتی در کشور های سرمایه‌داری پیش‌رفته ای چون انگلیس ، هستیم ، جای‌ی که طبق آخرین آمار **یک سوم** کودکان آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند و در بیست سال گذشته شمار چذین کودکانی سه برابر شده است . هیچ کس نباید در باره ی آثار بحران ساختاری سرمایه حتی بر ثروتمندترین کشور جهان ، یعنی ایالات متحده ، دچار توهم باشد . چراکه در این کشور نیز اوضاع در دو دهه ی گذشته سخت رو به وخامت نهاده است . طبق گزارش اخیر اداره ی بودجه ی کنگره - اداره ای که به هیچ رو نمی‌توان آن را متهم به تمایلات چپ کرد - در آمد **یک درصد** جمعیت امریکا که ثروتمندترین افرادند ، با در آمد **صد می‌دیون نفر** (حدود **40%** جمعیت) از پای‌ین ترین اقشار جامعه برابر است . نکته ی مهم تر آن که این رقم تکان دهنده از سال 1977 به این سو - هنگامی که در آمد **1%** بالای جامعه مساوی در آمد « فقط » 49 می‌دیون نفر افراد فقیر جامعه ، یعنی کمتر از **20%** جمعیت کشور ، بود - دو برابر شده است « (1)

و یا اینکه در داخل ایران می‌زان مصرف **20%** از مردم مساوی **80%** بقیه است .

و یا اینکه شمار بیکاران در ایالات متحده در فاصله ماه های ژانویه و آوریل

۲۰۰۳ نزدیک به ۵

درصد افزایش یافته است. در اسپانیا 11/9 درصد جمعیت فعال با مشکل بیکاری دست به

گریبان است و این رقم یک رکورد در اروپا محسوب می شود. نرخ بیکاری در آلمان 10/7

درصد و در فرانسه 9/3 درصد است. اما این ارقام واقعیت را کمتر از آنچه هست نشان میدهد.

کار پاره وقت تحمیلی و ساعت های کاری نامتعارف گسترش بی اندازه یافته و اکنون در

فرانسه از هر شش حقوق بگیر نزدیک به یکی کمتر از حداقل دستمزد ماهانه حقوق می گیرد. کارگران فقیر که بیشتر آنها را زنان تشکیل می دهند دیگر خاص جامعه آمریکا نیستند. (2)

سازوکار اجرای این « بهشت زمینی » بنا بر نظر اعلام کنندگانش مبتنی بر دو مکانیسم مکمل است.

1- جریان آزاد سرمایه (*) 2- جریان آزاد تجارت

براستی بی‌بندی که این هردو مکانیسم در واقعیت عینی خویش چه می کنند ؟ « در پایان سال 1990، سرمایه گذاری مستقیم خارجی - یعنی سرمایه گذاری

در ساخت کالا، دارایی های غیور منقول، استخراج مواد خام، نهادهای مالی و غیره که از طرف سرمایه گذاران همگی کشورها در خارج از مرزهای ملی شان

صورت می گیرد - به پیش از 1.5 تریلیون دلار رسید. چون این بر آورد رسمی است، عملاً واقعیت را به طور فاحشی کمتر از آنچه هست نشان می دهد،

زی رامبتنی بر ارقام دفتری است، اما حتی به عنوان یک بر آورد حداقل هم آنچه در این رقم مهم ومعنی دار است فقط حجم این رقم نیست، بلکه سرعت بی سابقه ی

رشد آن طی دو دهه ی اخیر هم هست. فقط در سال های دهه ی 1980 رقم

سرمایه گذاری مستقیم در سر زمین های خارجی تقریباً سه برابر شده است. به علاوه این سرمایه گذاری ها زمینه های بسیاری فراتر از ساخت کالا و استخراج

مواد خام را هم زیر پوشش گرفته است. « (3)

گسترش این حجم سرمایه گذاری، در همان حال، موجب مطرح شدن پرسش های در باره مضمون و نتایج بلند مدت تر آن هم شده است. « نظریه ای که بطور

وسعی مورد قبول قرار گرفته، فرسایش حاکمیت ملی را در کانون های سرمایه داری تصور می کند که باید از قرار معلوم جای خود را به یک « بین الملل

سرمایه » بدهد که قوانین حاکم بر روابط بین المللی را ایجاد کرده، تقویت

و تحکیم خواهد بخشید. اعضای دور اندیش تر طبقه سرمایه دار حاکم خوب می دانند که تصور یک « بین الملل » در شرف ظهور سرمایه چقدر واهی و بی اساس

است. راست است که با توجه به پیچیدگی هر روز بیشتر دنیای مادی ی بین المللی و دامچاله های بسیاری که در آن وجود دارد. آنان در جست و جوی راه های

هستند تا آن نهادهای بین المللی را که می تواند به آنان کمک کند تا هرج و مرج

بالقوه ای را که با آن روبرو هستند به حداقل برسانند، تقویت کنند، یا نهاد های

تازه ای را برای این منظور به وجود آورند. اما هر چند این ضرورت بطور مجرد بسیاری خوب درک شده است و هر چند گام های بسیاری به امید همکاری بیشتر در

این زمینه برداشته شده است، اما باز هم هیچ گونه فروکشی در انگیزه و عطش کشورها برای به دست آوردن قدرت و ثروت بیشتر حاصل نشده است. حاصل کار

این است که جهانی شدن تسریع شده ی سال های اخیر هم منجر به هماهنگی نشده است. « (4)

جهانی شدن خود معلول این ناهماهنگی رو به افزایش است. بر خلاف انتظاراتی که همه جا شایع است، پا به پای وابستگی متقابل رو به رشد قدرت های عمده ی

سرمایه داری به یکدیگر، سرچشمه های اختلاف و تنش هم در میان آنان

افزایش یافته است. انتشار جغرافیای سرمایه نیز تضادهای بین ملت های

فقیر و غنی را کاهش نداده است . گرچه تعدادی از کشورهای جهان سوم با استفاده از روند جهانی شدن ، در جهت صنعتی شدن و رونق تجارت ، پی‌شرفت قابل ملاحظه ای کرده اند اما فاصله و خلا عمومی حاکم میان کشور های کانونی و کشور های پیرامونی مدام گسترده تر شده است . برای شناخت عمیق تر از وضعیت حاکم بر جهان سرمایه داری ناچار از توضیحات شاید کمی طولانی تری در این باره هستیم .

تاریخ سرمایه داری و امپریالیسم تاریخی است پر فراز و نشیب . «اگر مدت دو قرن گذشته با چیزی در همین حدود را که از آغاز انقلاب صنعتی تاکنون گذشته است مورد بازنگری قرار دهیم دو دوره را در این مدت می‌یابیم که طی هر یک از این دوره ها ، به روشنی یک قدرت سرکرده بر دیگران تسلط داشته است : تسلط بریتانیای در میانه سده ی نوزدهم و تسلط ایالات متحده در میانه ی سده بیستم . «(5)

« سرکردگی بریتانیای از اواخر دهه ی 1840 تا اوایل دهه ی 1870 طول کشید . پیدایش آن به روشنی با چیزی که برای آن دوره یک رونق بی سابقه به شمار می رفت همراه بود ، رونقی که طی آن بریتانیای کبیر _ با فاصله زیاد از دیگران _ بزرگ ترین و قوی ترین قدرت صنعتی و بازرگانی بود . شالوده نظامی برتری این کشور در بازرگانی خارجی و مستملکات استعماری آن ، برتری بی چون و چرای نیروی دریایی اش بود . حکومت بریتانیای که فاقد یک ارتش به اندازه کافی بزرگ برای مهار کردن قاره بود ، با سیستمی از اتحادهای نظامی تقویت و پشتیبانی می شد که برای حفظ یک موازنه ی قدرت در اروپا طراحی شده بود : پشتوانه ای دینولوژیکی این نظام با هواداری شدیدی از پایه پولی طلا و اصول تجارت آزاد و تشویق قدرتمندانه ی آنها تامین می شد . پایه پولی بین المللی طلا که به وسیله بانک انگلستان اداره می شد ، در عمل یک پایه پولی استرلینگ بود . با این نقش ، پایه پولی یاد شده یک ستون مهم بر تری اقتصادی بریتانیای به

شمار می رفت و تجارت آزاد به روشنی مزایای خارق العاده ای را به این کشور که دارای پی‌شرفته ترین ظرفیت ساخت و تولید کالا بود ، ارزانی می داشت . با این وجود ، هنگامی که توانایی تولید و ساخت کالا و صادرات کشورهای درون قاره اروپا و ایالات متحده آغاز به رشد کرد و از بریتانیای پیشی گرفت ، روز های افتخار بریتانیای هم به سر رسید . گرچه برتری بریتانیای یک شبه از میان نرفت ولی فرو غلطی آن از بالا به رده های پایین تر ، هنگامی که بحران بزرگ سال های 1873 تا 1896 ضربات خود را وارد ساخت ، به طور روشن افتاب شده بود . رقابت در بازرگانی خارجی رشد کرد و تا نقطه ای رسید که **سیاست های حمایتی (**)** به تدریج جایگزین **تجارت آزاد** شد . رقابت تشدید شده برای فضای اقتصادی و نظامی اضافی ، به تلاش دیوانه وار برای به دست آوردن مستعمرات انجامید . قدرت های استعماری ، بین سال های آخر دهه ی 1870 و سال 1914 _ در هر سال به طور متوسط حدود 240,000 مایل مربع مستعمره به چنگ می آوردند که تقریباً سه برابر متوسط مقدار مستعمراتی است که در 75 ساله ی نخست قرن نوزدهم به دست می آوردند . مارک آلمان به طور روز افزونی بر نقش و موقعیت ممتاز پوند استرلینگ می تاخت و برای بازار پولی لندن که تنظیم کننده نظام مالی بین المللی بود ، این تهدید را به وجود آورده بود که آن را از خر مراد به زیر کشد . حتی برتری دریایی بریتانیای هم در یک مسابقه ی تسلیحاتی تسریع شده رو به زوال رفت . تحت چذین شرایطی ، دیگر ترتیبات سنتی موازنه ی قدرت برای صلح به عنوان یک ضامن قابل اطمینان به کار نمی آمد ، و با گذشت سه چهارم قرن از روز های اوج سرکردگی بریتانیای ، مشخصه غالب بر امور جهانی هرج و مرج و عدم هماهنگی بود : دو جنگ جهانی ، بحران بزرگ دهه ی 1930 ، منسوخ شدن پایه پولی طلا ، و فروپاشی نظام بین المللی و تجزیه ی آن به بلوک های تجاری و پولی جداگانه . « (6)

« نظم نوین جهانی » در دنیای سرمایه‌داری بر روی خاکستر جنگ جهانی دوم و این بار به سرکردگی ایالات متحده قد بر افراشت . « قدرتی با برتری غور قابل چون و چرا در زمینه‌ی تسلیحات و ظرفیت تولیدی و مالی ای که برای شلاق زدن به بقیه‌ی دنیای سرمایه‌داری و به شکل دلخواه در آوردن و به راه دلخواه بردن آن کفایت می‌کرد . « (7) قرارداد « برتون وودز (1944) به سیدت استرلینگ نقطه پایان گذاشت و دلار های تضمین شده ی امریکا با طلا مورد تقدیس قرار گرفت . تبدیغ بازار آزاد و تجارت آزاد از سر گرفته شد و نهادهای بین المللی تازه ای ابتکار و ایجاد شدند و در جهت این هدف انطباق یافتند که یک شبکه ی امپریالیستی کمپایش یکیارچه را حفظ و نگهداری کنند . شبکه ای که هدفش آن بود که دامنه تجارت آزاد را گسترش داده ، بر دنیای مستعمراتی پیشین لگام زده و ملت های را که در صدد گسستن این شبکه و خارج شدن از آن بودند به وسیله جنگ ی با سایر وسایل سر جای خود بنشانند . (و درست در همین معادلات بود که جنبش ملی ایران آماج کودتای امریکایی - انگلیسی - ارتجاعی واقع شد .) امریکا نقش ژاندارم جهانی را به عهده گرفته بود و انتظار و در مواقع ضروری اصرار داشت که قدرت های هم پیمان و کشورهای مشتری آن به ستون یک پشت سر او حرکت کنند . اما این سرکردگی بی‌ش از سه دهه دوام نی‌آورد . دوران سرکردگی امریکا هم که بایک رونق اقتصادی بزرگ و غور عادی مشخص شده بود ، با فروکش آن به سر رسید . قدرت های تازه نفسی همچون ژاپن و آلمان به سرعت به ایالات متحده می رسیدند و توانایی می یافتند که با برتری این کشور در تجارت خارجی و امور مالی هم‌آوردی کنند . هماهنگی ها میان کشور های عمده بویژه به علت روشی که امریکا برای بهره برداری از موقعیت ممتاز دلار در پیش گرفته بود دچار اختلال می شد . بی توجهی ای که امریکا در مقابل تعهدی که برای پشتی‌بانی دلار با طلا انجام داده بود و انتشار حجم کنترل نشده و خارق العاده ای از دلار که آن را برای راه اندازی جنگ (11) و ساختن پایگاه و تاملین هزینه

های مشتری‌ان خود و سرمایه‌گذاری در بنگاه های چند ملیتی راهی سرزمین های خارجی کرده بود در عمل به بقیه دنیای می گفت ی با باید او را دوست بدارند و ی از ناچاری تحملش کنند . اما رقبای نوپدی که ی با برای نشان دادن مخالفت و ی با در جهت دفاع خویش عمل می کردند ، با تبدیغ انباشته های وسیع دلار به طلا مبارزه را ادامه دادند . ایالات متحده که عرضه طلایش به سرعت کاهش می یافت سرانجام تصمیم به لغو یک جانبه قرارداد « برتون وودز » گرفت ، (1971) و این اقدام محور حیاتی آن چیزی بود که بایستی به عنوان دوره جدیدی در هماهنگی مالی کشور ها و نقطه عطفی در نقش سرکردگی ایالات متحده به حساب آید . پای‌ان سرکردگی بی چون و چرای ایالات متحده به معنای زوال کامل سلطه ایالات متحده نبود ، زی‌را برتری نظامی آن هنوز وجود داشت (و البته با فروپاشی اتحاد شوروی تشدید هم شد) . زرادخانه های هسته ای ایالات متحده ، پایگاه های نظامی پراکنده در همه نقاط و سایر منابع نظامی ، دست نخورده باقی مانده اند . و اگرچه قدرت تولیدی امریکا به طور نسبی ضعیف تر از روز های پس از جنگ جهانی دوم شده است ، با این وجود هنوز هم بالا و خویلی زی‌اد است . اما دی‌گر در به همان پاشنه ای نمی چرخد که تاکنون می چرخیده است ، و امور یقی‌نا دی‌گر آن طوری نیست که ی‌طور سنتی بوده است . ایالات متحده با چالش های روز افزونی از سوی هم پیمانان خود ، و محدودیت های رو به تزایدی در توانایی مالی خود و کاهش آزادی آن در تحمیل نظراتش در امور بین المللی رو به روست . و یژگی ها و جنبه های بر جسته ی این بی نظمی اقتصادی و سیاسی کنونی طی دو دهه گذشته یکی پس از دی‌گری افتابی شد . این ها عبارت بود از « یک تورم مارپیچ که در دهه ی 1970 بر اقتصاد جهانی مستولی گردید ، بحران بدهی های جهان سوم که در دهه ی 1980 فوران کرد ، نرخ های ارز خارجی که به طور گسترده ای نوسان می کرد ، و جریان های پولی بین المللی که چنان طغیان کرد که کوه رو به تزایدی از بدهی ها ایجاد کرد » (8)

برای نشان دادن این تغیرات محیط اقتصادی در بین کشور های سرمایه داری به جدول زیر توجه کنیم :

تولید ناخالص داخلی کشور های صنعتی شده بطور سرانه

سال	به دلار (با قیمت های سال 1980)
1950	3298 میانگین تغیر در صد سالانه
1973	7396 از 1950 تا 1973 3.6%
1989	10104 از 1973 تا 1989 2.0%

کشورهای که این جدول ان هارا در بر می گیرد عبارتند از استرالیا، اتریش، بلژیک ، دانمارک ، فنلاند ، فرانسه، المان ، هلند ، نروژ، سوئد، سوئیس ، انگلستان ، و ایالات متحده امریکا .

ماخذ : بانک جهانی (9)

همانطور که جدول نشان می دهد تولید ناخالص سرانه داخلی طی بیست و سه سالی که از 1950 تا 1973 را در بر می گیرد با نرخ هنگفتی که به طور غیر عادی بالاست رشد کرده است . این ، البته فقط یک میانگین است . برخی کشور ها در اواخر دهه ی 1960 آغاز به فروکش کردند ، بقیه دیرتر . معهذافروکشی همه گیر از 1973 تا 1989 حاد و همگانی بود . تغیری در میانگین نرخ رشد بین این دو دوره _ یعنی از 3.6% به 2.0% در سال _ برابر با یک کاهش 45 درصدی می شود . همین کاهش سنگین میزان رشد هم مقیاسی است برای پی بردن به حجم امکانات بالقوه ای که ، چه در زمینه ایجاد مشاغل و چه در زمینه تولید کالاها و خدمات وجود داشته واز میان رفته است ، که به اضافه منابعی که در نتیجه جنگ و تولید تسلیحات تلف شده است ، روی هم منابعی را تشکیل می دهند که در شرایط و اوضاع واحوال دیگری می توانستند برای هدف های اجتماعا سود

مندی مانند مسکن ، رفاه عمومی وحفاظت از محیط زیست مورد استفاده قرار گیرند. در اصل ، آنچه با کاهش قابل توجه نرخ های رشد بر ملا می شود ، این است که نیروی محرکه دنیای سرمایه داری پیشرفته به ته کشیده است . عوامل ویژه ای که یک موج بلند رشد شتابان را در دهه های 50 و 60 برانگیختند خیلی از کارایی و اثر خودرا از دست داده اند، در حالی که محرک های تازه _ مثلا کامپیوتر و نوآوری های ارتباطی _ هم نشان داده اند برای این که موجبات کاربرد کامل منابع موجود را فراهم سازند یا نرخ های رشد گذشته را دوباره به دست آورند ، کافی نیستند . وحاکی از محدودترشدن فرصت های سود آور برای سرمایه گذاری کاپیتالیستی ودر تگنا افتادن ان است . همین مفهوم را جدول زیر به نحو بارزتری نمایان می سازد

تولید صنعتی : میانگین افزایش در صدی سالانه

1980-90 (الف)	1970-80	1960-70
2/6%	3/3%	4/9%
3/9%	4/1%	15/9%
1/8%	2/3%	5/2%
1/0%	3/0%	6/0%
1/3%	3/3%	7/3%
1/8%	1/1%	2/9%

(الف)- به استثنای ایالات متحده ، داده های مربوط به تولید 1990 مبتنی بر تولیدات نیمه نخستین ان سال می باشد . (10)

11_ فهرستی از جنگ های امریکا

China 1945-46 Korea 1950-53 China 1950-53 Guatemala 1954
Indonesia 1958 Cuba 1959-60 Guatemala 1960 Congo 1964
Peru 1965 Laos 1964-73 Vietnam 1961-73 Cambodia 1969-70
Guatemala 1967-69 Grenada 1983 Libya 1986 El Salvador 1980s
Nicaragua 1980s Panama 1989 Iraq 1991-99 Sudan 1998
Afghanistan 1998 Yugoslavia 1999 Afghanistan 2002 Iraq 2003

*- نگاه کنی د به مقاله مزدوران سر سپرده و کار (تصویری گروهی از بانک جهانی) لوموند دیپلماتیک
اکتبر 2002

<http://ir.mondediplo.com/article9.html>

*- برای اطلاع بیشتر نگاه کنی د به از حمایت گرایی تا طرفداری از تجارت آزاد، یک
* تغییر مشی فرصت

جویانه - لوموند دیپلماتیک ژوئن 2003

<http://ir.mondediplo.com/article94.html>

و همچنین به مقاله (هنگامی که نشریه اکونومیست بر ضد خویش می اندیشد!) از

<http://ir.mondediplo.com/article103.html> لوموند دیپلماتیک ژوئن

2003

نتیجه ی این فروکشی که پیش از دو دهه است گریبانگور کشور های سرمایه
داری ست ، سرمایه را به جست و جوی فرصت های تازه برای کسب سود و ایجاد
این گونه فرصت ها بر انگیزخته است . و همین مقطع آغاز سوری رو به گسترش
جهانی کردن اقتصاد در راستای منافع سوری ناپذیری سرمایه و غارت ملل جهان
است .

1383/1/27

=====

1_ ی ا سوسیال دسم یا بربریت - ایستوان مزاروش ترجمه دکتر مرتضی محیظ
- انتشارات اختران 1382 ص 82

2_ ویرانسازی های پنهان کم اشتغالی لوموند دیپلماتیک ژوئن
<http://ir.mondediplo.com/article113.html> 2003

3_ جهانی شدن با کدام هدف؟ - ترجمه ناصر زرافشان - انتشارات آگاه - سال
1380- ص 71

4_ همان ص 72

5_ همان ص 74

6_ همان ص 75-76

7_ همان ص 76

8_ همان ص 78

9_ همان ص 80

10_ همان ص 82

واقعیت کدام است ؟

در قسمت های پیشین گفته شد که طرفداران جهانی کردن ، دو عنصر 1_ جریان آزاد سرماییه و 2_ جریان آزاد تجارت را مکانیسم رهایی کشورها و رمز توسعه می دانند .
جریان آزاد سرماییه :

سازمان تجارت جهانی (دبلیو . تی . او) در اول ژانویه 1995 جانبداری سازمان گات گردید که از 1948 هدایت بازار جهانی را بر عهده داشت . این سازمان امروز 146 عضو از تمام قاره های جهان را در خود جای داده است . لازمه عضویت در آن پذیرش مجموعه ای از موافقت نامه های تجارت آزاد ، در همه زمینه ها از صنعت و ارتباطات و کشاورزی گرفته تا رعایت حق امتیاز کالاهای تجاری است .
اگرچه سازمان تجارت جهانی رسماً نهاد گسترش جهانی سازی است اما دونهاده مهم دیگری ، یعنی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هم نقش های مشابه مهمی را در اجرای تجارت آزاد به عهده دارند . این دو نهاد سرماییه لازم را در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار می دهند . این دونهاده به منظور فراهم آمدن شرایط لازم برای دریافت وام ، گویندگان وام را وادار به اصلاحاتی بنیادی در اقتصاد کشورشان می نمایند که در عرف بین الملل به «برنامه تعدیل ساختاری» شناخته می شود . کشور ماهم از دوره اول ریاست جمهوری رفسنجانی به صف مجریان « برنامه تعدیل ساختاری» پیوسته است . ستون فقرات برنامه تعدیل ساختار عبارت است از التزام دولت ها به کاهش هزینه های جاری دولت با بازسازی اقتصاد در راستای خصوصی سازی و تحویل حداکثر در امد خارجی از راه صادرات . بدین منظور فرایندی سه مرحله ای به شرح زیر مد نظر قرار می گیرد . 1_ تشویق

سیستم اقتصادی متکی بر صادرات و ایجاد بازار مصرف داخلی برای واردات . 2_ خصوصی سازی صنایع دولتی که پیگیری یکی از عوارض چشمگیری آن است . و 3_ قطع بودجه آموزش و پرورش ، خدمات درمانی ؛ و پیمان دادن به پرداخت یارانه ها برای مواد غذایی و سوخت مصرفی مردم . که فقر گسترده اجتماعی را سبب می شود .

علی رغم تمام ترفند ها و شعبده های سه نهاد مذکور و «علی رغم دگرگونی های برجسته و نمایانی که از پیمان جنگ دوم جهانی تاکنون در نظام جهانی سرماییه روی داده است ، دو مشخصه عمده و مشخص کننده جهان سوم تغیری کلی نکرده است . یکی این که در مفهوم بنیادی کلمه ، قیود وابستگی که پیرامون را در اسارت کانون نگاه می دارد همچنان به جای خود باقی است ، و دوم اینکه شکاف و فاصله میان کانون و پیرامون ، همانگونه که در سر تا سر طول تاریخ سرماییه داری شاهد بوده ایم ، روز به روز بزرگتر و عمیق تر می شود .» (1)

جدول زیر که به زمان ما نزدیکی است گویای این مطلب است .

شکاف میان اقتصادهای بازار توسعه یافته و توسعه نا یافته (تولید ناخالص داخلی سرانه)

کشورهای توسعه نا یافته به صورت در صدی از کشورهای توسعه یافته

	1960	1970	1978
همگی اقتصادهای بازار			
توسعه نا یافته	8/7%	7/4%	6/1%
افریقا			
(بدون افریقای جنوبی)	6/9	5/6	3/5
امریکای لاتین			
(کارایی ب)	22/2	17/9	12/5

تولید کنندگان نفت	31/3	26/3	12/0
دی‌گران	20/0	15/3	12/7
آسیا - خاورمیانه	16/7	14/9	19/6
تولید کنندگان نفت	18/9	16/7	27/8
دی‌گران	15/2	13/5	11/8
آسیا - شرق			
و جنوب شرقی	5/3	4/5	3/8

(2)

در حال حاضر پیش از سه می‌یارد نفر از جمعیت جهان با مبلغی کمتر از 2 دلار در روز و 1/2 می‌یارد نفر با درآمدی کمتر از 1 دلار در روز، روزگار می‌گذرانند. علاوه بر این فاصله 20% از ثروتمندترین بخش جمعیت جهان با 20% از فقیرترین بخش مردم جهان طی 40 سال گذشته 2 برابر گشته است. دارای سه نفر از پی‌یاردی‌های ثروتمند جهان از درآمد ناخالص 48 کشور با 600 می‌یارد نفر که در انتهای لیست توسعه جهانی قرار دارند پیشتر است. شکی نیست که جهانی سازی اقتصاد، سودهای هنگفتی به همراه داشته است. اما آن چه که نمایان و بر جسته است گسترش نابرابری و فقر در کشورهای پیرامون و بر خورداری شرکت‌های فرامدی و دولت‌های کانونی بوده است. رشد چشمگیری سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی یکی از بزرگترین فواید جهانی کردن و نمود می‌شود. بویژه بر سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه‌یافته تاکید بیشتری می‌گردد. اما حقایق چیز دیگری را نشان می‌دهند. از مبلغ 865 می‌یارد دلار سرمایه‌گذاری در سال 1999 مبلغ 636 می‌یارد دلار به کشورهای کانونی و صنعتی توسعه‌یافته اختصاص داشته است. و حتی در کشورهای در حال توسعه هم این اقتصادهای قوی تر هستند که

سرمایه خارجی را جذب می‌کنند. 82% از همان مقدار 24% کل سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای توسعه‌یافته، بالغ بر 172 می‌یارد دلار توسط، 10 کشور شامل چین، برزیل، آرژانتین، مکزیک، جمهوری کره، شیلی، تایلند، سنگاپور، مالزی و عربستان سعودی جذب و به 48 کشور انتهای لیست کشورهای در حال توسعه تقریباً با چیزی نرسیده است. به گفته کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل در یکی از آخرین گزارش‌هایش در مورد جهانی کردن، کشورهای فقیر دنیای نه تنها در این معامله شرکت داده نشده‌اند بلکه به تحمل اثرات منفی جهانی شدن بر اقتصاد خود مجبور شده‌اند.

تجارت آزاد:

گسترش صادرات و ایجاد مزیت‌های نسبی برای رقابت در بازار جهانی سنگ بنای جهانی سازی است. این کار به خودی خود ایرادی نمی‌تواند داشته باشد. کشورها ناگزیر از داد و ستد و بازرگانی متقابلند. اما باید دید این طبل پر آوازه در واقعیت عینی خود چگونه کارکردی می‌یابد.

« عرفا عقیده عمومی بر این است که اقتصادهای جهان سوم اگر فقط قدری پیشتر متمایل به صادرات شوند و به عبارت پیشتر به اقتصاد جهانی وابسته شوند راه خروجی از این بن بست برای جهان سوم وجود دارد. اما در واقعیت امر تجارت جهانی یکی از مکانیسم‌های اصلی همی‌شگی ساختن شکاف و فاصله‌ای است که بین کانون و پیرامون وجود دارد. افزون بر این، روند جهانی شدن حتی به سلطه پیشتر و وسیع تر غول‌های چند ملیتی بر تجارت خارجی منجر شده است. این تسلط، شکل‌های گوناگونی را، از ابتدایی‌ترین و خام‌ترین شکل استثمار، تا عملیات «عادی» دست نامرئی بازار آزاد، به خود می‌گیرد» (3)

برزیل	0/9	1/3	1/2
مکزیک	0/4	0/3	0/6
دی‌گر کشورهای			
امریکای لاتین	2/4	1/4	1/1
افریقا	2/4	0/9	0/7
اسیای- خاورمیانه	0/3	0/8	0/7
اسیای- شرق و جنوب شرقی	4/1	8/4	9/3
هنگ کنگ	0/7	1/2	1/3
جمهوری کره	0/1	1/9	2/4
سنگاپور	0/4	1/1	1/0
تایوان	0/3	1/9	2/6
دی‌گر کشورهای آسیای	0/7	0/2	0/2
کشورهای توسعه‌ نیافته به استثنای			
چهار کشور آسیای	9/6	7/3	6/8

(4)

اطلاعات مندرج در این جدول سهم کالاهای ساخته شده را که از سوی جهان سوم به فروش رسیده است در کل صادرات جهانی نشان می‌دهد. در طول 20 سالی که این جدول آن را دربر می‌گیرد، سهم کشورهای توسعه یافته از صادرات جهانی فرآورده‌های ساخته شده 2/6 در صد افزایش یافته، یعنی از 11/2 درصد در سال 1966 به 13/8% در سال 1986 رسیده است. پس چرا در مقابل آن جهش بزرگ در آسیا، افزایش سهم کلی کشورهای توسعه یافته چنین ناچیز و در واقع غیور قابل توجه است؟ پاسخ در آخرین سطر جدول افتابی می‌شود. صرفنظر از آن چهار کشور آسیای سرزمین آسیای، سهم پیرامون از تجارت جهانی، در کالاهای ساخته شده بین سال‌های 1966 و 1986 تقریباً به میزان یک سوم کاهش یافته است.

تصور عامیانه‌ای وجود دارد که «باید از بیرهای چهاگانه پی‌روی کرد و پیرای جای پای آن‌ها گذارد. این چهار کشور در زمینه آنچه که ممکن و دست‌یافتنی است به ما عشق و الهام می‌بخشند. معمولاً کره جنوبی (واخرا چین) را به عنوان الگوی ایده‌آل‌رهای از توسعه‌نیافته‌گی از بین این چهار کشور برمی‌گزینند. ... صرف نظر از این که آیا الگوی توسعه کره برای مردم این کشور در زمینه بهداشت و رفاه عمومی چه ارمغانی داشته است، این موضوع روشن است که دستاورد این کشور در قالب یک نرخ رشد بالای چشمگیری، به توانایی این کشور در تولید، یافتن بازارهای صادرات فولاد، ماشین‌آلات، اتوموبیل و سایر فرآورده‌های ساخته شده مربوط می‌شود. ... کره جنوبی از یک کشور نمونه جهان سومی فاصله گرفته است. سطح صادرات سرانه کالاهای ساخته شده کره صد برابر هندوستان، پنجاه برابر پاکستان و بی‌ش از ده برابر مکزیک و برزیل، یعنی دو کشوری است که به صادرات کالاهای ساخته شده‌ی خود به عنوان موتور رشدشان می‌نگرند. بنا بر این این سوال مطرح می‌شود: اگر کره جنوبی توانست این کار را انجام دهد، چرا هر کشور توسعه‌نیافته‌دی‌گری نتوانست همین کار را انجام دهد؟» (4)

جدول زیر برای پاسخ به این سوال چشم اندازی بدست می‌دهد.

صادرات جهان سوم به صورت درصدی از صادرات جهانی کالاهای ساخته شده

	1966	1982	1986
تمام کشورهای			
توسعه‌نیافته	11/2%	13/3%	13/8%
امریکای لاتین	3/7	3/0	2/9

.. همین تصویر کلی هم برای این که پندارهای واهی و بی‌په‌وده ای را که در باره فرصت های طلایی جهان سوم در جریان جهانی شدن وجود دارد ، از عالم کلی بافی های ذی‌الی به زیر کشیده و آن را با محک واقعیت بسنجیم ، معنی دار و مهم است ، به ویژه با توجه به تجربه ای که نتایج آن در جدول منعکس است و همچنین با در نظر گرفتن این که شرکت های غول آسای چند ملیتی تاچه حد مجاری تجارت بین المللی را به روی رقبای مستقل خود تنگ می کنند . به علاوه در دوره های کندتر شدن حرکت عمومی اقتصادی ، به ناگزیری رقابت تشدید می شود و موانع تجاری هم که از طرف دولت ها وضع و بر تجارت تحمیل می شود به ناگزیری رواج می یابد . بدیهی است که معنای وجود این موانع آن نیست که همه درها محکم و به طور کامل بسته باشد ، هیچ دلیلی و ویژه ای برای این وجود ندارد که بی‌دینم این جا و آن جا برخی کشورها توانسته اند در برخی بازار های صادراتی نفوذ کنند . اما آنچه واقعیات مشخص و تاریخی نشان می دهد این است که آزادی عمل به درجه ی بسیاری از زیادی محدود می شود . «(5)

علاوه بر همه این ها سطح مبادلات جهانی هم محدودیت های خود را دارد . کل تجارت جهان در سال 1986 2.1 تریلیون دلار بوده است . اگر قرار می شد همه کشورها با سطح رشد صادرات سرانه کره وارد این بازار شوند ، با در نظر داشت 4 میلیارد جمعیت جهان سوم ، و با احتساب سرانه صادرات کره یعنی 1365 دلار می بایست مبلغ 5.5 تریلیون دلار کالا وارد چرخه بازار شود ، که بیش از دوبرابر کل تجارت جهانی است . باقی‌مانده این 5.5 تریلیون دلار کالا به چه کسی باید فروخته شود؟ بازارهای لازم برای یک چنین جهش خارق العاده ای در تجارت را در کجا باید پیدا کرد ؟ در سال 1989 ، سهم جهان سوم از 2.1 تریلیون دلار کل تجارت جهانی کالاهای ساخته شده بیش از 13 % نبوده است .

گمان می کنم به اندازه ضرور در شناخت مکانیسم عملکرد گردش سرمایه و تجارت آزاد گفته شد . لذا مطلب را در همین جا خاتمه داده و در قسمت آخر این مقال باز به سئوالات آقای ادیب و مسائل مشخص ایران خواهیم پرداخت .

ادامه دارد

1383/1/28

1_ جهانی شدن با کدام هدف - ناصر زرافشان - انتشارات آگاه - ص 107

2_ همان ص 106

3_ همان ص 117

4_ همان ص 120

5_ همان ص 121

جهان دیگری ممکن است

آقای ادیب خواهان تجدید نظر چپ است . ادعا می کند که بعد از فرو پاشی شوروی ، چپ مارکسیستی با ادبیات جدیدی سخن می گوید . این درخواست تجدید نظر آقای ادیب در جهت کنار آمدن با دنیاست . ببینیم عیار واقعی این تقاضا چیست .

1- آقای ادیب شگرد ویژه خویش را دارد . ایشان با ردیف کردن سلسله ای از اعداد و ارقام آماری در کلامی موجز ، با اعتماد به نفسی گسترده ، سعی می کند مخاطب خود را مرعوب و وانمود نماید که این سلسله اعداد و ارقام با منطق ریاضی فراهم آمده است . آقای ادیب در این شیوه، پیشاپیش جای چون و چرا در آمار را سلب می کند .

2- آقای ادیب در قسمت نظری سخنانش نیز با تکیه بر همین ایجاز و کوبندگی ، مخاطب را در منگنه قرار می دهد . ایشان یک هدف را دنبال می کند . پیوستن کامل ایران به اقتصاد جهان . آنچه از جهانی شدن در ابعاد اقتصادی ضروری است مد نظر ایشان است . ایشان در این راه به شیوه کاهنان باستان ، البته با ادبیاتی مدرن ، دست به پیشگویی می زند . مثلاً 70 درصد اقدام لازم برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی را تحقق یافته و 30 درصد باقی مانده را طی سه سال و جایی 5 سال قابل تحقق می دانند . آقای ادیب عمده از ورود به سایر ابعاد مدعای خویش هم سر باز می زند . جهانی شدن ابعاد گوناگونی را حتی در همان ادبیات بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی دارد . یکی از مشخصه های بارز ادعا ها این است که بازار آزاد و اقتصاد جهانی شده موجب فراهم آمدن جامعه ای بازو استقرار دموکراسی می شود . آقای ادیب در این باره حرفی نمی زند .

3- آقای ادیب وارد ماهیت دولت در ایران نمی شود . از نظر ایشان معلوم نیست دولت و نظام حاکم در ایران آیا دولتی است رانتیر، طبقاتی ، یا توتالیتر و یا ... آقای

ادیب عمده در این گذر گاه ساکت است . انتقاداتی آبیکی از دولت خاتمی و حزب جبهه مشارکت دارد . دولت خاتمی را بر اساس استدلال دولت حداقلی در 4 تا 10 مورد دارای اختیار و در سایر موارد ایشان را دولتی تشریفاتی می نامد . به مجلس حداقلی اشاره می کند و خواسته ها و انتظارات مردم از مجلس را خلاف شان مجلس حداقلی مورد نیاز سازمان تجارت جهانی می شمارد . آقای ادیب جایی سن خود را 8 سال اعلام کرده است . یعنی هم سن تشکیل سازمان تجارت جهانی . آیا دولتی که در طی 8 سال 70 درصد در جهت آرزوهای آقای ادیب انجام وظیفه کرده است قابل نقد است ؟

4- آقای ادیب از سر دموکراتیسم یا دلسوزی برای چپ و سایر نیروها به این گفتگو دامن نزده است . ایشان در طی مقالات خویش پیامی را تکرار می کنند . ایشان به زبان ظاهراً مدرن اقتصاد جهانی شده ، اعلام می کنند که چپ چاره ای ندارد جز کنار آمدن با دولت . یعنی دولتی که تحت زعامت ولی فقیه 70 درصد آرزوهای آقای ادیب را محقق ساخته است .

5- ستون فقرات اندیشه و بنیان تلاش چپ را تحقق همه جانبه عدالت اجتماعی تشکیل می دهد . روابط ظالمانه حاکم بر سر نوشت کشور نمی تواند در هیچ شرایطی مورد تایید چپ قرار بگیرد . چپ عدالت همه جانبه را در تحقق واقعی دموکراسی ، آزادی بیان ، آزادی اندیشه ، آزادی تشکیلات مستقل غیر دولتی ، تامین حقوق دموکراتیک اکثریت مردم جامعه شامل معیشت مناسب ، مسکن ، کار ، آموزش ، بهداشت ، حفظ محیط زیست و تحقق آزادی های وسیع اجتماعی در تعیین سرنوشت خویش و در یک کلام برآمد جامعه مدنی مدرن می داند . دولتی که به آرزوهای آقای ادیب جامعه عمل پوشانده است فاقد تمام این خصیصه هاست .

6- آقای ادیب می داند در شهری زندگی می کند که سنگ هارا بسته و سنگ هارا گشوده اند . مصداق واقعی این را در انتخابات هفتم مجلس به عیان دیده اند . ایشان هم به پیروی از همین منطق ، چپ را اماج سنوالات خویش کرده اند - سنوالاتی که

می دانند در داخل کشور چپ قادر به پاسخگویی آنها نخواهد بود - و اتهاماتی هم چون داشتن دیدگاه های اقتصادی متکی بر در آمد نفتی را با دست و دل بازی نثار چپ می کنند . ایشان حتما عمدا از یاد برده اند که اولین منادی توسعه همه جانبه در این کشور که با اتکای به برنامه ریزی علمی و واقع گرایی عملی خواستار تحقق توسعه واقعی و ملی کشور بوده اند نیروهای چپ بوده اند . (برنامه حزب کمونیست ایران)

7- آقای ادیب با تکیه به داده های وضعیت موجود تحقق کامل ارزشهایشان را عملی ترین برنامه در کوتاه ترین مدت می دانند . مبارکشان باد ! . مطمئن باشند که چپ برای ایشان کف نخواهد زد . اماج های پیشگویانه ایشان را در عرصه واقعی اجتماع، خارج از کاغذ های سیاه شده به تماشا خواهیم نشست . این انکاری از سر عناد ولجابت نیست . منطق تحولات اجتماعی اموخته است که روند مسلط این تحولات قابل بررسی و شناخت علمی و دقیق است . تمام ترپرد های 45 ساله جهان سرمایه داری در جهت خنثی کردن همین تحولات درونی پدیده های اجتماعی بوده است که خارج از ذهن ناظر در عینیت مادی خویش رخ داده است .

8- چپ خارج از هر برنامه ای که برای تحولات اقتصادی و توسعه همه جانبه ایران ارائه کند ، ساختار سیاسی حاکم را سد راه هر تحول بنیادی می شناسد . افتراق بزرگ چپ با آقای ادیب در همین نکته است . دست و پا زدن آقای ادیب برای اقتناع بخشی از جامعه رو به تحول ایران است که روز به روز عاصی تر از پیش و خسته از برنامه های جاری رژیم ولایت فقیه به دنبال مفری برای تغییر شرایط می گردد .

پیشنهاد های عدالت محور چپ ، همان نوش دارویی است که جامعه جوان و تحول خواه ایران را به خویش می خواند . آقای ادیب که در مرکز گزارش ها ، امار ، سمینارها و سخنرانی ها قرار دارد به روشنی این نکته را در عمل روز مره شاهد است . ایشان در کنار عقب مانده ترین نیروی سیاسی جامعه ایران که از سر ناگزیری به اجرای برنامه تعدیل اقتصادی برای حفظ بقای سیاسی خویش تن داده است ، با ادبیات ظاهرا مدرن اقتصاد جهانی شده ، به فریب مردم می پردازد . ایشان حتی از

پذیرش و اعتراف به این نکته در نوشته ها، سمینارها و نشست های کارگری که به وفور در اختیار ایشان است ، سر باز می زند که دولت ایران علیرغم پذیرش سه جانبه گرایی در روابط کار و سرمایه ، - که خود محصول تحمیلی چاره اندیشی های ناشی از اجرای جهانی شدن است - اجرای یکی از شروط آن - که حق کارگران برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگری را به رسمیت می شناسد - را به لطایف الحیل مانع می شود . دلیل این امر جز این نمی تواند باشد که از نظر ایشان هرگونه ایجاد تنش و تشنج در راه تحقق شرایط سازمان تجارت جهانی کاری است غیر ملی و مزاحم !

9- آقای ادیب که مدعی است به زیر و بم همه اقتصاد ایران اشنایی دارد، از طرح معضل بنیادها در جمهوری اسلامی ایران طفره می رود . ایشان صحبت از دولت حداقلی می کند ولی فراموش می کنند که به عبارتی 35 درصد وبه ادعایی دیگر 48 درصد اقتصاد ایران در اختیار بنیاد هاست . ایشان می دانند که حدود 6 صد هزار نفر نیروی کار کشور را این نهادها در اختیار دارند . ایشان بی اطلاع نیست که فقط سرمایه بنیاد مستضعفان بیش از 12 میلیارد دلار بر آورد می شود . ایشان از قاچاق کالا سخن می گویند ولی عمدا فراموش می کنند که بگویند این قاچاقچیان کالا کیانند؟ ایشان دولت در دولت رسمی را به طاق نسیان می کوبند تا خللی در تئوری هایشان وارد نشود . آیا در کشوری که بیش از 80 درصد منابع ملی در اختیار باند های فاسدی به نام دولت و شبه دولت است می توان از تحقق بازار آزاد و دولت حداقلی سخن گفت ؟ . وایا کدامین دورنمای توسعه تولید در جامعه به شدت دلالتی شده ایران با وضعیت فعلی متصور است ؟ آیا 6 میلیارد دلار کالایی که توسط مافیای قدرت و ثروت قاچاق می شود در داخل همین مرزهای جمهوری اسلامی بازار ندارد ؟ کدامین زیر ساخت های تولیدی برای مقابله با این بلا عظمی طراحی شده است ؟ آیا ادامه این وضعیت و یا قانونی شدن این واردات، تبدیل هرچه بیشتر ایران به سوپر مارکتی از نوع کویت و یا امارات متحده عربی نیست ؟ آیا سرنوشتی جز ارژانتین سراپا بدهکار در صورت تحقق کامل تئوری های آقای ادیب برای ایران بلا کشیده متصور است ؟ ایشان که

تورم سال 1383 را در صورت برداشت 6.5 میلیارد دلار از ذخایر ارزی توسط دولت تا 30 درصد پیشگویی می کنند ، آیا به ورشکستگی و تورم در صورت ناتوانی از باز پرداخت بدهی های خارجی فکر می کنند ؟ برای ایشان این مقولات محلی از اعراب ندارد .

10- راستی برنامه آقای ادیب برای اخذ مالیات بر درآمد چیست ؟ آیا ایشان اعتقاد دارند که دولت حداقلی نباید در روابط آزادی بازار دخالت کند ؟ ایشان در تقسیم بندی از توزیع درآمد نفت فقط چهار حوزه اجتماعی را به دلیل اینکه پول نفت در اختیار دولت است ، دولت را پاسخگو و دارای قدرت اراده می داند . یکی از این موارد مساله دفاع است ، که دربرگیرنده تامین امنیت داخلی نیز هست . پرسیدنی است که چرا باید دولت در آمد ملی را صرف تجهیز پلیس و دادگستری و انتظاماتی کند که بیشترین سود ان عاید سرمایه داران و قدر قدرتان سیاسی و اقتصادی است و بیشترین زیان ان متوجه فقرا و طبقات پایین اجتماع ، که به دلیل ترس حاکمیت از شورش و نا فرمانی آنها در جهت احقاق حقوق انسانیشان ، و فقر و فحشا و انواع بزهکاری های اجتماعی ناشی از سلطه طبقاتی روابط اجتماعی ، انها را در هر شرایط در منگنه قدرت ، سرکوب و منکوب می کند ؟ چرا باید مالیات های غیر مستقیم و مالیات حقوق مزدبگیران راسا و نقدا و در جا کسر و به خزانه و اریز شود اما مالیات عملکرد سرمایه داران در پیچ و خم هزار راه بند و بست و ارتشا و حساب سازی های انجمنی مکتوم بماند . به راستی جعبه جادویی امار شما میزان مالیات دریافتی از شرکت ها و اشخاص حقیقی را چقدر نشان می دهد ، و به نظر کارشناسانه شما تا چه حد به رقم دریافت مالیات واقعی انها نزدیک است ؟

11- چپ به آنچه که آقای ادیب بدان می خواند گردن نخواهد گذاشت . تجدید نظر چپ به دلیل تسلط سازمان تجارت جهانی در دیدگاه ها و اندیشه ها و استراتژی و تاکتیک ارزی همانانیست که ناقوس پایان جهان را به صدا در آوردند . ضربه هایی را هم البته به چپ زدند . ولی این ضربه ها خوش یمن و ایمن ساز بود . بخشی از چپ به

اردوگاه سرمایه گریخت . و چه بهتر ! صفوف چپ در 10 سال گذشته در سطح جهان و در سطح کشور پالایش یافته تر و کار از موده تر به میدان نبرد طبقاتی پای گذاشته است . اگر روزی شبیح کمونیسم ، لولو سر خرمن هر بازارچه ای بود ، امروز وسیع ترین همدلی ها را نثار چپ می کنند . جهان تازه ای متولد شده است . همچنان که در قسمت اولین این مقال آمد ، امروز شعار ” همه مردم جهان متحد شوید “، بنیان مادی قابل اجرایی پیدا کرده است . نه تنها جهان به پایان نرسیده است بلکه این جهان نو می رود تا سرمایه را در گرداب تناقضات و بحران های ساختاری خویش ، در حالیکه کار را به اجتماعی ترین شکل خویش در تمام طول تاریخ گسترش داده است ، و بنیان مادی تحقق سوسیالیسم را فراهم آورده است در بربریت جهان کهنه دفن نماید

12 - چپ در عین اینکه ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران را سد راه هر تحولی می داند ، در عین حال به دو شیوه بنیادی در راه دگرگونی عمیق اجتماعی بر پایه محوریت عدالت اجتماعی می کوشد . این دوراه یکی درونی است و دیگری جهانی . از منظر درونی تاسیس دولتی دموکراتیک مبتنی بر انتخاب ازادانه شهروندان گام اول این تحول است . چپ بر خلاف طرفداران اقتصاد جهانی شده معتقد به دولت حداقلی نیست . معتقد است دولت عالی ترین سازمان دموکراسی ملی است ناشی از اراده ازاد شهروندان در جهت تحقق عدالت اجتماعی . توسعه پایدار با تکیه بر مولفه های بومی تولید که دارای مزیت نسبی اند ، به کارگیری آخرین دست اوردهای فنی و علمی ، کشف و انکشاف منابع توسعه مادی و انسانی در خدمت تحقق عدالت از وظایف بنیادی دولت دموکراتیک ملی (و یا هر عنوانی که به لحاظ حقوقی می تواند داشته باشد) است . مبادله و تجارت یکی از بنیادی ترین امور اجتماعی است . توجه به وجه برابر حقوق در تجارت بین الملل ، یافتن پیوندهای مناسب با نیاز های واقعی جامعه ، یافتن بازارهای مناسب با سطح تولیدی کشور از اهم وظایف دولت دموکرات ملی است . دخالت همه جانبه دولت دموکرات ملی در توزیع منابع و ثروت اجتماعی در جهت رفاه و تحقق ازادی فردی و اجتماعی از تفاوت

های اساسی این دولت با دولت حداقلی مورد نظر آقای ادیب است. تخصیص منابع در جهت گسترش بنیان های مادی تولید، فراهم آوردن امکانات اشتغال کامل واقعی جهت زحمتکشان و همه طبقات و قشر های اجتماعی و ارائه خدمات گسترده عمومی از محل تولید ملی برنامه اساسی این دولت است. (بعنوان مثال می توان به سرنوشت نساجی ها در ایران اشاره کرد که علیرغم تاریخی 80 ساله در چرخه تولید کشور عملا به دلیل عدم توجه و عدم نوسازی به فلاکتی روزگار سوز برای زحمتکشان این رشته تبدیل شده است. درحالیکه تحت زعامت دولتی دموکراتیک و ملی و با اختصاص منابع در جهت نوسازی و باز سازی می توانست به یکی از رشته های دارای مزیت نسبی برای صادرات در تولید کشور تبدیل گردد. طرفه آنکه تمام دود این ویرانی تنها و تنها به چشم زحمتکشان این رشته رفته و آنها را با فقر و بیکاری و در بدری مواجه کرده است و الا صاحبان خصوصی این بخش با اقدام به واردات انواع پارچه پاکستانی و کره ای و تایوانی و چینی عملا هزاران برابر سود به جیب مبارکشان ریخته اند.)

13- اما از بعد جهانی. ما تنها کشور در دنیا نیستیم که در پنجه مناسبات نابرابر سلطه قدرت های متروپل اسیریم. تلاش کشورهای فقیر جهان در راستای احقاق حقوق برای مبادله ای برابر، تغییر در مناسبات قانونی قرارداد های بین المللی، تامین اصل یک کشور یک رای، حتی در درون سازمان تجارت جهانی به شدت ادامه دارد. ایجاد قطب های مبادله، بازارهای بین کشورها و مقابله با زور گویی های رایج و دست اندازی قدرت های بزرگ در امر سرمایه گذاری در این کشورها، درحال نضج و شدت گیری است. مقابله با سیاست های حمایتی کشورهای متروپل، و دست یابی به تجارتی برابر حقوق و متکی بر نیاز های واقعی کشورها امروزه کار روزمره بسیاری از ملت ها و کشورهاست. دولت دموکراتیک ملی ما در کنار این مبارزه و این کشورها خواهد بود. پیوند با دموکراتیسم جهانی در جهت تحقق حقوق بشر، صلح، آزادی و توسعه پایدار برای عدالت اجتماعی از بنیان های اساسی دولت مورد

نظر چپ است. یاری و همبستگی با جنبش سراسری و جهانی ضد جهانی شدن تا تحقق کامل شعار « دنیای دیگری ممکن است » دستور همیشگی دولت دموکرات ملی چپ است. (جان پی لگردد کتاب جهانی سازی هفت راهکار را برای حذف مضرات جهانی سازی به شرح زیر پیشنهاد می کند: 1_ مردم را بعنوان اصل در نظر بگیری 2_ احاطه قدرت ملی را بر توسعه داخلی احیا کنی. 3_ به قوانین محافظت کننده کشورهای پیشرفته پایان دهی 4_ تنگدستان را در اولویت قرار دهی 5_ چند ملتی ها را به پاسخگویی ملزم کنی 6_ فضای دموکراتیک برای مذاکره اصولی ایجاد کنی 7_ بازار های مرکزی را قانون مدار کنی)

14- امیداست نگارنده را در خصوص اعلام برنامه چپ به کلی گویی متهم نکنند. عاجل ترین امر چپ دگرگونی در ساختار سیاسی قرون وسطایی حاکم تحت رهبری ولایت فقیه است. کار پیشگویی از کسانی چون آقای ادیب بر می آید. انتظار انطباق آنچه که کلیات ان بیان گردید در مصداق های ساختار کنونی اب در هاون کوبیدن است. چون آنچه که باید در اولین قدم و بعنوان پیش شرط تحقق این کلیات فروریخته شود همین ساختارهای کنونی است

15- دور نیست روزی را شاهد باشیم که آقای ادیب و کسانی که سخن گویی آنها را بعهدہ دارند در پیشگویی های خوشبینانه خویش تجدید نظر کرده و با ادبیات جدیدی برای فریب دیگری سخن بگویند. تا ان روز

138/2/12

بقا: هم استراتژی هم تاکتیک (1)

نگاهی به رویکرد جدید اصلاح طلبان دولتی در دعوت از مهندس میر حسین موسوی جنس مبارزه این هر دو گروه در بنیاد خویش از یک مناظ و منظر برخوردار است و هیچ ربطی به اساسی ترین نیازهای اجتماعی مردم ایران ندارد. تلاش هر دو این گروه ها علیرغم شیوه های به ظاهر متفاوت - که یکی دم از حرکت هیئتی می زند و دیگری با توسل به مدرنیسمی ارتجاعی به مانور بر سر مبارزه تشکیلاتی می پردازد - در بنیان خویش یگانه است. کسب قدرت و اویختگی به ماشین دولتی با حفظ بنیادی ترین مشخصه های جمهوری اسلامی برای بقا

هاتف رحمانی

جمعه ۱۶ مرداد ۱۳۸۴ - ۶ اوت ۲۰۰۴

• پیش درآمد

هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نشانه های روشنی برای تعمق در رفتار اجتماعی اقشار مختلف جامعه ایران داشت. ریزش 14 میلیون رای، آن هم در میان ساکنین شهرهای بزرگ، می توانست در تعیین استراتژی و تاکتیک نیروهای سیاسی تاثیر اساسی داشته باشد. انتخابات دومین دوره شوراهای شهر و روستا - که آزادترین انتخابات جمهوری اسلامی لقب گرفت - معنای شکل گرفته در انتخابات ریاست جمهوری را روشنای ویژه ای بخشید. لب مطلب این بود که اقشار بسیاری از طبقات اجتماعی ایران از خاتمی عبور کرده بودند. این نشانه در ادبیات بخش های رادیکال اصلاح طلبان نیز نمود ناقصی یافت. طرح عبور از خاتمی که توسط عبدی زمزمه شد، بازتاب همین نشانه ای بود که باجمع بندی رفتار اجتماعی مردم عینیت یافت. نیروهای مختلف سیاسی جامعه ایران بازخوردهای خاص خود را با این پدیده داشتند. اصلاح طلبان قافییه را در این بازی باخته یافتند. آنها با تلاشی مذبوحانه تمام نیروی خود را با تمرکز بر محوریت مجلس

- نهادی که به تمامی در اختیار داشتند - بر سر مسائلی که مقبولیت عام نداشت و تنها مشغله های ذهنی و سیاسی - گروهیشان بود به میدان آوردند. اوج این تلاش بی حاصل، تحصن نمایندگان در مجلس بود. تحصنی که به بزرگترین نمایش بی پشتوانگی نیروهای اصلاح طلبان دولتی تبدیل گردید. از دل تمام غوغاها مجلس هفتمی شکل گرفت که برای درک ماهیت ارتجاعی و متحجر آن نیاز به صبوری و زمان زیادی نیست.

محافظه کاران ایران که از مرداد 78 با چراغ خاموش و با برنامه ریزی و حرکتی گام به گام روند تحولات اجتماعی را تعقیب کرده و در هر مرحله ای از تحولات، منسجم تر پای در میدان گذاشته بودند با تکیه بر سه محور:

1. اقتدارگرایی مطلق در عرصه جامعه با اتکا به اهرم های مادی چون قوه قضاییه و شورای نگهبان و...
 2. بسیج و انسجام بخشی به لایه های سنتی هواداران، همراه با تاکیدات هیاهوگرانه برتامین معیشت مردم
 3. درک عینی عبور مردم از خاتمی و اصلاح طلبان و بی تفاوتی اجتماعی نسبت به شعارهای آنان در بین مردم
- توانستند حاکمیت خود را بر شوراهای شهر و روستا و مجلس هفتم در غیاب مردم، بر اصلاح طلبان دیکته کنند. جنس مبارزه این هر دو گروه در بنیاد خویش از یک مناظ و منظر برخوردار است و هیچ ربطی به اساسی ترین نیازهای اجتماعی مردم ایران ندارد. تلاش هر دو این گروه ها علیرغم شیوه های به ظاهر متفاوت - که یکی دم از حرکت هیئتی می زند و دیگری با توسل به مدرنیسمی ارتجاعی به مانور بر سر مبارزه تشکیلاتی می پردازد - در بنیان خویش یگانه است. کسب قدرت و اویختگی به ماشین دولتی با حفظ بنیادی ترین مشخصه های جمهوری اسلامی برای بقا. اصلاح طلبان، امروز در موقعیت اخراج از حاکمیتی قرار گرفته اند که زمانی بخشی از رادیکال هایشان چندی بر طبل تهنی خروج از حاکمیت کوبیدند. خروجی که هماره با

توسل به توجیحات مصلحت جویانه ناکام ماند و مشت اصلاح طلبان را برای رقیب مهاجم در میل به قدرت بیشتر باز کرد. در استانه این تحولات سردمداران حزب مشارکت بعنوان شاخص ترین نیروی اصلاح طلب دولتی، بادکنک مبارزه تشکیلاتی و گسترش تشکیلات را هوا کردند تا شاید تتمه ابروی پرباد رفته را با این ژست های صد من یک غاز بازسازی کنند. اما هنوز مرکب نهایی کنگره بر قرطاس ننشسته بود که ساز دیگری کوک شد. نامزدی مهندس موسوی، آخرین نخست وزیر ایران برای نهمین انتخابات ریاست جمهوری. درک این رویکرد اصلاح طلبان شایسته کاوشی از زوایای مختلف است. این نوشتار با این پیش درآمد دراز قصد پرداختن به این مهم را دارد.

• ایتریسم روحانیت

علیرغم گذشت 25 سال از تاسیس جمهوری اسلامی و علیرغم حاکمیت بلامنازع روحانیت در تمام این سال ها، امروز در صحنه گسترده جامعه همه شواهد حاکی از آن است که روحانیت فاقد نیرویی است که از حداقل پذیرش و اعتبار اجتماعی، حتی در وسعت هواداران سنتی خویش، بر خوردار باشد. راهبایی روحانیون درجه سوم و چهارم به مجلس هفتم و ناگزیری انتخاب فردی غیرروحانی به ریاست مجلس، نشانگر اوج افلاس روحانیت است. تکیه بر اهرم های اقتدار نظیر شورای نگهبان و قوه قضاییه از راه پرونده سازی و حذف اجتماعی نشانه دیگری از این بحران گسترده در جامعه روحانی زده ایران است. اصلاح طلبان دولتی شاید با درک همین نکته بود که بعد از دوم خرداد 76 راه نوی را در به عرصه آوری نیروها در پیش گرفتند. مطرح شدن نیروهای غیرروحانی و به صحنه آمدن افراد دانشگاهی نکته ای بود که امیدها را بر انگیخت. مجلس ششم اوج ترکیبی بود که امتزاج تازه ای از روحانیت رو به افول و دانشگاهیان نو قدرت یافته را به نمایش گذاشت. نمایش تراژیکی که سرانجامی کمیک یافت. نیروی انحصارطلب محافظه کاران در عمل نشان

داد که به هیچ وجه در تلاش برای حفظ منافع طبقاتی و صنفی خویش قصد مسامحه و مصالحه را ندارد. سیل گیر و بندها و پرونده سازی ها را به عاملیت قاضی مرتضوی و حداد و قضاات دادگاه ویژه روحانیت براه انداختند و هر آن نیرویی را که در آینده ای نزدیک می توانست بدیلی (الترناتیوی) برای این ایتریسم روحانیت باشد از دم تیغ ممنوعیت شبه قانونی گذراندند. محصول بذر کاشته ی محافظه کاران دقیقاً در مقطع انتخابات نهم ریاست جمهوری باید درو شود. نشانه های انهم بسیار روشن است. نگاه کنید، ولایتی، احمدی نژاد شهردار مردمی! تهران و یک ردیف جماعت حلقه بگوش ولایت از این قماش در صف نام نویسی ایستاده اند. اما همه گویای ایتریسم روحانیت در حاکمیت ایران. روحانیت در مقطعی قرار گرفته است که هیچ کادر ساخته ای برای بقای خویش روی صحنه تماشاگران ندارد. مجموعه این عوامل به اضافه فشارهای فزاینده خارجی، روحانیت را در استانه سبعیتی بی نظیر قرار داده است. تلاش برای رهایی از سایه چند معضل مهم از جمله پرونده زیبا کاظمی، آعاجری و نویسندگان زندانی چون زرافشان را می توان آخرین ژست روحانیت برای چهره سازی از خویش در جامعه ایران، قبل از انتخابات نهم ریاست جمهوری و پیش در آمد یورش همه جانبه به حساب آورد.

ادامه دارد

1383/05/14

بقا: هم استراتژی هم تاکتیک (2)

نگاهی به رویکرد جدید اصلاح طلبان دولتی در دعوت از مهندس میر حسین موسوی باز هم در استانه انتخاباتی دیگر برای حفظ بافت های چسبیده به قدرتتان برای چندمین بار نیز به ایجاد توهماتی دیگر از این قماش متوسل خواهید شد که: آنچه رخ داده است حذف اصلاح طلبان از عرصه رقابت سیاسی با برگزاری انتخاباتی نمایشی و غیرقانونی بوده است... بنابراین حضور پرنشاط، با انگیزه و فعال اصلاح طلبان در عرصه سیاسی برای تحقق اهداف اصلاحی خویش مصداق عمل صالح و رسالتی تاریخی است... و باز هم از یاد خواهید برد که تنها علت اخراجتان از حاکمیت برگزاری انتخاباتی نمایشی و غیرقانونی نبوده است

هاتف رحمانی

شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۸۳ - ۱۴ اوت ۲۰۰۴

• دو کنگره

آنچه که از موقعیت صنفی - طبقاتی روحانیت در شرایط کنونی در بخش اول x این نوشتار گفته شد در اجرا یک مفهوم بیشتر ندارد. هر که حلقه به گوش تر مقرب تر! و چنین است که بانگ بلند ذوب شدگان در ولایت - که امروزه مفهومی جز تسلیم محض در زمره حلقه بگوشان سیاست حاکم و جاری روحانیت ندارد - با پژواکی به وسعت تمامیت رسانه ملی غصب شده، و ده ها نشریه ای که به قول آقایان از خوان نعمت بیت المال تغذیه می کنند، هر کوی و برزنی را همراه با روضه خوانی های جاهلانه انباشته است. تبلیغ این ارکستر گوش خراش چیزی جز عبودیت محض در برابر قدرت حاکم و تولیداتشان به غیر از کوهی از خرافه و جهل و گزافه های انسانیت کش نیست! در چنین شرایطی به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی "تکلیف" شان چیست؟ شواهد نشان از آن دارد که بخش های میانی اصلاح طلبان با تنگی قافیه در شرایط اختناق حاکم، زبان در کام کشیده اند تا از حلاوت شیرینی قدرت و حفظ

موقعیت های رانتی خویش محروم نمانند، و عطای زمزمه های مخالفت ملیحانه را به نقای سکوت بر سر سفره چرب قدرت ترجیح داده اند. اما مدعیان پیگیر اصلاحات چه؟

پس از ابلاغ رسمی حکم اخراج اصلاح طلبان دولتی، با گردهم آمدن راه یافتگان به مجلس هفتم در مجلس، دو کنگره از سوی عمده ترین نیروهای اصلاح طلب دوم خرداد تشکیل گردید. تشکیل این کنگره ها در وحله اول از دید ناظر بیرونی شاید می توانست حاوی پاسخ به این انتظار اجتماعی باشد که این نیروها پس از تجربه های گوناگون از جمله عدم گزینش از سوی مردم، هم در آزادترین! انتخابات و هم در محدودترین؟ انتخابات، قصد و ارسی واقع بینانه و نقد عملکردهای خویش و تحلیلی عینی از شرایط ایران را دارند. اما زهی خیال باطل! آنچه در این کنگره ها غایب بود تحلیل واقع بینانه و توضیح عملکرد واقعی اصلاح طلبان دولتی بود. کنگره اول توسط مجاهدین انقلاب اسلامی بر گزار گردید. در این کنگره ضمن سوگواری هایی از این دست که: روشنگری ها و راهگشایی های امام در سالهای پایانی دهه اول انقلاب که آشکارا زدودن زنگار تحجر و اقتدارگرایی از سیمای تابناک انقلاب را هدف گرفته بود، با رحلت امام ناتمام ماند و ضمن تاکید به این مفاهیم که ایده ولایت مطلقه فقیه که در قبال احکام اولیه و اقدامات شورای نگهبان و در جهت منافع و مصالح جامعه مطرح شده بود و در واقع چیزی جز تاکید بر اختیارات متعارف هر حکومتی برای اداره کشور در مواجهه با مشکلات و پاسخگویی به مطالبات اجتماعی نبود، به اینجا می رسند که: خلاء پدید آمده از فقدان امام، فرصت مغتنمی برای صاحبان گرایشهای مذکور (عناصر و باندهای استبدادطلب) پدید آورد تا با استفاده از ایده ولایت مطلقه فقیه امکانی ویژه به نفع تثبیت اقتدارگرایی و نادیده گرفتن اصل حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش و علیه جمهوریت نظام و خواسته های مردم تعبیر و تفسیر کنند. و ادامه می دهند که: دکترین سازندگی سالهای پس از جنگ ... نه تنها در عرصه حقوق و آزادی های اجتماعی - سیاسی توفیقی نیافت، بلکه در حوزه های اقتصادی

مورد نظر خویش نیز نهایتاً ناگزیر به عدول از اهداف اولیه و عقب‌نشینی در برابر اقتدارگرایان شد و حرکت خزنده راست اقتدارگرا به سوی کنترل کامل قدرت و پلیسی کردن فضای جامعه که قتل‌های زنجیره‌ای یکی از نتایج آن بود، شتاب بیشتری گرفت. و معتقدند که: روند انحراف از اهداف اولیه انقلاب و بازتولید روش‌های استبدادی و یکسویه در اداره امور کشور در شرایطی شدت می‌گرفت که جامعه پس از صبر و تحمل در برابر شدائد و سختی‌های دهه اول انقلاب و اوج ایثار و مجاهدت برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و دفاع از نظام در مواجهه با بحرانها و تهدیدهای گوناگون داخلی و خارجی، تحقق مطالبات مغفول‌مانده و به تعویق افتاده خود را انتظار می‌کشید. لذا گذشت زمان تنها شکاف میان این توقع و انتظار و تداوم رویکردهای اقتدارگرایانه و استبدادی در سطح حاکمیت را تعمیق می‌کرد. (تاکید از نگارنده است)

نتیجه این روند را "حماسه بزرگ دوم خرداد" می‌دانند و بر اساس چنین تحلیلی "دوم خرداد را نقطه عطفی در ادامه مسیر انقلاب و تحولی معطوف به آرمانهای اولیه انقلاب" ارزیابی می‌کنند و اضافه می‌کنند که "از این منظر دوم خرداد پیش از هر چیز نشاندهنده حساسیت و پایبندی و وفاداری جامعه به آرمانها و اهداف انقلاب و پافشاری و اصرار بر بازخوانی و روزآمد کردن و تحقق آن در شرایط تحول یافته اجتماعی، سیاسی در آستانه دهه سوم انقلاب بود." آنها "حماسه دوم خرداد" را، رخدادی شفاف و نتیجه جنبش اجتماعی می‌دانند که سند حقانیت و درستی راه خویش را با خود داشت. و معتقدند با پیروزی دوم خرداد شکاف میان حاکمیت و ملت به سمت پر شدن پیش رفت، بر ضریب وحدت و انسجام ملی افزوده شد، تحسین و احترام جهانیان جانشین اجماع جهانی علیه ایران گشت. اجماعی که برخی از اقدامات نابخردانه در داخل و تبلیغات و تحرکات سیاسی آمریکا آنرا پدید آورده بود. کانونهای متحد ضدنظام در خارج از کشور گرفتار پراکندگی و فروپاشی شد. اهمیت و نقش تعیین کننده حماسه دوم خرداد در تصحیح روندهای مخرب و انحرافی و رفع

آسیب‌پذیری‌ها و در نتیجه اقتدار و استحکام نظام چنان بود که اپوزیسیون برانداز آنرا فتنه خواند. اما ضدانقلاب خارج‌نشین در این ارزیابی تنها نبود. استبدادطلبان داخلی نیز دوم خرداد را فتنه و آتشی بر عمود خیمه قدرت و تهدیدی علیه موقعیت انحصاری خویش در اداره خود محور دامنه امور کشور تحلیل کردند. لذا استراتژی دوگانه جدایی اصلاح‌طلبان از مردم در داخل و نقش‌آفرینی در روابط خارجی و دشمن‌سازی‌های موهوم را به مثابه بهانه‌ای برای سرکوب در داخل، در پیش گرفتند. به موازات پیروزی اصلاح‌طلبان از طریق انتخابات و همراه شدن نهادهای انتخابی با مطالبات مردم، ضداصلاحات تقویت و اتحاد نهادهای انتصابی را برای مقابله با اصلاحات و علیه نهادهای انتخابی و محدود کردن صلاحیت‌ها و اختیارات این نهادها، در دستور کار خود قرار داد. قتل‌های زنجیره‌ای، ترور حجاریان، توقیف گسترده مطبوعات مستقل و آزادیخواه، تعقیب و پیگرد فعالان سیاسی، ایجاد نهادهای موازی و کارشکنی و ایجاد موانع تصنعی در برابر دولت و مجلس، تشنج‌آفرینی مستمر در داخل برای ایجاد ناامیدی و یأس در جامعه و اثبات عدم تغییر روندهای گذشته علیرغم خواست و اراده مردم، مجموعه اقدامات ضداصلاحات را تشکیل می‌داد. (تاکید از نگارنده است) مجاهدین یعد از این فراز به برشماری مراحل اصلاحات می‌پردازد. مرحله اول: در این دوره که از دوم خرداد تا انتخابات دور دوم ریاست جمهوری خاتمی به طول انجامید، جبهه ضداصلاحات در حالت تدافعی قرار داشت. پیروزی دوم خرداد 76 ضربه مهلکی بر اقتدارگرایانی که خود را در آستانه حاکمیت انحصاری قدرت می‌دیدند وارد ساخت و قدرت تحلیل و برنامه‌ریزی و در نتیجه واکنش حساب شده را از آنان سلب کرد. و ادامه می‌دهند که: واکنش‌های خشن و غیرانسانی مانند تشدید قتل‌های زنجیره‌ای، حمله به کوی دانشگاه و خوابگاه‌های دانشجویی و ضرب و شتم دانشجویان، ترور حجاریان، از اوج استیصال، عصبانیت و کینه جبهه ضداصلاحات در این دوره حکایت می‌کرد. خلاء ناشی از تشتت و به هم‌ریختگی اردوی ضداصلاحات و ناتوانی رهبری این جبهه از تصمیم‌گیری و واکنش

مناسب، گستره مناسبی برای تحرک اصلاح‌طلبان پدید آورد. و بدون اینکه نشان ویزه ای رابرای اثبات این همه مدعا نشان داده و یا افشا کرده باشند با افتخار اعلام می کنند که: جریان اصلاحی با اتخاذ استراتژی آرامش فعال (تاکید از نگارنده است) توانست دولت، شوراهای شهر و روستا و مجلس را در اختیار بگیرد. اصلاح‌طلبان در طی این مرحله به‌ویژه در عرصه قدرت در پی تعامل مثبت با کانونهای قدرت برای حل مشکلات و رسیدن به نوعی توافق و تفاهم برای اداره کشور و حل مشکلات بودند آنها ویژگی های مرحله دوم جنبش دوم خرداد را هم چنین فورموله می کنند: مرحله دوم: این مرحله از تشکیل مجلس ششم تا پایان دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی به طول انجامید. جبهه ضداصلاحات پس از دوره‌ای از انفعال و استیصال و با استفاده از امکانات گسترده لجستیکی، تشکیلاتی و مالی (تاکید از نگارنده است) که متأسفانه در دوره دولت آقای خاتمی نه تنها کاهش نیافته، بلکه رشد و افزایش چشمگیری پیدا کرده بود، به تدریج به بازسازی و سازماندهی خود پرداخت. می توان از این گروه ها پرسید که معجزه تاثیر استراتژی آرامش فعال و تعامل مثبت با کانون های قدرت، قدرتی که خود ان را چنین بی رحم و پروا توصیف می کنند، در این مرحله چرا ناکارآمد گردید؟ آقایان سرنا را از سر گشادش می نوازند. قدرت بر آمده از جنبش مردمی دوم خرداد و پتانسیل ازاد شده را در مهار قدرت انحصار طلبان اقتدارگرا به اسم استراتژی آرامش فعال خود مصادره به مطلوب می کنند و سرانجام خفت بار تعامل مثبت! برای تحمیل خویش به کانون های قدرت را انکار می نمایند. همین تحلیل نشانگر ان است که اینان هیچ از روزگار نیاموخته اند. اینان در همین بیانیه کنگره پس از اخراجشان نیز پیام های روشنی به روحانیت حاکم نشان می دهند و اعلام می کنند که: ایده ولایت مطلقه فقیه در قبال احکام اولیه و اقدامات شورای نگهبان در جهت منافع و مصالح جامعه مطرح شده و در واقع چیزی جز تاکید بر اختیارات متعارف هر حکومتی برای اداره کشور در مواجهه با مشکلات و پاسخگویی به مطالبات اجتماعی نیست. در نظر اینان در شرایط کنونی برگزاری انتخابات هفتم

از این نظر که لطمه‌ای سخت و جبران‌ناپذیر بر مشروعیت نهادهای قانونی کشور و اعتماد ملت به دولت وارد ساخته است قابل نقد است و آنچه انتخابات مجلس هفتم را به بدعت خطرناکی تبدیل کرده است، نادیده گرفتن حداقل شرایط لازم برای برگزاری انتخابات آزاد و نفی آشکار حق ملت در تعیین سرنوشت خویش و مخدوش ساختن وجهه جمهوریت و حتی اسلامیت نظام بود، اصلی که علیرغم موارد فراوان نقض حقوق شهروندی، تا کنون محترم شناخته شده بود. به راستی اینان در کدام قاره از جهان ویرای کدامین مردم از کدامین کشور سخن می گویند؟ کدام حق ملت در تعیین سرنوشت؟ به راستی آیا برای اولین بار در تاریخ جمهوری اسلامی انتخاباتی برگزار شد که طی آن رأی ملت بلاموضوع و مجلسی بدون اتکاء به آراء اکثریت مردم و در غیاب نمایندگان واقعی اقدار و طبقات اجتماعی تشکیل گردید؟ از نظر اینان علت تمام این مظالم در حق جمهوری اسلامی چیزی نیست جز تمسک به روش‌های به ظاهر قانونی نظیر نظارت استصوابی که اگر چنین نمی شد اعتقاد بخشی از جامعه، به ویژه نخبگان را راسخ تر نمی کرد که روشهای قانونی، اصلاح‌طلبانه و مسالمت‌آمیز در چارچوب قانون اساسی و ساختار حقوقی موجود راه به جایی نخواهد برد. آیا با این تقلیل‌گرایی در تحلیل شرایط کنونی توسط اصلاح طلبان دولتی چه آینده ای برای عمل اجتماعی اینان قابل تصور است؟ سرپای میهن در لهیب آتش استبداد اقتدارگرایانه ولایت فقیه می سوزد. آتش فته ضدبشری گریبان هر آنچه شریف و انسانی را در این خاک گرفته است و این اصلاح طلبان بعنوان بخشی از پایه های همین حاکمیت به چنین تفسیر هایی برای ایجاد توهم هر چه بیشتر دست می یازند: ولایت فقیه نیز به عنوان نظریه بنیانگذار انقلاب اسلامی و یکی از اشکال حکومت اسلامی و نه لزوماً تنها شکل آن، که در قانون اساسی گنجانده شده است همانند سایر اصول تعیین کننده ساخت سیاسی در این قانون، نمی‌تواند و نباید موضوع تفاسیر مغایر با اصل حاکمیت ملت قرار گیرد و نمی‌توان از ولایت‌فقیه تبیینی به دست داد که

قانون اساسی را به مثابه میثاق ملی و در نتیجه اصول ناظر بر حق حاکمیت ملت را بلاموضوع کند. و اضافه می کنند که واقعیت آنست که تفاسیر موجود از ولایت فقیه به عنوان یک نظر سیاسی، طیفی از نظریه های اقتدارگرا و مروج دیکتاتوری تا نظریه های دموکراتیک را دربرمی گیرد. هر چند تفسیر رسمی از ولایت فقیه به تفکرات استبدادی و اقتدارطلبانه گرایش دارد و تلاش می شود این قرانت به قانون اساسی تحمیل شود، اما باید گفت تفاسیر تحمیلی از این دست نظیر آنکه اختیارات رهبری موضوع اصل 110 قانون اساسی کف اختیارات است و یا ولی فقیه مافوق قانون و دستور او به عنوان حکم حکومتی فراتر از قانون و حاکم بر آن است، اساساً با فلسفه وجودی قانون اساسی و هرگونه معیار و مبنایی برای اداره کشور تعارض دارد. و به لحاظ حقوقی چنان سست و بی پایه است که عرف حقوقدانان کشور نمی تواند پذیرای آن باشد. آقایان محترم آیا رفع فتنه ولایت فقیه به تفسیر دموکراتیک آن نیاز دارد و یا نیروی مادی ای که خواهان و قادر به تحمیل تفسیر دموکراتیک باشد؟ شما هم در فراهم آوردن مادی اجتماعی که از آن در ادبیاتتان به نهادهای مدنی تعبیر می کنید همانقدر وحشت زده اید که همپالگی های معارضتان از اقتدارگرایان. با این تفاوت که آنها با اتکا به نهادهای اقتدارگرایانه و حربه ایجاد وحشت در سایه قدرت بدان احساس نیازی نمی کنند ولی شما از تصور شکل گیری نهاد های مدنی مردمی عرق مرگ بر پشتتان می نشیند. با سازش، مماشات و مصالحه بر سر قدرت و ترس از تشکل های مردمی، طلایی ترین دوران جنبش اصلاحی مردم را به قربانگاه بردید و امروز باز فریاد می زنید که محدود و پاسخگو کردن قدرت باید کانون اهتمام و محور فعالیت های اصلاح طلبان قرار گیرد. مگر در این راه تلاش نکردید؟ که اعلام می کنید: التزام به قانون اساسی به عنوان میثاق ملی و تاکید بر آن به مثابه تنها سند رسمی و حقوقی مادر که طی آن بر حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش و آزادی های سیاسی اجتماع تصریح شده است، تنها راه است. آیا از آن همه قدرتی که در اختیار داشتید پیش از این چه استفاده ای کردید؟

و امروز با چه معیاری باید به گفته ها و شعارهایتان ایمان آورد؟ تمام درد شما ناله از اقتدارگرایان بی مروتی است که دلسوزی و پای بندی شمارا به این نظام منحوس درک نمی کنند. و در این راه علیرغم آن همه قدرتی که در اختیار داشتید و تلف شد و قیحانه از دیگران مایه می گذارید و طلب کارانه آنها را بر مینای تحلیلی معوج اینچنین شماتت می کنید: دانشجویان و تشکل های دانشجویی می گویند اگر انتخابات آزاد باشد در انتخابات شرکت می کنیم، در صورتی که این ادبیات اشتباه است. جریان دانشجویی باید بگوید که ما به اقتدارگرایان اجازه نمی دهیم که مانع برگزاری انتخابات آزاد شوند، جنبش دانشجویی باید آزادی انتخابات را تحمیل کند نباید از ترس مرگ خودکشی کند. (تاج زاده جمعه 1383/5/23 اذین داد) به راستی آقایان شما چقدر تلاش کردید تا به اقتدارگرایان اجازه ندهید که مانع برگزاری انتخابات آزاد شوند؟ و آیا امروز این شما نیستید که از ترس دوری از قدرت دست به خودکشی می زنید؟ بیش از یک سال پیش نگارنده این نوشته در نوشتاری خطاب به آقای حجاریان نوشته بود: دستتان درد نکند آقای حجاریان. شما به مشروعه خویش رسیده اید و امروز هم حاشیه امنی را برای خود متصور می بینید و مردم هم مثل همیشه در تنوری و عمل شما محلی از اعراب ندارند. “گور پدرشان که شما را بعنوان سر برگزیدند!!!!” اما خواهش می کنم دلخوش نباشید که “مردم نمی گویند خاتمی و نمایندگان مجلس جنایتکار بودند” با روندی که در پیش است و عدم صداقتی که شما و امثال شما در پیشاروی جنبش اصلاحی مردم از خود نشان می دهید و به ریش مبارک همه می خندید، همین فردا فریاد عدالت خواهانه مردم بر خواهد خاست تا نقش جنایتکارانه شما را در بزک کردن مشروطه ولایتی تان بر سر هر کوی و برزن برملا کند. اگر هنوز اندکی صداقت اصلاح طلبانه در شما و یارانتان موجود است برای تظهير چهره آلوده خودتان هم که شده یکبار ريسک اعلان دشمن حقيقي مردم را به صدای رسا بپذیرید و اعلام کنید که سرچشمه تمام انسدادها و بن بست هایی که

هفت تیرکشی مجمع مرده

نگاهی به مقاله "شهر آشوبان خیال پرداز" نوشته سعید حجاریان

هشت سال جنبش اصلاحی دوران ساز مردم به تاراج رفت . به یغما دهندگان این جنبش اصلاح طلبان حکومتی بودند. کسانی که بر بستر اعتراض عمومی مردم ایران ، به قدرت رسیدند. کسانی که "نه" بزرگ مردم ایران به کاندیدای اصلح ولایت فقیه را مصادره به مطلوب کردند. کسانی که روزی ده ها بار جامعه مدنی را با دست پیش کشیدند و وقتی با الزامات استقرار جامعه مدنی مواجه گشتند با هزار ترفند آن را با پا پس زدند . کسانی که با تئوری پردازی های احمقانه ای از نوع " فشار از پائین و چانه زنی در بالا" و با در پیش گرفتن استراتژی به اصطلاح " آرامش فعال " سد راه حرکت جوشان مردمی در جهت نیل به تغییرات عمیق اجماعی گشتند. کسانی که هر روز بر طبل تهی " ایران برای همه ایرانیان " کوبیدند اما در پسله های متروک خویش نامردمانه ترین بازی خودی و غیر خودی را سازمان دادند . کسانی که مردم را با بزرگ نمایی و نقل توطئه های محافظه کاران اقتدارگرا فریفتند و بی عملی و رخوت خویش را توجیه کردند . کسانی که در نهایت کار وقتی طشت رسوائیشان بر هر کوی و برزنی بانگی رسا شد ، به اعتصام " مصلحت حفظ نظام" آونگ شدند تا حرف اول آمدنشان را بعد از هشت سال افشا کرده باشند . و امروز در آستان تحولی نو ، در دل سیاه و دیگور استبداد ولایتی ایران ، یعنی زمانی که در دل یاس و حرمان ظاهری توده مردم موج استبداد آشوب جنبش اصلاحی نوینی شکل می گیرد تئوری پردازان این مجمع مرده ، سر از مغاک خویش برکرده و نسخه جدیدی صادر می کنند . و البته بهانه هم برایشان بسیار است . غوغا گران تئوری پرداز این بار بر بستر غوغاگری های دیگرانی از قماش خویش سرنا را از سر گشاد می نوازند تا شنونده ای نداند که این خانه از پای بست ویران است . حمله به " شهر آشوبان رویا پردازی" از قماش " طراحان رفراندم " که خود در واقع امر رباینده طرح همین اصلاح طلبان حکومتی اند

در مهلکه آن گرفتار شده اید چیزی نیست جز حاکمیت متحجرانه ولایت فقیه. شاید

اولین گام اساسی برای رهایی از افلاس کامل را بر داشته باشید. (1)

می دانم که باز هم در استانه انتخاباتی دیگر برای حفظ بافت های چسبیده به قدرتتان برای چندمین بار نیز به ایجاد توهماتی دیگر از این قماش متوسل خواهید شد که: اصلاح طلبان نه از حاکمیت خارج شده اند و نه اقتدارگرایان و استبدادطلبان را در هر سطح و مقامی عین نظام دانسته اند و نه گرایشات دیکتاتوری را به عنوان جریانی هم سنخ با آرمانهای انقلاب و اصول و مبانی نظام به رسمیت شناخته اند. آنچه رخ داده است حذف اصلاح طلبان از عرصه رقابت سیاسی با برگزاری انتخاباتی نمایشی و غیرقانونی بوده است... بنابراین حضور پرنشاط، با انگیزه و فعال اصلاح طلبان در عرصه سیاسی برای تحقق اهداف اصلاحی خویش مصداق عمل صالح و رسالتی تاریخی است که اصلاح طلبان به علت برخورداری از صلاحیت ها و ویژگی های سیاسی، اجتماعی و تنوریک در مقایسه با دیگر جریانهای فکری، سیاسی بهترین حاملان آن به شمار می روند .

و باز هم از یاد خواهید برد که تنها علت اخراجتان از حاکمیت برگزاری انتخاباتی نمایشی و غیرقانونی نبوده است.

ادامه دارد ...

هاتف رحمانی

23/05/1383

* <http://www.iran-chabar.de/1383/05/16/rahmani830516.htm>

1_ <http://www.iran-chabar.de/Archive/maghale/rahmani/rahmani820228.htm>

که به دلایل بسیار از جمله شائبه ساختار شکنی از سوی اینان مسکوت ماند . به ظاهر فرصت مغتنمی است برای تئوری بقای اینان . سعید حجاریان در مقاله ” شهر آشوبان خیال پرداز “ با تکیه بر این رویا پردازان سر آن دارد که کل جنبش را دچار به همین خصیصه معرفی کند . توجه کنید ” امروزه هم کم و بیش ما با مشکل ناعقلانی گری سیاسی روبه رو هستیم. مثلاً در سال گذشته فردی ادعا می کند که می تواند با انرژی درمانی مردم را به صحن تحولات سیاسی و اجتماعی بکشد و انقلابی بر پا کند بدون آن که بداند انقلاب چه پیش نیازهایی دارد و با فرمان دادن به مردم از پشت تلویزیون و تجمع ماهواره ای مقابل دانشگاه تهران بذر بهمن انقلاب پاشیده نمی شود بلکه تنها غائله ای به پا می شود که با سرکوب آن یاس و ناامیدی ایجاد می شود. دیگر آن که گروهی در پی تغییر سیاسی از طریق اینترنت هستند و طرحی و گفتمانی را به نام **رفراندوم مطرح کردند.** ” ایشان به راستی که استاد پیامبر شناسی است . الحق والانصاف خوب به سراغ جرجیس رفته است . از نظر ایشان کل جنبشی که خلاف معمول ایشان رفتار و گفتاری دارند ” نا عقلانی گر “ ند ونمی دانند که ” انقلاب چه پیش نیازهایی دارد“ آقای حجاریان ها همه چیز می گویند که هیچ نگفته باشند ایشان فراموش می کنند که آن انرژی درمان ماهواره ای هم کسی است از قماش هم اینان که گمان می کند می تواند با تکیه بر خرافه های رایجی که به دست ولایت مدارانی از سلک ایشان ایجاد شده است مردم را فریفته و سبب ساز غائله ای شود که توجیه آن روی حکومت ولایت فقیه را سفید نماید . . پرسیدنی است از این تئوری پرداز بزرگ که : علیرغم تمام چالش شما برای سد کردن راه تعمیق جنبش اصلاح طلبی ، آیا در طول هشت سال سپری شده لبه تیز تهاجم جنبش به کدامین سمت سو کرده است ؟ آیا حرکت های اصیل اجتماعی زنان ، کارگران ، دانشجویان روز به روز به کدامین آماج اصلی سد تحولات رو کرده اند ؟ جریان روشنفکری همیشه سرکوب شده جامعه ایرانی کدام قله را برای رهایی جامعه به سوی استقرار دموکراسی هدف قرار داده اند؟ می توان تصور کرد که آقای حجاریان ها ، از اعتراف در خلوت خویش هم بر این

واقعیت چون بید می لرزند . آن نا عقلانی گری . و بی اطلاعی از پیش نیاز های انقلابی که آقای حجاریان ها فریاد می زنند چیزی جز آماج قرار دادن مقام معظم ولایت فقیه نیست . طرح ” شهر آشوبان خیال پرداز “ مفری است برای پاسخ ندان . گریز گاهی است برای ماندن و به قدرت متلاشی شونده چنگ زدن . معبری است برای طرح استراتژی عدم یکپارچه سازی حاکمیت! و توجیه شرمگینانه ای برای حضور در انتخابات فرمایشی . فرافکنی آشکاری است برای عدم تحقق تمام شعارهایی که داده اند و رهیافت کپک زده ای برای بی اعتبار کردن حریفان .

آقای حجاریان ها می دانند که در این مملکت باب بوده است که برای جا انداختن هر ناروایی انبانی از فحش و فزاحت را نثار روح پر فتوح مارکسیست ها کنند . ایشان هم از این غافله عقب نیست . هم آدرس های عوضی را می شناسد ، هم کیسه اش را بامنگوله های طلایی استدلال آذین بسته است . دست مریزاد آقای حجاریان ها . ولایتان به کام باد .

آقای حجاریان ها از مجمع مردگان هفت تیر کشیده اند . اما شاید نمی دانند که از هفت تیر خالی دو نفر می ترسند . اولین آن ها کسی نیست جز هفت تیر خالی بند . وای اگر از پس امروز بود فردایی !

هاتف رحمانی

1384/1/22